



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد سنندج

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پایاننامه برای دریافت درجهی کارشناسی ارشد «M.A.»

عنوان:

نفرین در ادبیات حماسی (شاهنامه، کوش نامه و گرشاسنامه)

استاد راهنما:

خانم دکتر شراره الهامی

استاد مشاور:

آقای دکتر رضا برزویی

نگارش:

سیده گلاره عدنانی



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد سنندج

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پایاننامه برای دریافت درجهی کارشناسی ارشد «M.A.»

عنوان:

نفرین در ادبیات حماسی (شاهنامه، کوش نامه و گرشاسنامه)

نگارش:

سیده گلاره عدنانی

۱- خانم دکتر شراره الهامی

۲- آقای دکتر رضا برزویی

۳- آقای محمد فاتح ولیدی

هیأت داوران:

تقدیم به:

دو گوهر بی‌همتای حیاتم - پدر و مادر بزرگوارم - به
نشانه‌ی حق‌شناسی اندک در مقابل زحمات بی‌حساب ایشان.
و تقدیم به یار و همراه بی‌مانندم - همسر عزیزم - به
پاس همراهی و همدلی صمیمانه‌اش.
و همچنین تقدیم به خواهر و برادران عزیزم.



سپاسگزاری:

الهی در دل‌های ما جز تخم محبت مکار و بر جان‌های ما جز الطاف و
مرحمت خود منگار و بر کشت‌های ما جز باران رحمت خود مبار، به لطف،
ما را دست گیر و به کرم، پای دار. الهی حجاب‌ها از راه بردار و ما را به ما
مگذار.

این گفتار فرصتی است تا از کسانی که در به انجام رساندن این

پایان‌نامه مرا یاری نمودند تشکر و قدردانی کنم.

استاد راهنمای ارجمند و فرزانه، خانم دکتر شراره الهامی که در سایه‌ی

رهنمودها، صبر و شکیبایی ایشان توانستم این پایان‌نامه را به پایان

برسانم.

جناب آقای رضا برزویی، استاد مشاور، که با سعه‌ی صدر مرا مرهون و

مدیون لطف خویش نمودند.

از مدیر گروه محترم زبان و ادبیات فارسی جناب آقای دکتر جمال

احمدی نیز نهایت تشکر و قدردانی را دارم. امیدوارم روزگار مرا به جبران

زحمتهای این عزیزان توفیق دهد.

دانشگاه آزاد اسلامی



باسمه تعالی

گروه کارشناسی ارشد

«چکیده پایاننامه»

این چکیده به منظور چاپ در پژوهشنامه‌ی دانشگاه تهیه شده است

عنوان پایاننامه: بررسی نفرین در شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه

تهیه کننده: سیده گلاره عدنانی

رشته تحصیلی: زبان و ادبیات فارسی

استاد راهنما: دکتر شراره الهامی

استاد مشاور: رضا برزویی

تاریخ نگارش: زمستان ۱۳۸۸

این پایان‌نامه پژوهشی است درباره‌ی «بررسی نفرین در ادبیات حماسی (شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه)». از ویژگی‌های قابل پژوهش در آثار حماسی، بحث در باب انواع گفتار می‌باشد که از آن جمله می‌توان به گفتارهای متضمن و دربردارنده‌ی نفرین اشاره کرد. هدف از انجام این پایان‌نامه، انجام جستار و پژوهشی روشمند در شناسایی نفرین و حالت‌های مختلف زبانی، بیانی و اجتماعی و عاطفی این نوع از گفتار در سه اثر حماسی شاهنامه‌ی فردوسی، کوش‌نامه‌ی حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر و گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی می‌باشد که در این راستا، پس از استخراج شواهد و نمونه‌های نفرین در آثار مذکور، آنها را در تقسیم‌بندی‌های خاصی تدوین نموده و مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم و نکاتی در باب معرفی گویندگان نفرین، نفرین‌شدگان، خواسته و تقاضای گوینده‌ی نفرین، علت و هدف توسل گوینده به نفرین، نفرین به خویشان و عوامل آن، نفرین به خویشان و عوامل آن با ذکر خلاصه‌ای از داستان ارائه گردیده است. با توجه به بررسی‌های به عمل آمده می‌توان نتیجه گرفت که نفرین از حالت‌های مختلف گفتار در آثار حماسی بوده که بنا بر عواملی همچون ظلم و ستم، قتل و کشتار، گرفتن تاج و تخت و... بر زبان گوینده جاری گشته و در شاهنامه‌ی فردوسی، بسامد نفرین بیش از دو اثر حماسی دیگر می‌باشد و از این حیث، گرشاسب‌نامه، از کمترین بسامد نفرین در گفتار شخصیت‌ها برخوردار است. در هر سه اثر حماسی، مردان بیشتر از زنان بهره برده و گویندگان نفرین، عقوبت‌های اخروی و دنیوی و مرگ را در قالب تعابیر متعدّد کنایی برای مخاطبان، آرزو می‌نمایند. در برخی از موارد نیز، بنا بر عواملی، افرادی خویشان را سزاوار نفرین دانسته و زبان به نفرین خود می‌گشایند و در پاره‌ای از داستانها نیز، گوینده‌ای، زبان به نفرین خویشان و وابستگان گشوده است که در این پایان‌نامه تمامی شواهد مذکور مورد بررسی قرار گرفته است.

این پایان‌نامه افزون بر فصل‌های سه‌گانه دارای پیش‌گفتار و مقدمه است و روی هم صفحه را در بر گرفته و در تدوین آن از منبع اصلی و فرعی استفاده شده است.

کلید واژگان: نفرین، حماسه، گویندگان نفرین، نفرین‌شدگان، نفرین به خویش یا خویشان، هدف نفرین، عامل نفرین.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
فصل اول: کلیات	
پیشگفتار.....	۱
مقدمه.....	۴
۱-۱. موضوع تحقیق.....	۹
۱-۲. بیان مسأله.....	۹
۱-۳. پرسشهای تحقیق.....	۱۰
۱-۴. فرضیات تحقیق.....	۱۱
۱-۵. پیشینه‌ی تحقیق.....	۱۱
۱-۶. اهداف تحقیق.....	۱۲
۱-۷. روش کار.....	۱۳
۱-۸. جامعه‌ی آماری.....	۱۳
فصل دوم: معرفی گرشاسبنامه، کوش‌نامه و شاهنامه و بررسی نفرین در اسلام	
۲-۱. فردوسی، شاهنامه و خصایص آن.....	۱۶
۲-۲. اسدی طوسی، گرشاسبنامه و خصایص آن.....	۲۴
۲-۳. حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر، کوش‌نامه و خصایص آن.....	۲۹
۲-۴. نفرین در اسلام.....	۳۳
فصل سوم: بررسی تخصصی نفرین در شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسبنامه	
بخش اول: گویندگان نفرین.....	۳۸
الف. مردان نفرین‌گو.....	۳۸
ب. زنان نفرین‌گو.....	۸۳
ج. نفرینهای گروهی.....	۸۷

- بخش دوم: گیرندگان نفرین (نفرین شدگان) ۹۲
- الف. اماکن ۹۲
- ب- اشیاء ۹۵
- ج- حیوانات ۹۸
- د- دیو و اهریمن ۹۹
- ه- روز و خورشید ۱۰۰
- و- داد و بیداد ۱۰۱
- ز- درخت ۱۰۱
- ح- بخت و کوشش ۱۰۱
- بخش سوم: خواسته و تقاضای نفرین کننده ۱۱۷
- الف. آرزوی مرگ و درخواست عقوبت اخروی ۱۱۷
- ب. آرزوی رنج، سختی و تباهی دنیوی ۱۲۶
- بخش چهارم: نفرین به خود یا خویشان ۱۳۸
- بخش پنجم: نفرین به خویشان ۱۴۲
- الف- نفرین به فرزند ۱۴۲
- ب- نفرین به پدر ۱۴۴
- بخش ششم: علت، سبب و عامل نفرین ۱۴۵
- الف- قتل یا کشتن ناجوانمردانه‌ی فردی ۱۴۵
- ب- ظلم و ستم ۱۴۹
- ج- خشم و عصبانیت ۱۴۹
- د- گرفتن تخت و تاج از پادشاه موجب نفرین می‌شود: ۱۵۲
- ه- پیروی از اهریمن موجب نفرین است: ۱۵۲
- و- کشتن دختر باردار موجب نفرین است: ۱۵۲

ز- زمينه‌ی کشته شدن فرزند را فراهم آوردن برای حفظ تخت و تاج، سبب نفرين می‌گردد:.....۱۵۲

فصل چهارم: نتیجه‌گیری

نتیجه‌گیری۱۵۸

منابع و مأخذ۱۶۱



پیشگفتار

از روزگار نوجوانی، خوب به خاطر دارم، با شنیدن داستانهای حماسی شاهنامه‌ی فردوسی، حسّ عجیبی سراپای وجودم را فرا می‌گرفت. سوالات متعددی درباره‌ی این داستانها و شخصیت‌های آن، ویژگیهای پهلوانان، منش و رفتار انسانهای روزگار دیرین و پرسشهای فراوان دیگری، ذهنم را به خود مشغول می‌کرد و باعث می‌گردید با اشتیاق بیشتری به دنبال آشنایی با این اثر سترگ و آگاهی از رمز و رموز نهفته در آن باشم.

در دوران تحصیل مقدماتی در مقاطع دبستان و راهنمایی و دبیرستان نیز، این حس با آموختن، نمونه‌های دیگری از داستانهای شاهنامه که در لابه‌لای متون درسی به دانش‌آموزان ارائه می‌گردید، در وجودم قوی‌تر می‌شد، تا این‌که بخت مساعد و علاقه‌ی فراوان، مرا به تحصیلات تکمیلی در رشته‌ی ادبیات فارسی رهنمون شد و در این دوره، زمینه‌های یافتن پاسخهای بی‌کران ذهنم نسبت به دنیای پر رمز و راز شاهنامه، بیش از پیش فراهم گردید.

اما افسوس که چهار واحد درسی، آن هم با عناوین مشخص و تعیین‌شده که بررسی دو داستان «رستم و سهراب» و «رستم و اسفندیار» را شامل می‌شد - هرچند که زمینه‌های آشنایی و آگاهی و علم مرا نسبت به شاهنامه، بسیار کامل گردانیده بود-، هنوز مجال و فرصت مغتنمی را که بتوانم بخشهای بیشتری از این اثر حماسی را مطالعه کرده و با رمز و راز داستانهای بیشتری از آن آشنا شوم، فرارویم قرار نداده بود و مترصد لحظه‌ای بودم که باد مساعد بخت، کشتی اشتیاق وجودم را به ساحل فرصت مغتنم، رهنمون سازد. این رویداد زمانی به وقوع پیوست که عشق به آموختن ادب فارسی، زمینه‌ی ادامه‌ی تحصیل در مقطع

کارشناسی ارشد را در همان رشته برایم فراهم نمود و پس از گذراندن واحدهای نظری در جایگاهی قرار گرفتم که می‌بایست، حاصل درک و فهم و آموخته‌های چند ساله را، تحت عنوان «پایان‌نامه‌ی تحصیلی» بر زبان و قلم جاری سازم و با انتخاب موضوعی که علاقه و اشتیاق، زمینه‌های آشنایی و آگاهی از آن را از پیش فراهم نموده بود، پژوهشی دقیق و علمی را در باب ادب حماسی ارائه نمایم.

در این موقعیت بود که دریافتم بهترین زمان برای تکمیل اطلاعات و ارائه‌ی آنچه تاکنون در باب شاهنامه فرا گرفته بودم، فرا رسیده است. هرچند که با توجه به گستردگی موضوعات و تنوع بی‌حد و حصر مفاهیم موجود در این اثر منظوم، به خوبی نمی‌دانستم که کدامین زاویه را برای نگریستن علمی و

دقیق‌تر برگزینم و دامنه‌ی تحقیق تخصصی‌تر را در این کتاب، پیش رو قرار دهم، تا این‌که پس از مراجعه و مشاوره با سرکار خانم دکتر الهامی - که بارهای بار با سؤالات متعددی که در باب شاهنامه در محضرشان مطرح کرده بودم از علاقه‌ی وافر بنده نسبت به این موضوع آگاهی داشتند- به پیشنهاد ایشان تصمیم گرفتم، جلوه‌های مختلف نفرین در این اثر حماسی را، زمینه‌ی بحث و تحقیق قرار دهم، یعنی انتخاب موضوعی که لازمه‌اش، خواندن تمامی شاهنامه و آشنایی با کلّ داستانهای آن بود و بر خواسته‌ی دیرین من، جامه‌ی تحقیق می‌پوشانید.

از آن جایی که بخت مساعد، همواره یاری‌گر آموزه‌های علمی در تمامی مقاطع تحصیلی گشته بود، به پیشنهاد شورای تخصصی گروه کارشناسی ارشد، مقرر گردید که این کار، یعنی بررسی نفرین، نه فقط در شاهنامه‌ی فردوسی، بلکه در دو اثر حماسی دیگر نیز، یعنی، گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی و کوش‌نامه‌ی ایرانشان بن ابی‌الخیر صورت پذیرد که این امر، فرصت مغتنمی بود که علی‌رغم سختیهای چند برابر شده‌ی تحقیق، زمینه‌ی آشنایی کامل‌تری با این آثار حماسی فراهم گردد.

اشتیاق به انجام کار زمانی در وجودم زیادتر گردید، که با توجه به تحقیقات و جست‌وجوهای کتابخانه‌ای و رایانه‌ای و استعلام از مرکز اسناد علمی، مشخص شد که این موضوع از لحاظ تازگی و غیر تکراری بودن هم از امتیاز بالایی برخوردار است و انجام کار تازه با وجود مشکلات متعدد، از اعتبار بیشتری برخوردار است.

در پی تثبیت این تصمیم، اقدام بعدی، جمع‌آوری منابع و مآخذ بود. در وهله‌ی اول، متن این آثار حماسی مورد نیاز بود که در این راستا، منابع ذیل تهیه گردید:

الف- نامه‌ی باستان، ویرایش و گزارش شاهنامه‌ی فردوسی، به کوشش میرجلال‌الدین کزازی.

ب- گرشاسب‌نامه، اسدی طوسی، ویرایش پرویز یغمایی.

ج- کوش‌نامه، حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر، به کوشش جلال متینی.

پس از تهیه‌ی این آثار، اقدام به تهیه‌ی کتابهایی کردم که در زمینه‌ی مورد بحث، یعنی بررسی نفرین در این آثار حماسی، یاری‌گرم باشد، اما پس از تحقیق و تفحص بسیار دریافتم که علی‌رغم آثار متعددی که بویژه در زمینه‌ی شاهنامه و فردوسی به زیور طبع آراسته گردیده بود، هیچ‌یک از آنها، حاوی مطالبی در باب موضوع مورد بحث این تحقیق نبود، به جز کتاب «از رنگ گل تا رنج خار» تألیف قدمعلی سرامی که در این کتاب نیز، تنها بخش مختصری در حدّ یک پاراگراف (بند) به این موضوع اشاراتی شده است.

کمبود منابع جانبی، هرچند که باعث سختی کار گشته بود، اما به صیقل اندیشه و ذهن نگارنده کمک شایانی می نمود تا تمامی یافته ها، تحلیلها، دستهبندیها و گزارشها، متکی به دانش خود او باشد، که این امر را نیز به فال نیک گرفته و در عین سختیهای متعدد، خداوند را شاکرم که با این تقدیر، فرصت بالا رفتن دانش مرا فراهم کرد.



مقدمه

شاهنامه‌ی فردوسی به عنوان یکی از آثار برجسته‌ی حماسی جهان، متضمن و در بردارنده‌ی موضوعات و نکات ارزشمند فراوانی است که در لابه‌لای داستانهای آن نهفته شده است.

انواع مختلف داستانها، اعم از اساطیری، پهلوانی، عامیانه، عاشقانه، شاعرانه، اخلاقی، غم‌انگیز، شاد و... با

الهام از هنر فردوسی در پرداخت این داستانها و بهره گرفتن از حالات مختلف سخن برای شخصیت‌های داستانها، همچون حالت‌های: گواژه و طنز، رجز، نوحه و رثا، وصیت، زنده‌خواهی، پند و اندرز، نیایش، نفرین سوگند، گلایه و درد دل، مجادله، گفت‌وگوهای عاشقانه با تأسی از فضای جاری در داستان و کردارهای شخصیت‌ها در دست‌یابی به اعمالی چون قتل، جنگ، لشکرکشی، گروگانگیری، دلباختگی، رسیدن به تاج و تخت، رهایی از ننگ و خفت و... زمینه‌ساز به دست آمدن فرصت‌های مغتنمی در انجام کارهای تحقیقی جداگانه در بررسی هریک از حالات و نمودها و کردارهای مذکور خواهد بود و دنیایی را فراروی محقق قرار می‌دهد تا با سیر در هر زاویه‌ای از این اثر بی‌مانند، به نتایج بسیار جالب، ارزشمند و قابل بحث، دست یابد. بخصوص وقتی که هریک از زاویه‌های مورد اشاره در زمینه‌ی موضوعات شاهنامه‌ی فردوسی، پس از استحصال و استخراج، در مقام مقایسه با آثار حماسی دیگری چه در ادب فارسی و چه حتی در سایر آثار حماسی ملل دیگر، مورد مطابقت قرار گیرد.

در این پایان‌نامه، یکی از همین بی‌کران مضمونها و موضوعات موجود در متن داستانهای شاهنامه‌ی فردوسی، از دیدگاهی کاملاً تخصصی مورد تحقیق و تفحص قرار گرفته و به تطبیق آنها با دو اثر حماسی دیگر یعنی کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه اقدام گردیده است.

شیوه‌ی کار و شرح مراحل انجام این تحقیق بدین قرار بوده است که در وهله‌ی اول براساس جامعه‌ی آماری مدّ نظر، تمامی متن شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه، مورد مطالعه و بازخوانی قرار گرفته و با دقت در متن داستانها، تمامی شواهدی که از نفرین بهره برده شده به همراه ماجرا و ذکر داستان و واقعه‌ای که منجر به استفاده از نفرین شده، مشخص شده‌اند. پس از استخراج شواهد و نمونه‌های نفرین در سه اثر حماسی، مذکور، مطالب به دست آمده براساس معیارهای ذیل، دسته‌بندی شده و مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند.

الف - بخش گویندگان نفرین

در این بخش گویندگان نفرین را براساس نوع جنسیت و تعداد، تقسیم‌بندی نموده‌ایم، بدین طریق که، مردان نفرین‌گو، زنان نفرین‌گو و گروه و جمعیت‌های نفرین‌گو را از یکدیگر جدا کرده و نفرین‌های جاری شده بر زبان آنها و شرح ماجرا و داستان منجر شده به نفرین را بازگو نموده‌ایم:

در مبحث مردان نفرین‌گو، مردانی را که در سه اثر حماسی شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه، از نفرین بهره برده‌اند به ۳ گروه تقسیم کرده‌ایم:

۱. پادشاهان نفرین‌گو

۲. پهلوانان و سرداران سپاه نفرین‌گو

۳. سایر اقشار نفرین‌گو

در هر گروه، ضمن برشمردن افرادی که به نفرین متوسل شده‌اند، شرح ماجرا و داستانی را که به نفرین انجامیده به اختصار و برای آشنایی خوانندگان و مخاطبان ذکر کرده، آن‌گاه نفرین جاری شده بر زبان آنها را آورده‌ایم. در مبحث زنان نفرین‌گو نیز، زنانی که لب به نفرین گشوده و داستان آنها را ذکر نموده و سپس جمله‌ی نفرینی هریک از آنان را به طور جداگانه ارائه کرده‌ایم.

در مبحث نفرین‌های گروهی نیز، با توجه به این که در سه اثر حماسی مورد بررسی، نمونه‌هایی به دست آمد که طی آنها، جمع و گروهی به فرد یا افرادی، نفرین کرده‌اند، نفرین‌های گروهی را نیز به صورت جداگانه مورد بررسی قرار داده و گویندگان نفرین از این دیدگاه را نیز در دسته‌ای انحصاری، ذکر کرده‌ایم.

ب - گیرندگان نفرین (یا نفرین‌شدگان)

یکی از موضوعاتی که در هنگام بررسی نمونه‌ها و شواهد استخراج‌شده‌ی نفرین‌ها، جلب توجه می‌کرد و لازم دانستیم که آن را طی بخش جداگانه‌ای مورد بررسی قرار داده و تقسیم‌بندی نماییم، موضوع بررسی افراد، اشخاص یا مفاهیمی غیر از جانداران بود که مورد نفرین قرار گرفته بودند که آنها را در بخشی تحت عنوان «گیرندگان نفرین یا نفرین‌شدگان» در این پژوهش دسته‌بندی و ارائه کرده‌ایم.

نفرین‌شدگان در سه اثر حماسی مذکور عبارتند از:

۱. انسانها شامل شاهان و پهلوانان و افراد عادی.

۲. غیر انسان، شامل مفاهیمی همچون: روز، بخت، تخت، کلاه، مرغ، ماهی و...

یکی دیگر از موضوعات جالب زیرمجموعه‌ی این بخش، شواهد و نمونه‌هایی بود که جمع و گروهی مورد نفرین قرار گرفته‌اند و به عبارتی افرادی به صورت عام یا گروهی خاص، هدف نفرین واقع می‌شدند که این افراد تحت عنوان: نفرین به صورت حکم کلی دسته‌بندی گشته‌اند، برای مثال، در بسیاری از موارد بدسگالان، بداندیشان، بدخواهان، دشمنان و... به صورت عام نفرین شده‌اند یا در نمونه‌هایی به عنوان مثال: لشکریان افراسیاب به صورت خاص، پیروان توس (به هنگام نبرد با فرود) به صورت خاص، مورد نفرین واقع شده‌اند.

ج- دیگر موضوعی که به صورت دقیق و با دقت در ریزه‌کاریهای زبانی و بیانی، مورد بررسی قرار گرفته و طی بخش جداگانه‌ای دسته‌بندی شده است، خواسته و تقاضای نفرین‌کننده است که در هنگام توسل به نفرین، چه سرنوشت بد یا امر ناپسند و شومی را برای دیگری یا دیگران (اعم از مخاطب یا غایب) طلب نموده است که این بخش، تحت عنوان «خواسته و درخواست نفرین‌کننده»، نام‌گذاری شده است؛ در این بخش مشخص شده که مرگ، درد جسمانی، بدنامی و رسوایی، از بزرگی افتادن، در غربت و گمنامی گرفتار ماندن و... از مقولاتی هستند که گوینده‌ی نفرین، درخواست می‌نماید.

این درخواستها ذیل دو عنوان کلی: ۱. درخواست مرگ و عذاب اخروی ۲. درخواست عقوبت و عذاب دنیوی، ارائه گردیده‌اند و در ذیل هر عنوان به صورت اختصاصی توضیح داده شده که برای مثال، مفهوم درخواست مرگ، در زبان و کلام گوینده، به اشکال متعددی بیان شده است.

اعم از درخواست به صورت مستقیم، همچون نفرین «در دشت کین کشته باد» یا درخواست مرگ در قالب عبارات کنایی همچون: «به رفتن پی اخترت گرم باد» یا «روی گیتی ازو تهی باد».

د- علت، سبب و عاملی که گوینده را وادار به بیان نفرین کرده، موضوع دیگری است که در بخشی جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و تقسیم‌بندی خاصی برای آن ذکر گردیده است، از جمله مشخص گردیده که گاهی اوقات، ظلم و ستم باعث بیان نفرین گشته و در موارد دیگر، عواملی همچون خشم، مرثیه، تاج و تخت، کشتن فرزند، اعتقاد باورهای دینی و... علت و سبب نفرین بوده‌اند.

ه- نفرین به خویشان، موضوع دیگری است که در بخش دیگری مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در تقسیم‌بندی جداگانه‌ای، جای گرفته است؛ از جمله: نفرین به فرزند، نفرین به پدر، نفرین به همسر و...
و- دیگر موضوعی که به صورت جداگانه، بخشی را به آن اختصاص داده‌ایم، مواردی است که گوینده، خویشان را مورد نفرین قرار داده است و معرفی عواملی که باعث گردیده تا فردی، خود را نفرین کند،

همچون رستم که پس از کشتن ناآگاهانه‌ی فرزند، بارها برای خود عقوبت و مرگ و عذاب را در قالب نفرین درخواست نموده است.



فصل اول: کلیات

دانشگاه آزاد اسلامی

۱-۱. موضوع تحقیق

شاهنامه و دیگر آثار حماسی ادوار اولیه‌ی شعر پارسی، سرشار از موضوعات، کردارها، شخصیتها، حوادث، گفت‌وگوها، باورهای اجتماعی، اخلاقی و انسانی است که علی‌رغم کارهای تحقیقی متعددی که در زمینه‌ی معرفی این آثار صورت گرفته، هنوز هم مجال و فرصت مناسب جهت تحقیق و تفحص در زمینه‌های مختلف این آثار وجود دارد.

یکی از موضوعات قابل بررسی در این آثار که در پژوهش پایان‌نامه‌ی حاضر بدان پرداخته شده است بررسی نفرین در ادبیات حماسی بر مبنای سه اثر معروف به اسامی: شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه می‌باشد که زوایای مختلف این‌گونه از جملات تقاضایی، اعم از گویندگان، گیرندگان، عوامل، علل و هدف و اشکال متعدّد آن، مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته و به ترتیبی که در فصول تدارک دیده شده، وجود دارد، مطالبی در باب هریک از ساختارهای متعدّد آن ارائه شده است.

۱-۲. بیان مسأله

نفرین را در لغت، مرگب از نـ (نفی، سلب) + فرین (آفرین) و در معنای ضدّ آفرین، دعای بد و لعن دانسته‌اند.

این واژه در زبان پهلوی به صورت nafritak و به فتحِ اوّل تلفّظ می‌شده که در پارسی دری و در تداول عامه به کسر اوّل، تلفّظ شده است.

نفرین از لحاظ علم معانی و در تقسیم‌بندیهای جمله، نوعی از جملات امری در معنای ثانوی دعا و آرزو و طلب، محسوب می‌گردد که گوینده در قالب این نوع از جمله، سرنوشت بد، عذاب، عقوبت و گونه‌ای از نابسامانی و خلل را برای خود یا فرد یا افرادی، مسألت و آرزو می‌نماید.

نفرین در سه اثر حماسی شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه از لحاظ گوینده، گیرنده، هدف و خواست، شامل مواضع و مواردی می‌باشد و میان نفرین و مبانی اخلاقی جامعه روابطی وجود دارد که در این پایان‌نامه به معرفی این مواضع و موارد و بررسی روابط مذکور پرداخته‌ایم.

همچنین از آن جایی که عواطف و احساسات افراد نفرین کننده، متفاوت است و باورهای اجتماعی در میان اقشار مختلف، با یکدیگر تفاوت داشته و عواملی که منجر به توسل گوینده به نفرین می گردد نیز، متناسب با موضوع و مضمون ماجرا و داستان، با یکدیگر اختلاف فراوان دارد، در این پژوهش به تبیین جایگاه عواطف و احساسات افراد و معرفی باورهای اجتماعی جامعه پرداخته و رابطه و تناسب میان عواطف، احساسات و باورهای اجتماعی و استفاده از نفرین را در این آثار حماسی بررسی نموده ایم. برای مثال شکست یا مرگ پهلوانان در روحیهی افراد مختلف اعم از خود آنها یا اطرافیان در پاره ای از اوقات منجر به نفرین می گردد، به همین خاطر سعی شده است تا در آثار حماسی مذکور، عواملی را که منجر به بیان نفرین می گردد مشخص و نمایان نماییم.

از سوی دیگر، میزان استفادهی اقشار مختلف مردم از نفرین، بسته به نوع جنسیت (مرد یا زن) و شغل و جایگاه و منصب با یکدیگر متفاوت است و می توان پس از بررسیها، مشخص کردند که بسامد استفاده از نفرین در چه جنسی و چه جایگاه و منصبی بالاتر و بیشتر، از دیگران است.

۳-۱. پرسشهای تحقیق

اساس این پژوهش بر مبنای دست یابی به پاسخی مناسب برای پرسشهای ذیل نهاده شده است:

۱. در آثار حماسی، گویندگان نفرین، بیشتر دارای چه جنسیتی هستند؟ مردان بیشتر به نفرین

متوسل شده اند یا زنان؟

۲. گویندگان نفرین از نظر جایگاه و منصب، بیشتر از چه اقشاری می باشند؟

۳. مبتنی بر نقش پر رنگ مردان و از میان آنها، پهلوانان و سرداران سپاه و لشکر، در آثار حماسی،

میزان و بسامد استفادهی این افراد و اقشار از نفرین تا چه حدی است؟

۴. در آثار حماسی چه افرادی، گروههایی و شخصیتهایی، بیشتر مخاطب نفرین قرار گرفته و

نفرین شدگان شامل چه کسانی می باشند؟ آیا به غیر از انسان، غیر جانداران نیز مورد نفرین قرار گرفته اند؟

۵. گویندگان نفرین، در قالب جملات نفرینی، خواستار چه چیزی برای نفرین شدگان هستند؟ مرگ و

نیستی آنها را آرزو می نمایند؟ یا بدنامی و تباهی و عقوبت دنیوی؟

۶. چه عواملی باعث می گردد که گویندگان نفرین، به نفرین متوسل شوند؟

۷. در آثار حماسی، آیا نمونه هایی را می توان مشاهده کرد که گوینده ای، خویشتن را نفرین کند؟ اگر

پاسخ مثبت است، دلیل ایجاد چنین حالتی چیست؟

۸. در آثار حماسی، آیا نمونه‌هایی وجود دارد که فرد یا افرادی، اقوام، نزدیکان، و بستگان خود را مورد نفرین قرار دهند؟ دلایل این امر چیست؟

۴-۱. فرضیات تحقیق

اساس کار در پژوهش حاضر، بر مبنای فرضیات ذیل می‌باشد:

۱. به نظر می‌رسد در آثار حماسی، بسامد گویندگان نفرین از لحاظ جنس، منصب و جایگاه، دارای تفاوت معنی‌داری باشد.
۲. به نظر می‌رسد با توجه به این‌که اساس *داستانهای حماسی* بر مبنای داستان پهلوانی و حماسی نهاده شده است، نفرین در این‌گونه از داستانها و در میان پهلوانان و سرداران سپاه، بسامد بیشتری داشته باشد.
۳. تصور می‌شود که نفرین‌شدگان، هم از بین انسانها باشد و هم شامل مفاهیم غیر جاندار، همچون: چرخ، فلک، بخت و تخت و تاج و... گردد.
۴. فرض بر این است که گویندگان نفرین، تنها خواستار مرگ و عقوبت اخروی مخاطبان نباشند و سرنوشت بد دنیوی را نیز در نفرینهای خود برای آنان طلبیده باشند.
۵. به نظر می‌رسد، عوامل منجر به استفاده از نفرین در میان گویندگان، عوامل متعددی باشد و براساس موضوع و مضمون و اتفاقات جاری در متن داستان، عواملی که باعث توسل گوینده به نفرین می‌گردد، متفاوت باشد.
۶. به نظر می‌رسد با توجه به گستردگی و تنوع داستانها و موضوعات مطرح در آثار حماسی، بتوان نمونه‌هایی را به دست آورد که گوینده‌ای، خویشان را مورد نفرین قرار داده باشد.
۷. تصور می‌شود بر مبنای توضیحات ذکرشده در فرض پیشین، نمونه‌هایی را نیز بتوان مشاهده کرد که در پاره‌ای از داستانها، گوینده‌ای، اقدام به نفرین یکی از بستگان، اقوام یا افراد درجه‌ی یک خانواده نموده باشد.

۵-۱. پیشینه‌ی تحقیق

اهمیت و جایگاه آثار حماسی، بویژه شاهنامه فردوسی، در ادبیات فارسی، به حدی رفیع و متعالی است که سبب شده در زمینه‌ی معرفی این آثار، قلم‌فرسایبهای فراوانی صورت گیرد و مطالب مفید و سودمندی در

شرح، تفسیر، تبیین و توصیف آثار و اندیشه‌های صاحبان آنها به زیور طبع آراسته گشته باشد؛ از آن میان می‌توان به آثار ذیل اشاره نمود:

رزم‌نامه‌ی رستم و اسفندیار، جعفر شعار، حسن انوری.

غم‌نامه‌ی رستم و سهراب، جعفر شعار، حسن انوری.

از رنگ گل تا رنج خار، قدمعلی سرامی، شامل شکل‌شناسی داستانهای شاهنامه و طبقه‌بندی آنها و توضیح جنگهای قهرمانان و معرفی تضادها، باورها، دورنمایه‌ها، گفتارها و...

پند و اندرزهای حکیم ابوالقاسم، رشید یاسمی، در باب نیکی و بدی، شجاعت و جنگجویی، ستایش،

نژاد و هنر و... در شاهنامه قلمرو ادبیات حماسی ایران، حسین رزمجو، در مورد اهمیت ادبیات حماسی، انواع حماسه و پیوند و رابطه اساطیر با رخدادهای حماسی و تقسیم‌بندی حماسه.

ایران در شاهنامه، حسن انوری، مشتمل بر ۱۱۲ مقاله در مورد شاهنامه.

مقاله‌ی خداوند کم کرده را، جلال متینی، در باب کوش‌نامه.

مقاله‌ی پاره‌ای از ویژگیهای لغوی و دستوری گرشاسب‌نامه، حسین فرمند.

با وجود گستردگی و تنوع منابع و مآخذ موجود در باب آثار حماسی و شاهنامه، در پیگیری و

تحقیقات به عمل آمده و جست‌وجوهای رایانه‌ای و کتابخانه‌ای، این نتیجه حاصل آمد که در ارتباط با

باورهای جامعه در زمینه‌ی نفرین، اعتقاد قدما در این باب، شیوه‌های نفرین و معرفی و شناخت این گونه‌ی

سخن و بسامد آن در میان انواع موضوعات مطرح در شعر فارسی در هیچ یک از گونه‌ها و انواع مختلف شعر،

اعم از غنایی، عرفانی، حماسی و... تاکنون هیچ تحقیقی چه در قالب کتاب و چه تحت عنوان مقاله یا

پایان‌نامه، انجام نگردیده و به ثبت نرسیده است و تنها اثری که در حدّ اختصار و به طور اجمالی، اشاراتی را

در باب نفرینهای شاهنامه مطرح نموده، عبارت است از کتاب «از رنگ گل تا رنج خار» که در این اثر،

نگارنده‌ی آن ذیل عنوان طبقه‌بندی گفتارهای شاهنامه، از نفرین به عنوان یکی از مونولوگهای بیان گفتار، به

اختصار یاد نموده است.

۱-۶. اهداف تحقیق

هدف از انجام این تحقیق، بررسی ابعاد و زوایای مختلف نفرین در آثار حماسی می‌باشد که انجام آن

می‌تواند ما را در شناخت بهتر و عمیق این پدیده در بستر فرهنگ و تاریخ (جامعه و ساختارهای آن) و ادب

حماسی یاری کند و زمینه‌ساز انجام تحقیقات مشابه در سایر انواع ادبی باشد.

همچنین با عنایت به این که بحث نفرین، امروزه هم در مواضع و موارد مختلفی از جامعه، کاربرد دارد، بررسی پیشینه‌ی آن (از جمله در سه اثر مورد نظر) می‌تواند، در شناخت عوامل و اسباب این پدیده، مؤثر باشد.

۷-۱. روش کار

روش و شیوه‌ی انجام این کار به صورت کتابخانه‌ای و تهیه‌ی فیش از نمونه‌ها و شواهد مورد بحث بوده که این کار در دو بخش به انجام رسیده است.

الف- در بخش اول: یعنی به جهت تهیه‌ی مطالبی در باب معرفی سه اثر حماسی مورد بررسی، یعنی شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه با مراجعه به کتب متعددی که در باب این آثار تألیف شده‌اند، مطالبی به صورت فیش‌برداری و خلاصه‌برداری، آماده گردید.

در همین بخش، در راستای معرفی لغوی و اصطلاحی نفرین نیز، مطالبی از منابع مرتبط، در فیشهای متعددی تهیه گردید.

ب- در بخش دوم، به منظور استخراج شواهد و نمونه‌های نفرین در شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه، این آثار از ابتدا تا انتها، چندین بار مطالعه و بررسی گردیدند و هر جا نمونه‌ای از نفرین دیده شد، بیت یا ابیات حاوی نفرین به همراه معرفی گوینده و خلاصه‌ای از داستان و ماجرای منتهی به نفرین، طی فیشی یادداشت گردید.

در پایان نیز، پس از استخراج تمامی نمونه‌ها و شواهد متضمن نفرین در این آثار و آماده‌سازی فیشها، براساس و معیار ذوقی و عقلی و با بهره از راهنماییهای استادان راهنما و مشاور، طبقه‌بندی و شیوه‌های خاصی برای ارائه و تقسیم‌بندی مطالب استخراج شده، معین و مشخص گردید که حاصل آن در بخشهای مندرج در فصل دوم این پایان‌نامه ذکر شده است.

۸-۱. جامعه‌ی آماری

جامعه‌ی آماری گستره‌ی مورد نظر در انجام این پژوهش، عبارت است از:

الف- تمامی متن شاهنامه‌ی فردوسی براساس کتاب:

نامه‌ی باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه‌ی فردوسی، میرجلال‌الدین کزازی، انتشارات سمت.

ب- تمامی متن کوش نامه براساس نسخه‌ی:

کوش نامه، سروده‌ی حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر، به کوشش جلال متینی، انتشارات علمی.

ج- تمامی متن گرشاسبنامه، براساس نسخه‌ی:

گرشاسبنامه، سروده‌ی حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، ویراسته‌ی پرویز یغمایی، انتشارات

دنیای کتاب.



فصل دوم:

معرفی شاهنامه، کوش نامه و

گرشاسب نامه و بررسی نفرین در اسلام

دانشگاه آزاد اسلامی

۱-۲. فردوسی، شاهنامه و خصایص آن

«بناهای آباد گردد خراب
ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
نمیرم از این پس که من زنده‌ام
که تخم سخن را پراکنده‌ام
بر این نامه‌بر، سالها بگذرد
بخواند هر آن کس که دارد خرد»

(نامه‌ی باستان، جلد پنجم، ص ۱۶۲، ابیات ۶۲-۳۸۵۹)

در میان شعرا و ادیبان بزرگ ایران، در طول هزار و اندی سال بعد از هجرت، از جمله کسانی که نمی‌توان عظمت و بزرگی او را انکار کرد، حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است. او در سال ۳۲۹ هجری قمری در روستای باژ از ناحیه طابران طوس، دیده به جهان گشود. پدرش از دهقانان و دارای ثروت بوده و در همان روستا زمین‌های کشاورزی و باغ و ستور داشت و به نوشته‌ی نظامی عروضی:

«از دهاقین طوس بود از دیهی که آن دیه را «باژ» خوانند... فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت

چنان که به دخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود.» (نظامی عروضی، چهارمقاله، ۱۳۲۷: ۴۵)

دهقانان از طبقات قدیم نخبای ایران بودند و روایات و یادگارهای تاریخی ایران را با دقت و مراقبت حفظ می‌کردند و در واقع نگاهبانان سنن باستانی کشور به شمار می‌رفتند.

فردوسی از همان روزگار جوانی به شعرسرایی علاقه داشته و برخی از داستان‌های کهن ایرانی را شاید از راه تفنن، به نظم می‌کشیده است و «بیشتر با معرفت و کتاب کار داشته و شاعری پیشه بوده و می‌خواسته است کاری بزرگ انجام دهد که نام او را جاودانی کند.» (مینوی مجتبی، فردوسی و شعرا: ۱۳۴۶: ۲۷)

«مقارن آن ایام در شهر وی مردی بزرگ و نژاده به نام ابو منصور محمد بن عبدالرزاق، که مدتی

حکومت طوس داشت و چند سال بعد به منصب سپهسالاری خراسان رسید، همت به جمع‌آوری داستان‌ها و روایات و تاریخ ایران گماشت و... کتابی به نثر فراهم آوردند و مقدمه‌ای بر آن نوشتند و نام شاهنامه به آن دادند.» (دبیر سیاقی محمد، نامورنامه‌ی باستان، ۱۳۷۰: ۷)

دقیقی نیز از همین شاهنامه منثور ابو منصور عبدالرزاق سود جسته و هزار بیت از داستان گشتاسپ و ارجاسپ را نیز به نظم کشید، کار فردوسی در حفظ «گشتاسپ‌نامه‌ی دقیقی» ستودنی است و نقد و داوری که درباره آن دارد:

«نگه کردم این نظم سست آدمم بسی بیت ناتندرست آدمم»

(نامه‌ی باستان، جلد ششم، ص ۸۷، بیت ۱۹۲۳)

فردوسی حدود سال ۳۷۰ آغاز به نظم شاهنامه یا افسانه‌های ملی ایران می‌کند و تلاش او توانست «بیانیه و سندی از شعور و درک ملی مردم ایران در آن قرن گردد» (مهدی سیدی، پنج گفتار در زمان زندگانی فردوسی، ۱۳۸۰: ۲۵)

پیداست که پیدایش شاهنامه تأثیر عظیمی بر روح ملت ایران بخشید و این شاهنامه از شاهکارها و آثار جاویدان شعر فارسی و از منظومه‌های حماسی مشهور جهان گردید و موقعیت ممتاز و برجسته‌اش در تاریخ ادبیات ایران مورد اعتراف و تصدیق همگان است. نظامی عروضی، با اکرام از او یاد می‌کند و می‌گوید: «سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید.» (نظامی عروضی، کلیات چهار مقاله، ۱۳۲۷: ۴۸)

گذشته از این، عشق سوزان فردوسی به احیای عظمت دیرین ایران و علاقه شدید او به ملیت و افتخارات ایرانی در شاهنامه آشکار است. اسدی طوسی که حدود پنجاه سال بعد از فردوسی در گذشته می‌گوید:

که فردوسی طوسی پاک مغز بداده است داد سخن‌های نغز
به شهنامه گیتی بیاراستست بدان نامه نام نکو خواستست

(اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، ۱۳۸۶، ۱۳۹، ب ۱۹-۱۸)

بنابراین می‌توان گفت که فردوسی، عاشق سرزمین و تاریخ و ارزش‌های دیرین قوم خویش بود و زیبایی‌های ایران زمین را ستایش می‌کرد و در جهت اعتلای نام ایران و ارزش‌های سرزمین خویش دوران خوب زندگی خود را گذاشت و چون کوهی استوار بر سر اعتقادات و باورهای خویش ایستاد:

چو گفتار دهقان بیاراستم بدین خویشتن را نشان خواستم
که ماند ز من یادگاری چنین بر او آفرین کو کند آفرین
پس از مرگ بر من که گوینده‌ام بدین نام جاوید جوینده‌ام

(نامه‌ی باستان، جلد هشتم، ص ۷۲، ابیات ۲۰-۱۵۱۸)

فریدالدین عطار نیشابوری در مثنوی اسرارنامه آورده است:

شنودم من که فردوسی طوسی
که کرد او در حکایت پر فسوسی
به بیست و پنج سال از نوک خامه
به سر می برد نقش شاهنامه

(عطار نیشابوری، اسرارنامه. ۱۳۶۱: ۱۸۳)

رنجی که آن حکیم فرزانه در طی سی سال سرودن این اثر گران سنگ بر خود هموار ساخت، از طاقت انسان‌های عادی خارج است و چه انگیزه‌ای جز ایمان قوی و خلل‌ناپذیر می‌تواند، انسانی را به چنین کار عظیمی وادارد. به راستی «جهان بینی ژرف و حکمت والای فردوسی در سراسر شاهنامه متجلی است.» (منوچهر مرتضوی، فردوسی و شاهنامه. ۱۳۶۹: ۱۰)

«بنابراین داستان کلی شاهنامه داستان ماندن و مقاومت ایرانیان در برابر حوادث تلخ و دشواری است که برای ملّتی زنده و استوار پیش می‌آید و ملّتی که شایسته و سزاوار ماندن است از آنها نمی‌هراسد و در برابر آنها قد مردانگی برمی‌افزاید، یا به بزرگی می‌رسد و افتخار، یا مرگ را می‌پذیرد و تسلیم ننگ نمی‌گردد.» (منصور رستگار فسایی، انواع شعر فارسی. ۱۳۷۳: ۳۸۹)

و به قول زنده یاد جلال‌الدین همایی:

«شاهنامه... یادگار بس عظیم و گران‌بهایی است که یک نفر آزادمرد گوینده ایرانی به عالم بشریت هدیه داده است...» (جلال‌الدین همایی، «شاهنامه‌ی فردوسی» شاهکار سخنوری و سخنرانی. ص ۹۰)

فردوسی به قولی در سال ۴۱۱ هجری قمری و به روایتی در ۴۱۶ هجری قمری وفات یافته است. ثنا کنیم ترا که زنده‌ایم به دهر
که شاهنامه‌ات ای شهره مرد، محیی ماست

(محمدتقی بهار، دیوان اشعار، ۱۳۶۸: ۳۲۰)

از سوی دیگر می‌توان گفت با وجود این که شاهنامه، به عنوان ترجمانی از تاریخ و زنده‌کننده‌ی بخش گسترده‌ای از فرهنگ و زبان و افتخارات کهن ایران شناخته می‌شود و در ردیف انواع آفرینشهای ادب حماسی جهان به شمار می‌رود، «توصیف کمالات اخلاقی و ارج‌گذاری به انواع تربیت در شاهنامه دست کمی از دیگر برتریهای فرهنگی و هنری آن ندارد و بی‌گمان می‌توان آن را در شمار برجسته‌ترین آثار اخلاقی و تربیتی زبان فارسی نام برد.» (مجله‌ی دانشکده علوم ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، شماره‌ی ۳ و ۴)

بنا بر قولی دیگر می‌توان گفت: «این شاعر حکیم، نه تنها از لحاظ خدمت به زبان پارسی، بزرگ و سخنور شناخته شده است، بلکه عظمت فردوسی در این است که در بطون اوراق و در خلال سطور شاهنامه، لآلی شاهواری از ادب و حکمت نهفته دارد و گویای این حقیقت است که ایرانی با داشتن چنین افکار بلند و مغز بزرگی نخواهد مُرد.» (مجله‌ی ارمغان، ۱۳۴۹: ۶۶۸)

«فردوسی حکیمی است که حکمت و براهین منطقی و کلمات ارسطو و بوعلی سینا او را قانع نکرده و عبادت خشک و ترک دنیا و مجرد عرفا هم دل او را صید ننموده و از بدبینی و الحاد هم بیزار بوده و به مبدأ (یعنی به خدایی بزرگ) قائل بوده است.» (ناصر حریری، مرگ در شاهنامه. ۱۳۷۷: ۱۰) و در یک عبارت می‌توان گفت که او خود، انسانی صاحب اندیشه است و جهان‌بینی ارائه می‌دهد، نه این که تنها قائل و گوینده‌ی اندیشه‌ی دیگران باشد.

«قطعه‌ی ابن یمین بیهقی با الفاظی بسیار مؤثر، برخوردار استادی بی‌مانند و الهام‌پذیر در زمینه‌ی هنر را مورد توصیف قرار می‌دهد:

سگه‌ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند
کافر مگر هیچکس از زمره‌ی فرسی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند

(ایرج افشار، سخنواره، ۱۳۷۶: ۲۸۵)

شاهنامه و خصایص عمده آن

شاهنامه در حیطه‌ی زبان اثری هنری است و مشکل می‌توان اثری ادبی را بی‌تأثیر شاهنامه سراغ گرفت.

سالها دل طلب «جام جم» از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

(پرویز خانلری، دیوان حافظ، ۱۳۶۲: ۲۸۸)

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و «رستم دستانم» آرزوست

(بدیع‌الزمان فروزانفر، دیوان کبیر مولوی، ۱۳۷۸: ۱۹۲)

و یا ...

شاعران نوع حماسی و غیر حماسی ادب فارسی بعد از شاهنامه با شور و شوق تمام نوآوری‌های تازه در زمینه‌ی ساخت جمله، ساخت زبانی، نظم‌آوری، صنایع بدیعی و آرایش‌های بلاغی و تصاویر معنایی آن را تقلید کردند و به اقتباس از آن پرداختند.

کشف و شناخت نوع ادبی شاهنامه که به آغاز خلقت با نوع حماسی نگاه کرده، نوگرایی را در عرصه‌ی سبک ادبی نشان می‌دهد و گسترش زبان و غنای مضمون آن که با تاریخ و اسطوره‌های عهد قدیم فراهم آمده، سبب پیدایش بزرگترین شاهکار هزاره ادبیات فارسی شد. شاهکاری که در درون خود، حماسه تراژدی، فلسفه، اسطوره، غنا و عشق را دارد.

گذشته از این، شاهنامه، گنجینه‌ی عظیمی سرشار از مضامین نو در قالب اسطوره و تاریخ را به روی آیندگان خود گشود. شاهنامه تنها شرح وصف شاهان و جنگ‌های خانمان‌سوز و سوزناک فرزندکشی نیست، بلکه در مقایسه با سایر اسناد، بیش از همه، نشان‌دهنده‌ی نخستین مراحل خلقت و اندیشه‌ی تکامل تمدن ایرانی است. نوع زندگی و معیشتی که توصیف می‌شود، جهانی که حکومت‌های انسانی و دیوی بر آن فرمان می‌رانند جنگجویان و گروه‌های مهاجم و... ظهور زرتشت و دین بهی و حتی در صحنه‌هایی از شاهنامه ما شاهد برخورد میان انسان و غیر انسان هستیم. خواننده در شاهنامه شاهد خاطرات مردمی پر رنگ با چشم‌انداز جغرافیایی وسیع‌ای است، او درباره‌ی آداب و رسوم و پهلوانان سترگ گذشته بسیار چیزها می‌شنود و نقش‌ها و تصاویر می‌بیند و هر بیت از شصت هزار بیت شاهنامه ما را به جهانی وسیع‌تر، پر جمعیت‌تر، آبادتر و به هم پیوسته‌تر رهنمون می‌شود و ما را با شخصیت‌ها، جامه‌ها، سلاح‌ها، تدابیر جنگی، نگاه‌ها و اندیشه‌ها و زندگی‌های خاصی آشنا می‌کند.

«شاهنامه شعری حماسی‌ست و مانند آثار حماسی بزرگ جهان، محصول ادبی بسیار تکامل یافته‌ای را به نمایش می‌گذارد. حماسه به دست یک شاعر یا شاید شاعرانی پشت در پشت به هم پیوسته، ساخته شده و فردوسی آن را به نظم کشید. شاعر حماسه‌سرا دلاوری‌های شگفت را توصیف می‌کند و جزییات را فرو نمی‌گذارد و تا آن‌جا که بتوان داستان را با زمینه‌های تاریخی، جغرافیایی و فکری پیوند می‌دهد و حقیقت اخلاقی عمیقی را در آن می‌گنجاند و سرانجام چیزی به دست می‌دهد بس عمیق‌تر و با اهمیت‌تر از توصیف حادثه‌ای که هرچند از جذابیت تهی نیست اما تک افتاده و منفرد است.» (ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران. ۱۳۶۹: ۲۰۸)

یکی دیگر از نکات مورد توجه شاهنامه این است که در ابیات آن سنت اندیشه‌ی حماسی با سبک و احساس ایرانی در هم آمیخته است؛ بحر و موسیقی تند و حماسی، همه‌ی نیروی جنگاوری و قدرت اراده‌ای که از خصایص قوم ایرانی است.

شاهنامه چه از حیث شکل و چه از حیث موضوع رو به گذشته دارد، به عصری که از آن دور شده است از این رو است که ادبیات شاهنامه اساساً حماسی است و هدف آن آشنا ساختن مردم با گذشته آنهاست و ترغیب ایشان به حفظ فرهنگ رو به زوالشان همچون شناسنامه‌ای است که تاریخ تولد قوم ایرانی را در بر دارد. از دانستنی‌های تاریخی، اساطیری قوم آریایی که سال‌ها و قرن‌ها در پس اعصار تاریک مانده بود، پرده بر می‌دارد، روایی صحنه‌های سه دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی است.

شاهنامه از نظر محتوا بسیار غنی است، زیرا که ترکیبی از والاترین اندیشه‌ها و تاریخ است، مزیت بزرگ دیگر شاهنامه ارزش تعلیمی آن است که از سرچشمه‌ی حکمت ایران اسلامی مایه گرفته است. فردوسی در هر فرصت خواننده‌ی خود را در مسیر تعلیمات کتاب قرار می‌دهد، از آن‌جا که در آغاز در براعت استهلال داستان رستم و سهراب سخن از مرگ و آرزوی گوید، بسیار تکان‌دهنده‌تر از هر خطیب، حق سخن را ادا می‌کند:

در این‌جا به بعضی از خصایص شاهنامه اشاره می‌کنیم:

- انگیزه جنگ‌ها و نبردها در شاهنامه والاست مثل جنگ‌های رستم با افراسیاب که در جهت دفاع از کشور و در جنگ رستم و اسفندیار در جهت حفظ آبرو و نام و...
- هدف پهلوانان شاهنامه پیشرفت امر نیک در ستیزه با بدی است و زندگانی آنان تا وقتی حماسی است که به حکم این سرنوشت رفتار می‌کنند و شهرت آنان در انجام مسؤلیتی است که به دوش دارند.
- جنبه داستانی داشتن از خصایص شاهنامه است و هر داستان دارای اجزاء فرعی بسیار و در عین حال دارای وحدت قهرمان و حادثه است.
- پهلوانان معمولاً اهل شکار و بزم و باده گساریند و از سلاح‌های بدوی بهره می‌جویند و در نبردهایی که شرکت می‌کنند از جنگ‌افزارهایی نظیر تیر و کمان و نیزه و خفتان و خود استفاده می‌کنند.
- قهرمان اصلی در شاهنامه، پهلوان یا قهرمان قومی و ملی است که با اعمال بزرگ و شگفت خود سرنوشت قبیله، قوم یا نژادی را رقم می‌زند، همانند رستم که از قدرتی مافوق بشر برخوردار است.
- لحن و کلام، نغمه و حرف در شاهنامه دارای آهنگی با صلابت و مردانه و سرشار از دلیری و توانایی و سرافرازی است و شیوه بیان در آن استواری و جزالتی خاص دارد.
- سوگند خوردن به ایزد، خورشید، روز و شب و امثال اینها در شاهنامه دیده می‌شود.

- نوع ادبی مرثیه در شاهنامه دارای صلابت و استواری است و در نوع خود بی نظیر است، سخنی که رستم پس از کشتن فرزندش و شناختن او بیان می کند نوعی نفرین به خود است که با استحکام و صلابت خاص رستم بیان می شود:

که رستم منم کم مماناد نام نشیناد بر ماتمم پور سام

- محرک اصلی جنگ همه جا حس افتخار، عشق به آزادی و یا حس انتقام است که این احساسات عمیق وطنی است و در کنار تعالیم اخلاقی جلوه گر است. یک جا کین ایرج در میان است، جای دیگر خون سیاوش و یک جا مرز ایران در خطر است.

- سخن گفتن از دیوان، غولان، جادوان و جادویی خصیصه‌ی دیگر داستان‌های شاهنامه است؛ افراسیاب به جادوی جهان را بر کیخسرو تارک می کند، دیو سپید در هفتخوان راه بر رستم می بندد، طهمورث با سپاه دیوان و جادوان می جنگد. اسفندیار در هفتخوان زن جادو را از پا درمی آورد و...
- قهرمان شاهنامه اعمال بزرگی انجام می دهد که اهمّیت ملی یا معنوی و حکمی دارد، مثلاً جنگ رستم با افراسیاب تورانی اهمّیت ملی و جنگ اسفندیار با ارجاسپ تورانی ارزش مذهبی دارد.
- در شاهنامه مرگ قهرمان در انظار عموم صورت نمی گیرد چنانکه در داستان رستم و سهراب دو قهرمان به دشتی دور از دیدگان سپاه می روند و پس از جنگی طولانی سهراب کشته می شود.
- قهرمان شاهنامه در هر بخش از زندگی خود با ضد قهرمان مواجه است مانند رستم که با افراسیاب درگیر می شود.

- در شاهنامه قصص حماسی معمولاً با براعت استهلال آغاز می شود در داستان رستم و سهراب سؤال حماسی جنبه‌ی کلامی و فلسفی یافته است و یا موبد و دهقان داستان را به شاعر الهام می کند، داستان رستم و اسفندیار با این بیت آغاز می شود:

که داند که بلبل چه گوید همی به زیر گل اندر چه موید همی؟

و گاهی بلبلی داستان را به شاعر الهام می کند:

ز بلبل شنیدم یکی داستان که بر خواند از گفته‌ی باستان

- گیاهان در شاهنامه نقش عجیب و خواص خاصی دارند؛ اسفندیار با خوردن انار به عنوان میوه مقدّس خود را رویین تن ساخته و از خون سیاوش، گیاه خون سیاوشان می‌روید که خاصیت دارویی دارد. و همچنین در داستان رستم و اسفندیار، چوب گز از درخت مقدّس بوده است.

- حیوانات نقش‌های بزرگی دارند و نمی‌توان آنها را جانوران معمولی به شمار آورد مانند رخس، که اسب عادی نیست با شیر می‌جنگد و در برخی از جنگ‌ها خود تصمیماتی می‌گیرد و یا سیمرغ، زال پدر رستم را می‌پرورد و در ولادت رستم نقش دایه را دارد و... این موجودات برتر در انجام کارهای بزرگ دخالت می‌کنند.

- شاهنامه دارای سفرهای خطرناک است که غالباً پیش پای قهرمانان و پهلوانان قرار می‌گیرد؛ هفتخوان رستم در سفر مازندران و هفتخوان اسفندیار یا سفر گرشاسب به سرزمین‌های سرانندیب و جزایر هندوستان.

- ولادت پهلوانان به آسانی صورت نمی‌گیرد و همانند ولادت مردمان عادی نیست. متولد شدن رستم به سبب تنومندی و درشتی وی که با راهنمایی سیمرغ پهلوی رودابه را می‌شکافند و کودک تنومند را بیرون می‌کشند و یا سهراب که در دوران کودکی و یک ماهگی بی‌شبهت به کودک یک ساله نیست.

چو یک ماه شد همچو یکسال بود برش چون بر رستم زال بود

- ابعاد مکانی در شاهنامه گسترده است و شاید پهنه‌ای از جهان هستی، و قلمرو قهرمان در شاهنامه همه‌ی آفاق باشد، همان‌طوری که رستم در سیستان و سمنگان و توران و مازندران و... کاوس را می‌بینیم که در اندیشه پرواز به آسمان است و گاهی حوادث در زمانی دور اتفاق می‌افتد و ابهام در زمان و مکان دیده می‌شود.

- اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر در شاهنامه به خوبی آشکار است.

- اعمال قهرمان شاهنامه خارق‌العاده و غیر طبیعی است و با منطق متعارف قابل سنجش نیست مانند خوراک رستم در هر وعده یک گورخر بریان است که به درختی سیخ کشیده است و عمل قهرمان بر محور جنگ‌های مافوق بشر استوار است.

- فریب در شاهنامه به معنی مثبت از صفات پهلوانان است و رستم با فریب دادن سهراب خود را از مرگ رها می‌کند و اسفندیار خطاب به رستم می‌گوید:

تو مرد بزرگی و زورآزمای بسی چاره دانی و نیرنگ و رای

- در شاهنامه چند قهرمان شخصیت اصلی داستان می‌باشند که نماینده‌ی خصوصیت‌های اخلاقی- انسانی و شخصیتی قوم خود می‌باشند و بازگوکننده نبردهایی است که در راه برپایی و اعمال حق انجام می‌گیرد، از این‌رو نبردها معمولاً دفاع از حیثیت و شرف و آبرو و تمامیت ارضی آن قوم و یا تنبیه و هشدار قوم متجاوز است.

- مبالغه و اغراق و غلو را منحصر به رجزها و ضجه‌های جنگی دانسته‌اند و بعدها حماسه بهترین جایگاه آن واقع شده و جزء کالبد اصلی آنها شده است و یکی از خصایص شاهنامه در بکارگیری این هنر در هیكل‌های عجیب و غم‌ها و شادی‌های ناباورانه و افراط در توصیف است.

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

آینده‌بینی و پیشگویی خصوصیت دیگر شاهنامه است؛ سام زنده بودن زال را در کوه البرز به خواب دید، جاماسب کشته شدن اسفندیار را به دست رستم برای گشتاسب پیشگویی کرد و...
- عمر دراز از نشانه‌های جاودانگی است و قهرمان شاهنامه دارای عمر دراز است؛ رستم به هنگام جنگ با اسفندیار، پانصد ساله است.

- زنان در رزم‌سازی و حماسه‌آفرینی نقش دارند و عشق نیز در شاهنامه رنگ حماسی دارد، وقتی زال راهی می‌جوید تا بر فراز کاخ رودابه برود، رودابه گیسوانش را از فراز کاخ رها می‌سازد تا زال از آن چون کمندی استفاده کند.

- داستان‌هایی غنایی و عاشقانه نیز در شاهنامه در جایگاهی خاص قرار دارند، داستان عشقی بیژن و منیژه در شاهنامه گذشته از آن که به جنبه‌ی داستانی شاهنامه افزوده است جاسازی آن در بین دو رشته داستان‌های جنگی پر حادثه به حرکت بافت داستانی شاهنامه از رزم به بزم و از عزا به غنا فراز و نشیب و زیبایی بخشیده است.

- اعتقاد به سعد و نحس کواکب و تأثیر آن در زندگی انسان در داستان رستم و اسفندیار و...

۲-۲. اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه و خصایص آن

حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، از گویندگان بنام قرن پنجم ظاهراً به سال ۴۶۵ هجری درگذشت. شاعری او از بین رفتن حکومت غزنویان در خراسان از این‌رو اسدی اوضاع سیاسی و اجتماعی را نامناسب دیده و به آذربایجان کوچ می‌کند، او در آذربایجان با پادشاه نخجوان و پادشاه ارمنستان ارتباط داشته است.

ذبیح‌الله صفا در این رابطه می‌گوید:

«وی در این سرزمین با سلاطین ذیل معاصر بوده و با آنان ارتباط داشته است:

۱. امیر ابو دلف پادشاه نخجوان، اسدی، این امیر را پادشاه ارمن و بزرگ تازیان و از خاندان شیبانی

دانسته و چنین توصیف کرده است:

شاه ارمن و پشت ایرانیان	مه تازیان تاج شیبانیان
ملک بو دلف شهریار زمین	جهاندار ارانی پاک دین
بزرگی که با آسمان هم برست	ز تخم براهیم پیغمبرست

از احوال این پادشاه و آغاز و انجام پادشاهی او اطلاع کافی در دست نیست و این پادشاه همانست که

اسدی گرشاسبنامه را به نام او نظم کرد.

۲. امیر اجل شجاع‌الدوله ابو شجاع منوچهر بن شاوور از پادشاهان شدادی که گویا از حدود سال ۴۵۶

تا حدود ۵۰۳ یا ۵۰۴ هجری در آنی از بلاد ارمنستان حکومت می‌کرده است. قصیده‌ی اسدی در مناظره‌ی قوس و رمح در مدح این پادشاه است و اسدی درباره‌ی او گفته است:

نامور میر اجل والا منوچهر اصل ملک
تاج شاهان و شجاع دولت و فخر تبار»

(ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۷۳: ۴۰۶-۴۰۵)

او در حماسه‌سرایی استاد بوده و در فرهنگ‌نویسی اوّل کسی است که بدین کار دست زده است.

آثار اسدی شامل:

۱. لغت فرس: از کهن‌ترین لغت‌نامه‌های ایرانی است؛ حبیب یغمایی درباره‌ی این کتاب می‌گوید:

«شاعر بلندپایه در تصنیف آن که قدیمی‌ترین و دقیق‌ترین فرهنگ فارس است خدمتی بزرگ به زبان و

ادبیات پارسی کرده، چون گذشته از ضبط لغت و تعریف جامع لغات به عبارتی کوتاه و بلیغ که خود نمونه‌ی

بهترین نثر فارسی است، بسیاری از شعرای نشناخته را نام برده، که اگر این کتاب وجود نداشت نام و نشانی

از آنها نبود.» (اسدی طوسی، گرشاسبنامه. ۱۳۸۶: ۱۶)

۲. قصاید مناظرات: شامل چهار قصیده است که مناظره‌ی بین «مغ و مسلم»، «شب و روز»، «نیزه و

کمان» و «آسمان و زمین» است. در این قصاید دو طرف مناظره هر یک خود را بر دیگری ترجیح داده و

سرانجام یکی پیروز می‌شود و اسدی بعد از آن به مدح ممدوح می‌پردازد، در مناظره‌ی آسمان و زمین

ممدوح ابو الوفاء نامی است و در مناظره‌ی نیزه و کمان به مدح امیر منوچهری می‌پردازد، ممدوح او در مناظره‌ی مغ و مسلم، شب و روز ابو نصر خلیل بن احمد است.

از آن جایی که بعضی از مضامین قصاید درست در گرشاسبنامه نیز آمده است، لذا حبیب یغمایی در این رابطه می‌گوید:

این اشعار را چون با اشعار گرشاسبنامه بسنجیم به خوبی روشن می‌شود که نه تنها معانی، بلکه الفاظ هم تکرار شده و نمی‌توان تصوّر هم کرد که شاعری مبدع و مخترع چون اسدی مضامین و افکار دیگران را ولو از پدرش باشد از خود بداند و بی‌پروا باز گوید. از اینها گذشته، اگر هم مندرجات قسمتی از تذکره‌ی دولت‌شاه مردود باشد این قول او را - که دیگر تذکره‌نویسان هم تأیید کرده و گوینده‌ی مناظرات و گرشاسبنامه را یکی دانسته‌اند - به آسانی و بدون دلایل کافی رد نتوان کرد و با ملاحظه‌ی تمام این نکات انتساب قصاید مناظرات به گوینده‌ی گرشاسبنامه مسلم‌تر و قائل شدن به وجود یک اسدی به صحت و اطمینان نزدیکتر است. (حبیب‌الله یغمایی، گرشاسبنامه. ۱۳۸۶: ۱۵)

۳. کتابت نسخه‌ای از کتاب الابنیه کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه» تألیف ابو منصور موفق‌الدین علی هروی از قدیمی‌ترین کتاب‌هایی است که از قرن‌های اول اسلام به جا مانده و درباره‌ی مفردات طب به ترتیب حروف معجم نوشته شده است. این نسخه به خط زیبای اسدی طوسی در ماه شوال سال ۴۱۱ نوشته شده است.

۴. گرشاسبنامه، داستان منظومی است حدود ۱۰ هزار بیت در قالب مثنوی و بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف که در سال ۴۵۸ اسدی آن را به پایان رسانده است خود او در این باره می‌گوید:

«شد این داستان بزرگ اسپری

به پیروزی و روز نیک اختری

ز هجرت بر او بر سپهری که گشت

شده چارو صد سال و پنجاه و هشت»

(حبیب یغمایی، گرشاسبنامه. ۱۳۸۶: ۴۱۴)

گرشاسبنامه و خصایص آن

این اثر بعد از شاهنامه‌ی فردوسی دومین اثر حماسی ایران است، داستان آن مربوط به گرشاسب جد بزرگ رستم است. داستان با فرار جمشید و پناه بردن او به خانه‌ی کورنگ شاه شروع می‌شود. جمشید با دختر کورنگ ازدواج کرد، و حاصل آن ازدواج به دنیا آمدن تور بود، پس از تور شیدسپ طورگ و شم و اثرط را نام می‌برد که همه شاهان زابلستان بوده‌اند، از اثرط پسری به نام «گرشاسب» پدید می‌آید که سرگذشت گرشاسب ماجرای داستان را تشکیل می‌دهد.

«گرشاسبنامه در اوستا به عنوان عضوی از خانواده سام معرفی می‌شود. در (یشت ۱۳، ۱۳۶) گرشاسب دارنده‌ی گیسوان، بسیار نیرومند و مسلح به گرز معرفی شده است.» (وستا سرخوش کرنیس، اسطوره‌های ایرانی. ۱۳۸۶: ۲۹)

در شاهنامه‌ی ثعالبی آمده است که: «زو بن طهماسب و گرشاسب معاً سلطنت کرده‌اند و آنچه محقق‌تر به نظر می‌رسد این است که می‌گویند زو شاغل مقام سلطنت بوده و گرشاسب او را کمک می‌کرده، ولی هرگز به مقام سلطنت نرسیده است.» (ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی، شاهنامه‌ی ثعالبی. ۱۳۸۵: ۵۹)

در کتاب جهان فروهری در معرفی عقاید زردتشتیان آمده است: «نطفه‌ی زردتشت را در دریاچه‌ی هامون ۹۹۹۹۹ فروهر نگاهداری می‌کنند تا در هزاره‌های آخر زمان دوشیزگانی در آب دریاچه‌ی هامون آبتنی کنند و هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت، مهدیان موعود زردتشتی از بطن آنان و نطفه‌ی زردتشت متولد گردند. پیکر خفته‌ی گرشاسب را همین فرورها نگاهبانی می‌کنند. نگهبان کشور ایران اینانند.» (بهرام فره‌وشی، جهان فروری. ۱۳۶۴: ۸)

در این جا بعضی از خصایص گرشاسبنامه اشاره می‌کنیم:

- در گرشاسبنامه از شگفتی‌هایی سخن رفته که نشان‌دهنده‌ی تصوّرات ایرانیان قدیم در باب نواحی

دور دست اقیانوس هند و یا ممالک اطراف ایران بود. سفرهای گرشاسب به توران و افریقیه و هند و

شگفتی‌هایی که در جزایر اقیانوس هند دیده و کارهای خارق‌العاده‌ای که از او سر می‌زند قدری از لطف حماسه‌ی آن کاسته است.

- رزم با اژدها و کشتن آن و ستیزه‌ی با منهراس دیو یادآور جنگ‌های رستم با موجودات خیالی است.

- گوینده‌ی داستان گرشاسبنامه «دهقان» موبد نژادی است که او خود از دیگران داستان نقل می‌کند:

«سراینده دهقان موبد نژاد
ز گفت دگر موبدان کرد یاد»

(تصحیح حبیب یغمایی، گرشاسبنامه. ۱۳۸۶: ۴۵)

این نقل روایت از موبدان کهن و موبد نژادان و داستان باستان نشان‌دهنده این است که مأخذ اثر پهلوی بود.

- تولّد گرشاسب با کودکان دیگر تفاوت دارد، او نیز همچون سهراب شاهنامه است که در یک ماهگی،

یکساله به نظر می‌رسید.

به روز نخستین چو یک ماهه بود

به یک مه چو یک ساله بالا فزود

(همان، ۶۹)

- حیوانات و گیاهان عجیبی در این اثر دیده می‌شود. درختی که هفت گونه بارش بود.
درختی گشن رسته در پیش تخت
که دادی بر از هفت سان آن درخت
ز انگور و انجیر و نارنج و سیب
ز نار و ترنج و به دلفریب

(همان، ۱۸۳)

جزیره‌ای که مورانی به اندازه گوسپند داشتند:

همان مورچه بُد مه از گوسپند
که در مرد جستی چو شیر نژند

(همان، ۱۶۶)

- پهلوانان در گرشاسبنامه عمر طولانی دارند، اثرط دویست و هشتاد و پنج سال عمر می‌کند.
چو سالش دو صد گشت و هشتاد و پنج
سر آمد بر او ناز گیتی و رنج

(همان، ۲۹۲)

و ضحاک عمری بالای هزار سال دارد.
همان سال ضحاک را روزگار
دژم گشت و شد سال عمرش هزار

(همان، ۲۹۳)

- وطن دوستی و پرستش خدا از افتخارات اسدی طوسی است:

مزن زشت بیغاره ز ایران زمین
که یک شهر او به ز ماچین و چین
از ایران جز آزاده هرگز نخاست
خرید از شما بنده هر کس که خواست
وفا ناید از ترک هرگز پدید
وز ایرانیان جز وفا، کس ندید
شما بت پرستید و خورشید و ماه
در ایران به یزدان شناسند راه

(تصحیح حبیب یغمایی، گرشاسبنامه. ۱۳۸۶: ۳۲۷)

- مأخذ گرشاسبنامه داستان‌های ایران قدیم است که در اوستا و آثار ادبی قرن‌های اول اسلام یاد شده است. در کتاب «بندهش» نژاد گرشاسب را چنین شمرده‌اند «گرشاسب و اوروخش دو برادر بوده‌اند از پسران اثرط پسر سام پسر تورک پسر سپانیاسپ پسر دورشاسپ پسر توگ پسر فریدون»، و در گرشاسبنامه

گرشاسب و گورنگ دو برادر بوده‌اند از پسران اثرط پسر شم پسر طورگ پسر شیدسپ ... پسر تور پسر جمشید. جدای از اختلافات جزئی در کلیات سلسله‌ی نژادی اختلاف محسوسی دیده نمی‌شود. - همچون شاهنامه که داستان‌های غنایی در حماسی جا باز می‌کنند در گرشاسبنامه نیز داستان‌های عاشقانه از لطافت خاصی برخوردارند، در همان آغاز داستان با عشقبازی جمشید و دختر گورنگ شاه مواجه می‌شویم.

چنان با دلش مهر در جنگ شد که بر جانش جای خرد تنگ شد

(همان، ۴۸)

ژول مول درباره‌ی گرشاسبنامه و شگفتی‌های داستان آن چنین می‌گوید:

«این منظومه کاملاً حماسی و دارای خصایص منظومه‌های پهلوانیست. منابع آن نیز با منابعی که

فردوسی از آنها استفاده کرده، همسان است و تنها در این اثر عده‌یی از حکایات غریب راه یافته و آن عبارتست از عجایی که گرشاسب در جزایر اقیانوس هند دیده بود و ظاهراً این افسان‌ها و عجایب به وسیله‌ی بحر پیمایان خلیج فارس در داستان‌های ایرانی نفوذ کرد و وقتی ما این قسمت‌ها از گرشاسبنامه را می‌خوانیم چنان است که سندبادنامه را ملاحظه کنیم.» (ژول مول، ص ۵۸)

۲-۳. حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر، کوش‌نامه و خصایص آن

شاعر حماسه‌سرای قرن پنجم در مقدمه‌ی کتاب خود از منظومه‌ی که قبلاً ساخته، یعنی بهمن‌نامه

سخن می‌گوید:

«یکی داستان گفته بودم ز پیش چنانچون شنیدم ز کمّ و ز بیش

چنان داستانی ز رنگ و ز بوی همه پادشاهی بهمن در اوی»

(کوش‌نامه، ابیات ۱۰۸ و ۱۰۹)

و از اینکه ممدوح به او خلعت پادشاهی داده یاد می‌کند:

«به من خلعت خسروی داد شاه مرا جامه و زر فرستاد شاه

ز دیبا شد ایوان من چون بهار ز دینار شد کار من چون نگار»

(کوش‌نامه، ابیات ۱۱۶-۱۱۵)

همچنین قبل از شروع داستان از ممدوحش (غیاث‌الدین ابو شجاع محمد بن ملک‌شاه سلجوقی) سخن می‌گوید و اشاره به جنگی که بین او و امیر عرب (سیف‌الدوله صدقه بن منصور بن دبیس بن مزید الاسدی) صورت گرفته، می‌کند.

در تذکرها اشاره‌ای به نام و زندگی حکیم ایران‌شاه نشده است و فقط در مجمل‌التواریخ و القصص نام سراینده‌ی «بهمن‌نامه» را حکیم ایران‌شان بن ابی‌الخیر نوشته و چارلز ریو (charies Rieu) در سال ۱۸۹۵م در ضمیمه‌ی فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه‌ی بریتانیا به نقل از مول، نام شاعر را حکیم ایران‌شان بن ابی‌الخیر یاد کرده است. (برداشتی از دکتر ذبیح‌الله صفا، «حماسه‌سرایی در ایران»، ص ۳۰۰) و در صفحه‌ی ۲۸۹ به نظر شادروان صفا، «ایران‌شاه» صورت اصلی و نام صحیح سراینده‌ی «کوش‌نامه» است.

از اشعارش برمی‌آید که مردی مسلمان است و در بهمن‌نامه بیت‌هایی در نعت پیامبر سروده و به مدح حضرت علی^(ع) نیز پرداخته است:

علی داد یزدان بدو ذوالفقار	که از جان کافر برآرد دمار
همی بود گیتی همه بت پرست	ز شمشیر او بت پرستی برست
بر او آفرین باد و یاران او	ابر پُر هنر دوستداران او

(دکتر رحیم عقیقی، بهمن‌نامه، ابیات ۷۳-۷۰)

در کوش‌نامه نیز به نعت رسول اکرم می‌پردازد. همچنین از متن داستان و مقدمه‌ی کوش‌نامه مشخص است که از علوم دینی و اطلاعات اسلامی برخوردار بوده است، از جمله این که در باب عبرت گرفتن از کار جهان و گریز به مدح ممدوح اشاره‌ای دارد به آیه‌ی قرآن کریم:

محمد شهنشاه یزدان پرست	همی راستی خواهد از دین پرست
همی آیت فاستقم خواند او	ز دینی کجا متهم داند او

(کوش‌نامه، ابیات ۴۰ و ۵۵۳۹)

اقتباس از آیه‌ی ۱۱۲ سوره‌ی هود «فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تُطْعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

بصیر»

«مضمون برخی از احادیث نبوی را نیز در شعر خود آورده است؛ کلم الناس علی قدر عقولهم: «به

اندازه‌ای دانش هر کسی / همی گوی تا بد نبینی بسی»، بیت (۴۷۸۶) راحة الانسان فی حبس اللسان و حبس

اللسان سلامة الانسان: «سر تا زیانت نبینی چه گفت / چو بگشاد راز از نهان و نهفت / نه هر جای جای سخن

گفتن است/ نه کردار ما بهره‌ی هر تن است»، ابیات (۴۷۸۷-۴۷۸۸). اولادنا اکبادنا: «همانا چنین است درد جگر/ جگر کرد داننده نام پسر»، بیت (۱۲۴۸) و...» (کوش‌نامه، مقدمه، ص ۳۴)

کوش‌نامه و خصایص آن

موضوع این اثر حماسی، جنگ‌های «کوش پیل دندان» برادرزاده‌ی ضحاک است، این اثر را می‌توان به یک مقدمه و دو بخش تقسیم کرد: مقدمه شامل؛ در شکر باری تعالی (۳۹ بیت)، در ستایش دانش (۹ بیت)، در ستایش خرد (۱۳ بیت)، در بی‌ثباتی عمر (۲۹ بیت)، در نعت النبی صلی‌الله‌علیه (۱۷ بیت)، اشاره به نظم بهمن‌نامه (۱۹ بیت)، در سبب نظم کوش‌نامه (۱۲ بیت)، و در مدح پادشاه اسلام (ممدوح شاعر) (۹۸ بیت).

متن داستان به دو بخش تقسیم می‌شود که در این دو قسمت تغییراتی در قهرمان اصلی داستان مشاهده می‌گردد، در بخش اول کوش فرمانروای چین و ماچین است و در بخش دوم، کوش خود را مهتر تازیان و شاه ایران زمین می‌خواند.

- مکان‌ها و محدوده‌های جغرافیایی نامحدود و نامشخص‌اند؛ ماچین، سببلا و... در خود داستان نیز کاملاً مشخص نیست که کجاست.

- در کوش‌نامه عمر پهلوانان و شخصیت‌های داستان طبیعی نیست و جنبه‌ی اسطوره‌ای دارد؛ کوش پیل دندان هزار و پانصد سال عمر می‌کند وی به سبب طول عمر، پیروزی در جنگ‌ها و قدرت فوق‌العاده چندین بار دعوی‌ خدایی می‌کند، هشتصد سال خود را خدای روزی ده می‌داند و آگاه از کار جهان.

«بدو گفت ای پیر اندک خرد برآمد همی سالیان هشتصد

که تا من خداوند روزی دهم ز کار جهان سر به سر آگهم»

(کوش‌نامه، ابیات ۳۷-۹۷۳۶)

- شخصیت کوش به عنوان فرد اول داستان منفی است؛ با این‌که جنگجویی است نیرومند و دلیر اما اهل فسق، فجور، غارت، ستم و از نظر ظاهری بسیار زشت و ترسناک بوده، به گونه‌ای که در میدان نبرد وقتی که کوش کلاهخود را از سر برمی‌دارد لشکریان دشمن از ترس پا به فرار می‌نهادند:

هماورد ما گر بُدی آدمی از این رزم هرگز که گشتی غمی

چو آن دیو دوزخ برآرد غریو بلرزد همی هفت اندام دیو

درختی‌ست گویی هر انگشت او بَدرد دل از چهره‌ی زشت او

چو او را ببینیم در دشت جنگ

بیفتد همی تیغ وزو بین ز چنگ

(کوش‌نامه، ابیات ۱۴۰۵ تا ۱۴۴۳)

خود کوش نیز از زشتی خود در رنج بوده است و در سخنانی که با پیر فرزانه دارد، از این زشتی گله می‌کند و اظهار می‌دارد اگر بتوانی زشتی را از چهره‌ی من دور کنی دست از خدایی کردن برمی‌دارم!

روا دار می‌گر نبودیم گنج	وز این زشتی‌ام دل نبودی به رنج
بدو پیر گفت ای نبره خدای	چو گفتار بیهوده مانی بجای
من این زشتی از روی تو بستم	اگر روزگاری بباشی برم...
بدو گفت کای رامش افزای مرد	دلم را سخنهای تو خیره کرد
اگر زشتی از روی من بستری	کنم جاودانه تو را کهتری
نخواهم که باشم خدای جهان	پرستش کنم آشکار و نهان

(همان، ابیات ۹۸۰۷ تا ۹۷۹۵)

- نویسنده، به داستان، پایانی متعالی و خوشایند می‌دهد و گویا در کنکاشی است که با توجه به اعتقادات خود شخصیت منفی داستان را به سوی خدانشناسی سوق دهد و تا جایی پیش می‌رود که کوش بد سرشت ستمگر تبدیل به پادشاه دادگری می‌شود و شب و روز جز یاد خدا ذکر ندارد و هیچ کاری را بدون نام خدا انجام نمی‌دهد:

بجنباند آن گاه قفلش سه بار	به نام خداوند بی‌جفت و یار
----------------------------	----------------------------

(همان، بیت ۱۰۰۴۷)

اگر داد جُستی کسی ز انجمن	همه داد دادی میان دو تن
همه ساله دور از بد بدگمان	شده زیر دستان او شادمان

(همان، ابیات ۱۰۱۲۹-۱۰۱۲۸)

- در حماسه‌های ایرانی از خواب و تعبیر آن توسط خوابگزاران و یا دانایان بسیار سود جست‌ه‌اند و این امر نشانه‌ی توجه آنان به امور ماوراء طبیعی است. در کوش‌نامه حکیم ایرانشاه نیر در چند جا از این امر استفاده کرده است، شاید بیان خواب عاملی برای طولانی کردن داستان نیز باشد. آبتین چهار بار خواب‌های مختلف می‌بیند و از «کامداد» خوابگزار و وزیر خود می‌خواهد که تعبیر آن را بیان کند از جمله:

شبی خفته بد آبتین شاد و مست	ز بستر شبانگاه ترسان بجست
-----------------------------	---------------------------

بفرمود تا شد برش کامداد

بدو گفت گفتار من دار یاد

چنان دان که دیدم من امشب به خواب

دلا رای باغی و میدان و آب...

من از روی گیتی شدم ناپدید

از این خواب گویی چه خواهد رسید؟

(کوش نامه، ابیات ۴۲۳۹ - ۴۲۲۹)

- نیرنگ‌ها و فریب‌هایی که قهرمان داستان به کار می‌برد در جای جای کوش نامه وجود دارد؛ نیرنگ

قارن و شکست سپاه کوش، فریب دادن کوش، کاووس شاه را، نیرنگ کوش، و ساختن صندوق و فواره،

نیرنگ کوش برای نابود ساختن موران و...

- در کوش نامه علاوه بر جنگ و نبرد داستان‌های عاشقانه‌ی زیادی نیز مشاهده می‌شود؛ عاشق شدن

کوش به دختر خویش، عاشق شدن دختر کوش و انتقام پدر از معشوق وی، عشق کوش به نگارین و کشتن

او و...

- عنصر دیگری که در کوش نامه جلب توجه می‌کند نامه‌های گوناگون است که بین قهرمانان داستان

رد و بدل می‌شود که اغلب آنان دارای ویژگی‌هایی است از قبیل «نیایش» خداوند که این امر نشان‌دهنده‌ی

بینش توحیدی نویسنده‌ی داستان است.

سپاس از خداوند کیوان و هور که او داد فیروزی و فرّ و زور

(همان، ب ۳۱۵)

پس از نیایش، ستایش پادشاه یا گیرنده‌ی نامه آغاز می‌شود که معمولاً همراه با دعا و گاهی متضمن

پند و اندرز است. پندی که شاعر می‌خواهد به خوانندگان داستان بدهد و نشانه‌ی اعتقادات اوست:

یکی پاسخ نامه فرمود و گفت که با مغز مردم خرد باد جفت

سخنهای بیهوده گفتن چنین ز راه خرد نیست و آیین و دین

نه با داد و با راستی در خورد نه بیند و آن کس که دارد خرد...

(همان، ابیات ۵۸۵۱ - ۵۸۴۹)

۲-۴. نفرین در اسلام

الف - نفرین در قرآن کریم

قرآن از انسانهایی که در نهایت عناد با حق هستند و هیچ‌گونه روزنه‌ای برای تابش نور حق باز

نمی‌نهند و نسبت به نور حق کور و کردند، اعلام انزجار می‌کند و آنها را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهد که

ضمن عبرت برای آنها، هشدار برای دیگران نیز به شمار می‌آید. آیات زیر در قرآن کریم در برگیرنده نفرین است:

۱- [إِنَّ الَّذِينَ نُوذِرُونَ أَنَّهُمْ لَن يُغْنِيَهُمْ أَثْمَانُهُمْ وَ أَصْوَابُهُمْ سِوَىٰ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] (سوره احزاب، آیه ۵۷)

- کسانی که خدا و پیامبر را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت نموده است.

۲- [إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَاذِبِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا] (سوره احزاب، آیه ۶۴)

- خداوند کافران را لعنت کرده و برای آنها آتش فروزان آماده کرده است.

۳- [إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ] (سوره هود، آیه ۱۸)

- همانا لعنت خدا بر ستمکاران باد.

۴) [وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَتِي وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بئسَ الرَّفِئَةُ الْمَرْفُودُ] (سوره هود، آیه ۹۹)

- و فرعونیان را در این جهان بد لعنتی در پس است و آن بد عطا و بخشش است.

۵) [وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدَ أَلْعَادِ قَوْمِ هُودٍ] (سوره هود،

آیه ۶۰)

- و آنها به لعن خدا هم در حیات و هم در قیامت گرفتار گردیدند، آگاه باشید که قوم عاد به خدای

خود کافر شدند، بدانید که قوم عاد، امت هود از رحمت خدا دورند.

۶) [فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...] (سوره مائده، آیه ۱۳)

- پس چون پیمان شکستند آنان را لعنت کردیم و دل‌هایشان سخت گردانیدیم.

۷) [... وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا] (سوره نساء، آیه ۴۶)

- و چون کافر شدند خدا آنها را لعنت کرد و به جز اندکی ایمان نخواهند آورد.

در آیات دیگری نیز از این گونه نفرین‌ها و لعنت‌ها وجود دارد که در این جا فقط به ذکر نشانی آنان

می‌پردازیم.

(سوره نور، آیه ۲۳)، (سوره توبه، آیه ۶۸)، (سوره فتح، آیه ۶)، (سوره قصص، آیه

۴۲)، (سوره مسد، آیه‌های ۱ و ۳)، (سوره عس، آیه ۱۷)، (سوره بروج، آیه ۴)، (سوره ذاریات،

آیه ۱۰)، (سوره بقره، آیه ۱۵۹)، (سوره بقره، آیه ۱۶۱) و...

علاوه بر این در قرآن کریم با اصطلاح مباحله برخورد می‌کنیم که خود گونه‌ای از نفرین است:

واژه‌ی مباحله از ریشه‌ی «بهل» گرفته شده است، این ریشه و مشتقات آن در معانی رها ساختن و ترک گفتن به کار می‌رود. (تألیف خلیل جرّ، فرهنگ المعجم العربی الحدیث. ۱۳۶۳: ۴۹۳) و به همین مناسبت به معنای لعنت و نفرین نیز به کار رفته است. در بیان این معانی گفته شد «که لعنت الهی موجب جدا شدن انسان از رحمت خداوند می‌شود، یا آن که لعن و نفرین گاه همراه با دعا و تضرّع بسیار و در نتیجه همراه با توجّه کامل قلب و انقطاع از محیط می‌باشد.» (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن. ۱۳۷۶: ۱۹۰) در بیان تفاوت بین مباحله و لعنت نیز گفته شده که مباحله همواره از شدّت و تأکید بیشتری نسبت به لعنت برخوردار است.

«اشتقاق مباحله از ریشه‌ی عربی به معنای این نیست که در دیگر فرهنگ‌ها از آن استفاده نشده بلکه موارد کاربرد این واژه در زبان‌های عربی و سریانی نیز پیش از کاربرد عربی آن یافت شده که دلیل بر وام‌گیری آن در زبان عربی است.» (لویی ماسینیون، قوس زندگی منصور حلاج. ۱۳۷۴: ۶۷)

لغت مباحله از دیرباز در میان برخی جوامع بشری و به ویژه اقوام سامی متداول بوده است مباحله بر پایه این باور استوار است که در موارد نومی‌دی از اثبات حقیقت به طریق طبیعی، به عالم غیب روی آورده و درخواست کشف حقیقت از جانب خداوند می‌شود.

مباحله در معنای اصطلاحی آن به درخواست نزول لعن و عذاب بر مخالف پس از بی‌حاصل ماندن بحث و مناظره اطلاق می‌شود و تنها به مواردی اختصاص دارد که دو طرف برای اثبات موضوعی غالباً دینی و مذهبی در مقابل یکدیگر قرار گرفته و از خداوند درخواست لعن و نفرین و نزول عذاب بر طرف مقابل می‌کنند این اصطلاح دو بار در قرآن به کار رفته است، یک مورد آن به مناظره مسیحیان نجران با پیامبر (ص) درباره حضرت عیسی (ع) مرتبط بوده است. (سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱) و موضوعی کلامی به شمار می‌رود. مورد دیگر در ارتباط با کسانی که است که همسران خود را به عمل منافی عفت متهم می‌سازند (سوره‌ی نور، آیه‌ی ۷)، که بنا بر آیه‌ی مذکور باید طرفین برای اثبات حقانیت خود چهار بار سوگند یاد کنند و در بار پنجم درخواست عذاب برای طرف دروغگو کنند این مورد موضوعی است فقهی و در فقه نیز با اصطلاح «لعان» از آن یاد می‌شود.

می‌بیدی در کشف‌الاسرار درباره مباحله می‌گوید:

«مباهلت آن بود که دو تن یا دو قوم بکوشش مستقصی یکدیگر را بنفرینند.» (تصحیح علی اصغر

حکمت، کشف‌الاسرار. ۱۳۷۱: ۱۴۷)

مباحله در اصطلاح عملی دو طرفه می‌باشد.

ب- نفرین در سنت

در فرهنگ اسلامی مواردی از کاربرد نفرین وجود دارد و روایاتی از حضرت رسول (ص) نقل شده، که پیامبر با لحن‌های گوناگون افرادی را لعن و نفرین کرده است؛ «افرادی که در کلام پیامبر (ص) مستحق نفرین و لعنند از این قرارند: خورنده ربا، موکل و شاهدین و کاتبین ربا، کسی که میان مادر و فرزندش جدایی بیندازد، مردی که لباس زنان را بپوشد.» (محمدباقر حجتی، اسباب نزول ۱۳۶۵: ۱۹۶)

«از آن جایکه نفرین از راه‌های بیان براءت و انزجار است، رسم پیامبر این بود که در هنگام نفرین و دعا جمله را سه بار تکرار می‌کردند و از اطرافیان می‌خواستند که آمین بگویند.» (رجبعلی مظلومی، پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الهی. ۱۳۶۰: ۳۷)

در مقابل روایات زیادی نیز در نهی از نفرین مطرح شده است، از جمله این که پیامبر فرموده‌اند:

- نفرین کردن مؤمن مانند کشتن وی است.

- نفرین‌کنندگان در روز قیامت نمی‌توانند شفاعت کنند و شاهد باشند.



فصل سوم:

بررسی تخصصی نفرین در شاهنامه،

کوش نامه و گرشاسب نامه

دانشگاه آزاد اسلامی

بخش اول: گویندگان نفرین

در این بخش، به بررسی گوینده‌ی نفرین از جهات مختلف از جمله؛ مردان و زنان نفرین‌گو، نفرین‌گروهی و شخصیت‌های نفرین‌کننده می‌پردازیم:

الف. مردان نفرین‌گو

در سه کتاب مورد بررسی؛ یعنی شاهنامه، گرشاسب‌نامه و کوش‌نامه، بیشترین گویندگان نفرین، مردان هستند و علی‌رغم تصوّر متداول در جامعه که زنان بیشتر متوسّل به نفرین می‌شوند. آثار مورد بحث، پدید آمده، متعلّق به جامعه‌ای «مردسالار» می‌باشند! همچنین مشخص گردید که آمار زنانی که از نفرین بهره برده‌اند شاید از یک دهم کل موارد نفرین هم کمتر باشد.

مردان نفرین‌گوی در سه اثر مذکور عبارتند از:

۱. پادشاهان

پادشاهان کشورها و حاکمان مناطق مختلف در مواردی از نفرین بهره برده‌اند؛ همچون:

کیومرث

اولین پادشاه اسطوره‌ای، پس از کشته شدن فرزندش، سیامک، و سپری شدن دوره‌ی عزاداری او، با پیام سروش ساز و برگ انتقام از دیو را فراهم می‌بیند و با روی کردن به آسمان به بدگمانان نفرین می‌کند:

کی نامور سر سوی آسمان برآورد و بد خواست، بر بدگمان

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۶، ب ۲۶۶)

فریدون

پس از کشته شدن ایرج به دست برادرانش، سلم و تور، فریدون امید به فرزندی از پشت ایرج دارد که انتقام او را بگیرد، با زاده شدن منوچهر، او این امید را باز یافته و بر بدسگالان نفرین می‌کند:

همی گفت: کاین روز فرخنده باد دل بدسگالان ما کنده باد

(همان، ص ۸، ب ۱۶۵۵)

مهراب کابلی

از حاکمان نام برده شده در شاهنامه است که هنگامی از عشقِ دختِ خود، رودابه، به زال چون مطلع می‌شود او را نفرین می‌کند:

بدو گفت: «کای شسته مغز از خرد
ز بر گوهران این کی اندر خورد
که با اهرمن جفت گردد پری؟
که مه تاج بادت مه انگشتری

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۹، ابیات ۵ و ۲۹۷۴)

کاوس

این شاه فقط دو بار زبان به نفرین گشوده که آن هم مربوط به زمان پس از پادشاهیش و در دوران حکومت کیخسرو می‌باشد.

او یک جا پس از پیروزی بزرگ کیخسرو بر تورانیان و در هم شکسته شدن کنگ دژ و فرار افراسیاب، زمانی که بندیان و گنج افراسیاب توسط گیو به دربار آورده می‌شود با دیدن گرسیوز -عامل اصلی قتل سیاوش- بر او نفرین می‌کند.

چو گرسیوز بدکنش را بدید
بر او کرد نفرین که نفرین سزید

(همان، ج ۵، ص ۳۳۳، ب ۵۵۷)

یک بار هم پس از آن که کیخسرو، گسته‌م نوذر را مأمور جست‌وجوی افراسیاب کرد. و خود به دربار بازگشته، با دیدن کیخسرو ضمن دعا بر او به بدخواه او نفرین می‌کند:

همی گفت: بی تو مبادا جهان
مه تخت بزرگی مه تاجِ مهان...
روشنِ جهان بر تو فرخنده باد
دل و جانِ بدخواه تو کُنده باد

(همان، ص ۲۴۹، ابیات ۵۹۶۱ و ۵۹۵۷)

کیخسرو

کیخسرو فرزند سیاوش و جانشین کاوس از جمله افرادی در شاهنامه است که نفرینهای زیادی بر زبانش جاری می‌گردد. نفرینهای گفته شده توسط کیخسرو را می‌توان در دو راستا دسته‌بندی کرد؛ یکی نفرینهای او در حق توسِ نوذر که باعث کشته شدن فرود برادر کیخسرو می‌گردد، دیگر نفرینهایی که عموماً در حق افراسیاب با تعبیر متعدد و یا در باب بدسگالان و دشمنانِ بزرگان ایران است.

۱. نفرینهای متعاقب کشته شدن فرود در حق توس

توس که برخلاف دستور و سفارش کیخسرو، لشکر را از راهی می برد که فرود بر آن راه ساکن است و در نتیجه به درگیری و کشته شدن فرود و مادرش جریره و افراد بسیار دیگری می انجامد، چندین بار توسط کیخسرو، نفرین شده است:

ز کار برادر پر از درد بود
بر آن درد بر، درد لشکر فرود
زبان کرد گویا به نفرین توس
شب تیره تا گاه بانگ خروس

(شاهنامه، ج ۴، ص ۵۹، ابیات ۲ و ۱۱۷۱)

به دشنام بگشاد لب شهریار
بر آن انجمن، توس را کرد خوار
وز آن پس بدو گفت: کای بد نشان
که کم باد نامت ز گردنکشان!
نترسی همی از جهاندار پاک؟
ز گردان، نیاید تو را شرم و باک؟

(همان، ص ۶۱، ابیات ۲۱-۱۱۱۹)

دمان، توس نامرد ناهوشیار
چرا بُرد لشکر به سوی حصار؟
کنون، لاجرم کردگار سپهر
ز توس و ز لشکر ببرید مهر
بد آمد، به گودرزیان بر، ز توس
که نفرین بر او باد و بر پیل و کوس!

(همان، ص ۷۹، ابیات ۴۰-۱۶۳۸)

همی خلعت و پندها دادمش
به جنگ برادر فرستادمش
جهانگیر چون پور نوذر مباد!
چنو پهلوان پیش لشکر مباد!

(همان، ص ۷۹، ابیات ۲ و ۱۶۴۱)

۲. نفرینهای دیگر کیخسرو

کیخسرو، فرامرز، پسر رستم را، به حکومت هندوستان می گمارد و پندها و نصایحی در چگونگی کشورداری و برخورد با مردم به عدل و داد به او داده و در آخر ضمن دعا برای فرامرز به بدسگالانش نفرین می کند:

دلت شادمان باید و تن درست
سه دیگر ببین تا چه بایدت جست
جهان آفرین از تو خشنود باد
دل بدسگالانت پر دود باد!

(همان، ص ۲۵، ابیات ۴ و ۳۴۳)

در رزم کاموس کشانی، زمانی که به کیخسرو خبر می‌رسد که سپاه ایران، شکست سنگینی را متحمل گشته و پهلوانان زیادی از گودرزبان و سپاه ایران کشته شده‌اند، کیخسرو رستم را فراخوانده و از غم و اندوه خود از این شکست با او سخن می‌گوید و تنها راه باقی‌مانده برای نجات ایران را رفتن رستم به میدان نبرد می‌داند، رستم ضمن بیان غم و اندوه فراوان خویش در سوگ گودرزبان، آمادگی خود را اعلام می‌نماید و کیخسرو با دو چشم گریان ضمن دعا برای رستم به دشمنانش نفرین می‌کند:

بدو گفت: بی تو نخواهم زمان
نه اورنگ و تاج و نه گرز و کمان
فلک زیر خم کمند تو باد
سر تاجداران به بند تو باد!

(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۰۵، ابیات ۴ و ۲۲۷۳)

در داستان دوازده رخ، گودرز نامه‌ای به کیخسرو و نوشته و از او می‌خواهد که با سپاهی گران به یاریش بشتابند، چرا که اگر افراسیاب بتواند لشکرش را از رود جیحون گذراند و به ایران وارد شود، دیگر تاب مقابله با او را نخواهیم داشت. کیخسرو، طی نامه‌ای که در پاسخ گودرز می‌نویسد از او می‌خواهد که تا رسیدن لشکر، مقاومت کرده و نگذارد افراسیاب از رود گذر کند و بر روزی که افراسیاب توانسته باشد از جیحون بگذرد، نفرین می‌کند:

بر آن روز هرگز مبادا درود
که او بگذراند سپه را ز رود!

(همان، ج ۵، ص ۹۷، ب ۲۳۱۱)

در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، پهلوانان ایرانی از کیخسرو می‌خواهند که از ادامه‌ی جنگ صرف‌نظر کرده و به ایران باز گردند، به جز رستم که از درد سیاوش، کینه‌ای عظیم به دل دارد و مخالف سازش و بازگشت به ایران است، کیخسرو خطاب به این پهلوانان به ستمهای تورانیان از زمان کشته شدن ایرج به دست تور و قتل نوذر و سیاوش اشاره نموده، ضمن نفرین به افراسیاب، آنها را شرمنده‌ی سخن خود می‌کند:

همی لب به دندان بخایید شاه
همی کرد در روی ایشان نگاه
وز آن پس، چنین گفت کین نیست راه
به ایران خرامیم ز این رزمگاه...
... شنیدی که بر ایرج نیکبخت
چه آمد ز تور، از پی تاج و تخت
به نوذر چه آمد از افراسیاب
که هرگز مبیناد شادی به خواب
سیاوخش را نیز، بر بیگناه
بکشت از پی گنج و تخت و کلاه

(همان، ص ۱۸۱، ابیات ۲۲ تا ۴۳۲۰-۱۶ و ۴۳۱۵)

در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، در جایی با خداوند راز و نیاز کرده، ضمن نفرین بر بدکنش خواهان مکافات (افراسیاب) می‌گردد:

چنین گفت کای داور دادپاک	بمالید رخ را بر آن تیره خاک
بسی روز بد را پسندیده‌ام	تو دانی اگر من ستم دیده‌ام
تو باشی ستمدیده را رهنمون	مکافات کن بدکنش را به خون!

(شاهنامه، ج ۵، ص ۱۹۰، ابیات ۲۷-۴۵۲۵)

در همین جنگ، هنگام هزیمت افراسیاب به شکرانه‌ی این پیروزی به راز و نیاز با پروردگارش پرداخته و بر ستمکار نفرین می‌کند:

جهاندار و بیدار و پروردگار	همی گفت: کای روشن کردگار
تو کردی دل و چشم بدخواه کور	تو دادی مرا فرودیهیم و زور
ز بیمش همه ساله، رنجور دار!	ز نیکی ستمکاره را دور دار!

(همان، ص ۱۹۴، ابیات ۳۷-۴۶۳۵)

در جنگ دوازده رخ پس از هزیمت افراسیاب، کیخسرو به کاوس، فتحنامه نوشته، ضمن دعا بر او، بر بدسگالانش نفرین می‌کند:

ستایش سزای جهان آفرین	سر نامه کرد از نخست آفرین
پدر وار لرزیده بر جان من	دگر گفت: شاه جهانبان من
دل بدسگالان او خسته باد!	بزرگیش با کوه پیوسته باد!

(همان، ص ۱۹۵، ابیات ۵۸-۴۶۵۶)

پس از هزیمت شدن افراسیاب و پناه بردن او به کنگ دژ، کیخسرو در مقابل این دژ با رستم سخن گفته، خود را شکرگزار این نعمت می‌داند که توانسته ستمگر را به خواری درآورد و می‌گوید اگر که شاکر یزدان نباشم امیدوارم که زندگی‌م همین امشب به پایان برسد؛ که در واقع نوعی از نفرین به خود است:

مبادا که شب زنده مانم، سه پاس!	بر این گر ندارم ز یزدان سپاس
--------------------------------	------------------------------

(همان، ص ۲۰۵، ب ۴۸۹۱)

در مقابل گنگ دژ، کیخسرو پس از اعلام شکرگزاری خود از درمانده کردن و حصارى شدن دشمن، در سخن با رستم بار دیگر بر افراسیاب نفرین می‌کند:

چنین گفت با رستم پیلتن
که: ای نامور مهتر انجمن
چنان دارم اومید کافراسیاب
نبیند جهان نیز هرگز به خواب!

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۰۵، ابیات ۵ و ۴۹۰۴)

کیخسرو، همچنين در رزمی که به گشودن، کنگ دژ می‌انجامد، پیش از آغاز نبرد، رو به کردگارِ خود کرده و ضمن دعا برای خود و نفرین به افراسیاب با تعبیرِ «سرِ جادوان» از خدا می‌خواهد چنانچه او را برحق و دادگر می‌داند به پیروزی برساند:

ز لشکر بشد تا به جای نماز
ابا کردگار جهان، گفت راز
ابر خاک، چون مارپیچان ز کین
همی خواند بر کردگار آفرین
همی گفت: کام و بلندی ز توست
به هر سختی یارمندی ز توست
اگر داد بینی همی رای من
مگردان ازین جایگه پای من
نگون کن سر جادوان را ز تخت
مرا دار شادان دل و نیکبخت

(همان، ص ۲۱۳، ابیات ۹۴-۵۰۹۰)

پس از فتح گنگ دژ و اسارت بیشتر یاران افراسیاب، خود او موفق به فرار می‌شود؛ آن‌گاه کیخسرو ضمن نفرین بر افراسیاب جستجوی او را به گسته‌م نوذر سپرده، خود برای دیدار کاوس به ایران باز می‌گردد:

چو بودن به گنگ اندرون شد دراز
به دیدار کاوشش آمد نیاز
به گسته‌م نوذر سپرد آن زمین
ز قجگار تا پیش دریای چین
بی‌اندازه لشکر به گسته‌م داد
بدو گفت: بیدار دل باش و شاد
به چین و به مکران زمین، دست یاز
به هر کس فرستاده و نامه ساز
همی جوی ز افراسیاب آگهی
مگر ز او شود روی گیتی تهی

(همان، ص ۲۴۷، ابیات ۵۹۱۷-۵۹۱۳)

پس از اتمام جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب و کشته شدن افراسیاب، کیخسرو هریک از پهلوانان را به حکومت ناحیه‌ای منصوب می‌نماید که گودرز بر پای خاسته و از او می‌خواهد عنایتی هم به گیو که

سختیهای زیادی را متحمل شده و همواره در خدمت پادشاهان بوده، داشته باشد؛ کیخسرو هم ضمن دعا برای گیو و نفرین در حق بدسگالان او، منشور قم و اصفهان را به او می‌دهد:

چنین داد پاسخ که بیش است از این که بر گیو بادا هزار آفرین
خداوند گیتی ورا یار باد دل بدسگالانش پر خار باد!

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۷۹، ابیات ۶۴ و ۶۶۳)

لهراسب

دیگر پادشاه ایرانی است که پس از آگاهی از گریختن فرزندش، گشتاسپ، به نزد پادشاه هندوستان، زریر را با لشکری به دنبال او به سوی هندوستان می‌فرستد و با تعبیر «جادوستان» آرزوی نابودی این دیار را نموده و بر آن نفرین می‌کند:

بدو گفت: بگزین ز لشکر هزار سواران گرد از در کارزار
برو، تیز بر سوی هندوستان مبادا برو بوم جادوستان!

(همان، ج ۶، ص ۹، ابیات ۶۴ و ۶۳)

داراب

این پادشاه ایرانی، هنگام بر تخت نشستن، در حق مادرش، همای چهرزاد، دعا نموده و به بدسگالان او نفرین می‌کند:

جهان آفرین از تو خشنود باد دل بدسگالانت پر دود باد!

(همان، ص ۲۴۸، ب ۵۷۲۱)

اردشیر

این پادشاه اشکانی که از نوادگان اسفندیار می‌باشد، پیش از رسیدن به حکومت در دربار اردوان شاه، مشغول خدمت است و اردوان او را هم‌چون پسران خود مورد توجه قرار می‌دهد تا این‌که روزی در شکارگاه، اردشیر با تیری، گوری را بر زمین می‌افکند و یکی از پسران اردوان مدعی می‌شود که او گور، را با تیر زده است، اردشیر به او می‌گوید اگر دروغ نمی‌گویی، یک گور دیگر را هم با تیر بزن! اردوان از گستاخی او در هنگام سخن راندن با پسرش عصبانی شده و به نشانه‌ی تحقیر او را میرآخور اسبان خود می‌گرداند، اردشیر هم با ناراحتی نامه‌ای برای نیای خود، بابک، نوشته و در آن اردوان را نفرین می‌کند:

یکی نامه بنوشت نزد نیا پر از غم دل و سر پر از کیمیا

که: «ما را چه پیش آمد از اردوان

- که دردِ تنش باد و رنجِ جوان!»

همه یاد کرد آن کجا رفته بود

که: شاه اردوان از چه آشفته بود

(شاهنامه، ج ۷، ص ۱۰۰، ابیات ۹۰-۲۰۸۸)

اردشیر پس از دل آزرده شدن اردوان و آغاز به کار در اصطبلِ اسبان، روزی چشمش به خدمتکاری از آن اردوان به نام گلنار می‌افتد که در نزد او جایگاهی بسیار رفیع داشته و همچون وزیری او را عزیز می‌داشته است. اردشیر و گلنار دل به یکدیگر داده و از بارگاه اردوان می‌گریزند. اردوان با لشکری به طلب آنان می‌رود و اردشیر هم در گرد آوردن لشکر تلاش می‌کند و در این حین ضمن راز و نیاز با یزدان به دشمن بدکنش خود، نفرین می‌کند:

وزین سو به دریا رسید اردشیر

به یزدان چنین گفت: کای دستگیر

تو کردی مرا ایمن از بدکنش

که هرگز مبیناد نیکی تنش!

(همان، ص ۱۰۶، ابیات ۳۱ و ۲۲۳۰)

اردشیر، پس از کشته شدن اردوان، درگیر ماجرای کرم و هفتواد می‌گردد و در رزم اول از او شکست خورده و متواری می‌شود و در راه فرار به دو جوان برمی‌خورد و شب را در کنار آنان سپری می‌کند، در حالی که ابتدا خود را معرفی ننموده است، تا آن‌گاه که پس از سخنان حکیمانه‌ی آن دو جوان، اردشیر به آنان اطمینان پیدا کرده و خود را معرفی می‌نماید و ضمن نفرین به **کرم و هفتواد** از آن دو جوان از تدبیر پیروزی می‌پرسد:

ز گفتار ایشان، دلِ شهریار

چنان تازه شد چون گل اندر بهار

خوش آمدش گفتار آن دلنواز

دلش بود پر درد، بگشاد راز

که: فرزند ساسان منم، اردشیر

یکی پند باید مرا دلپذیر

چه سازیم، با کرم و با هفتواد؟

که نام و نژادش به گیتی، مباد!»

(همان، ص ۱۲۰، ابیات ۷۴-۲۵۷۱)

اورمزد نرسی

این فرد، دومین پادشاهی است که با نام اورمزد بر ایران حکومت می‌کند؛ اولین آنها، اورمزد، پسر شاپور می‌باشد که به عنوان سومین پادشاه ساسانی به حکومت می‌رسد (شاهنامه، ج ۷، ص ۱۵۸) و این دیگر که در شاهنامه با عنوان اورمزد بزرگ (همان، ص ۱۶۹، ب ۳۶۵۳

چو برگاه رفت اورمزدِ بزرگ ز نخجیر کوتاه شد چنگِ گرگ)

از او یاد شده، هشتمین پادشاه ساسانی به روایت شاهنامه می‌باشد؛^۱ او در هنگام تاجگذاری برای مردم ایران دعا کرده و به بداندیشان آنان نفرین می‌کند:

شما را شب و روز فرخنده باد بداندیش را جان ز تن کنده باد

(شاهنامه، ج ۷، ص ۱۲۰، ب ۳۶۷۲)

شاپور ذوالاکتاف

این پادشاه نهمین پادشاه ساسانی است که در ابتدای پادشاهیش مدتی را در روم اسیر گشته و به یاری کنیزکی رومی موفق به فرار از آن دیار می‌گردد؛ در آغاز فرار، شاپور در گفتگو با کنیز به دنبال راهی مطمئن برای گریختن از دیار روم است و در این حین به آن مرز و بوم نفرین می‌کند:

چنین گفت پس با کنیزک به راز که ای پاک بینا دل نیکساز
یکی چاره باید کنون ساختن ز هرگونه اندیشه انداختن
که ما را گذر باشد از شهرِ روم مباد آفرین بر چنین مرز و بوم

(همان، ص ۱۸۰، ابیات ۱۶-۳۹۱۴)

شاپور پس از فرار از روم، خسته و درمانده، شباهنگام در مرز ایران به در خانه‌ی پالیزبانی رفته، از او می‌خواهد پذیرای آنان باشد و در پاسخ مرد پالیزبان که از هویت و چگونگی آمدن او به این دیار سؤال می‌پرسد؛ ضمن نفرین به قیصر، چنین می‌گوید:

بدو گفت شاپور: کای نیکخواه سخن چند پرسى ز گم کرده راه!
یکی مرد ایرانیم راه جوی گریزان، بدین مرز بنهاده روی
پر از دردم از قیصر و لشکرش مبادا که بینم سر و افسرش

(همان، ص ۱۸۱، ابیات ۴۵-۳۹۴۳)

شاپور، برادر خود، اردشیر را به عنوان جانشین خود به پادشاهی ایران معرفی کرده، ضمن نصیحت او به رعایت عدالت، به او خاطرنشان می‌سازد که شاه اگر ظالم باشد، نه تنها در دوره‌ی زندگی، بلکه پس از مرگ هم بر او نفرین خواهند کرد.

^۱ - براساس روایت «شاهنامه» پادشاهان ساسانی تا زمان این اورمزد به ترتیب عبارتند از: ۱- اردشیر ۲- شاپور اردشیر ۳- اورمزد شاپور ۴- بهرام اورمزد ۵- بهرام بهرام ۶- بهرام بهرامیان ۷- نرسی بهرام ۸- اورمزد نرسی.

چنین هم چو شد شاه بیدادگر

جهان زو شود پاک زیر و زبر

بر او بر، پس از مرگ، نفرین بود

(شاهنامه، ج ۷، ص ۱۹۷، ابیات ۲۲ و ۴۳۲۱)

بهرام شاپور

دوازدهمین پادشاه ساسانی است که در آغاز پادشاهی برای خود دعا کرده و به بداندیشان نفرین

می‌کند:

چنین گفتم، بر تختِ شاهنشاهی

چو بنشست بر جایگاه مهی

بدانید کان گنج نپراکند

که: هر شاه کز داد گنج آکند

بداندیش را دل پر از دود باد

ز ما، ایزد پاک خشنود باد

(همان، ص ۲۰۲، ابیات ۴۴۰۱ - ۴۳۹۹)

بهرام گور

چهاردهمین شاه ساسانی است که پس از پادشاهی، روزی از دهی گذر می‌کند و مردمان آن روستا به

دیدن او و سپاهش می‌آیند در حالی که هیچ‌یک از آنان سلام نکرده و ادای احترام نمی‌نمایند و باعث

می‌گردد بهرام به آن ده نفرین کند و بگوید:

که «چونین بد اختر یکی جایگاه

به موبد چنین گفتم بهرام شاه

به جوی اندرون، آبشان قیر باد»

کنام دد و دام و نخجیر باد

(همان، ص ۲۴۷، ابیات ۷۱ و ۵۴۷۰)

که سرانجام بهرام، آن ده را ابتدا ویران نموده و بعد به شکلی زیبا آبادان می‌کند.

بهرام گور، در زمان پادشاهی، گنجی را می‌یابد که متعلق به جمشید بوده است، اما از این گنج

استفاده نمی‌کند و معتقد است گنجی با ارزش است که از راه عدالت و داد و با تلاش و شمشیر به دست آمده

باشد و ضمن نفرین به گنج بی‌رنج، استفاده‌ی از آن را برای خود ننگ می‌داند:

چرا کرد باید مرا گنج خویش؟

ز گنجی که بنهاد جمشید پیش

فراز آید، از پادشاهی، مباد!

هر آن گنج کان جز به شمشیر و داد

(همان، ص ۲۵۵، ابیات ۶۶ و ۵۶۶۵)

و در ادامه‌ی همین موضوع، ضمن بیان این نکته که برترین گنج برای پادشاه، ماندن نام نیک و رفتار عادلانه با مردم است، خود را چنانچه ظلمی در حق کسی کرده باشد و در صورتی که زیردستی از او بنالد، شایسته‌ی نفرین دانسته و می‌گوید:

هر آن‌گه که از زیردستان ما ز دهقان و از در پرستان ما
بنالد یکی کهتر از رنج من مبادا سر و افسر و گنج من

(شاهنامه، ج ۷، ص ۲۵۷، ابیات ۹۴ و ۵۶۹۳)

و در جای دیگر هم، به خود نفرین می‌کند اگر که روزگاری از راه عدالت سر برتابد و در حق زیردستان ستم کند:

به یزدان چنین گفت: کای کامگار توانا و دارنده‌ی روزگار
اگر تاب گیرد دل من ز داد ازین پس مرا تخت شاهی مباد

(همان، ص ۲۶۳، ابیات ۴۷ و ۵۸۴۶)

اما پادشاهانی که در کوش‌نامه، زبان به نفرین گشوده‌اند؛ عبارتند از:

طیهور

در کوش‌نامه دو کشور به نام ماچین وجود دارد؛ نام پادشاه یکی از این دو کشور، طیهور است. او در جایی ضمن دعا بر جان آبتین، بر کوش و ضحاک، دشمنان او، نفرین می‌کند:

ببوسید پس دیده‌ی آبتین بدو گفت: کای شهریار زمین
جهان آفرین از تو خشنود باد دل کوش و ضحاک پر دود باد

(کوش‌نامه، ص ۲۷۷، ابیات ۷۶ و ۲۳۷۵)

و در جایی دیگر نیز، حمایت خود را از آبتین با دعا به او و نفرین به بدسگالانش، بدین گونه، اعلام می‌نماید:

بدو گفت کای خسرو سرکشان تو از فر جمشید داری نشان
دل من ز مهرت مبادا تهی که زیبای تاجی و آن شهی
ز تو چشم بدخواه تو دور باد دل بدسگال تو رنجور باد

(کوش‌نامه، ص ۳۳۳، ابیات ۷۳-۳۴۷۱)

زمانی که طیهور، از گرفتار شدن ضحاک بر دست فریدون و گریختن کوش آگاهی می‌یابد، کوش را نفرین می‌کند:

از ایشان چو بشنید طیهور گفت که این بد گهر باد با درد جفت

(کوش‌نامه، ص ۴۳۶، ب ۵۴۵۶)

بهبک

پادشاهِ ماچینِ دیگر است که او هم از حامیانِ آبتین و فریدون و مخالفان و دشمنانِ کوش و ضحاک است. بهبک زمانی که مطلع می‌گردد سرداری به نام دیهیم از سوی کوش با لشکری وارد کشور او شده و قصد فتح سرزمین ماچین را دارند به ضحاک و کوش نفرین کرده و می‌گوید:

وز آن سوی دیهیم لشکر براند سپه را به دریا گذر بشاند

به دریا بسی مردم انبوه شد همه رهگذر گاه چون کوه شد

بهبک شاه چون نامه برخواند، گفت که با کوش و ضحاک غم باد جفت

(همان، ص ۳۰۵-۳۰۴، ابیات ۱۶-۲۹۱۴)

فریدون

به روایتِ کوش‌نامه، فرزندِ آبتین و فرانک، دخترِ طیهور شاه، است که بر ضحاک غلبه می‌کند، فریدون در چند جای داستان، کوش را نفرین می‌کند:

در یک‌جا، فریدون در پاسخ‌نامه‌ی کارم، پسرِ طیهور شاه - پادشاهِ ماچین -، ضمن فرستادن هدایای

فراوانی برای او، با نفرین کردنِ کوش از کارم می‌خواهد به سردار لشکرِ او، نستوه شیروی، که برای حکمرانی بر چین انتخاب شده، کمک کند:

تو را هست ماچین و خاور زمین به نستوه شیروی دادیم چین

چو آن‌جا رسد، یآوری ده به گنج به ساز و سلیح و به مردانِ رنج

مگر بیخ آن بد رگِ دیوزاد برآرد، که تخمه هرگز مباد

(همان، ص ۴۵۳، ابیات ۷۱-۵۷۶۹)

در جای دیگر، فریدون آگاهی می‌یابد که یکی از هم پیمانانش به نام قراطوس، حاکم اندلس، پس از

جنگها و درگیریهای متعدد تسلیم کوش گشته و کوش در ابتدا به قراطوس و شهر اندلس امان و زنده‌دار داده،

ولی بعد از مدتی ناجوانمردانه، قراطوس را به قتل می‌رساند، که این اتفاق، فریدون را به نفرین کوش وامی‌دارد:

سر سال دیگر خبر یافت شاه	که کوش بد اندیش در بزمگاه
قراطوس بیچاره را پاره کرد	دل مردم از درد غمخواره کرد
دژم گشت و از غم نخندید و گفت	که آن دیو را خاک بادا نهفت
که بس ریمن و تند و گردنکش است	به خوی پلنگ و تف آتش است
نه فرخ نمایند کشتن اسیر	پس از جنبش و کشتن و دار و گیر
نماند همی خوی بد را بجای	بر او باد همواره خشم خدای

(کوش‌نامه، ص ۵۶۸، ابیات ۴۲ - ۷۹۳۹)

در جایی نیز کوش، با فریدون پیمان دوستی بسته و کارهای نیک را پیشه‌ی خود می‌گرداند و از روی ریا با مردم به عدالت رفتار نموده، آنان را به خود نزدیک می‌کند، فریدون از این رفتار در شگفت است و باور ندارد که کوش نیک‌رفتاری را در قلب و وجودش پایدار نموده و واقعاً اصلاح شده باشد و پیش‌بینی می‌کند که کوش ناسپاسی کرده و به سیرت پیشین باز گردد، به همین خاطر در پاسخ قارن که نگران رفتار آینده‌ی کوش است، بر نژاد و تبار کوش نفرین کرده و عقیده دارد که او به سرشت اصلی خود باز می‌گردد:

بدو گفت قارن که او تا کنون	نیامد ز پیمان خسرو برون
ندانم کز این پس چه پیش آورد	مبادا که آیین خویش آورد
فریدون بدو گفت کاین دیوزاد	ز تخمی ست کآن تخم هرگز مباد
سرشتی درشت و نهادی ست بد	ببیند ز پیش آن که دارد خرد
که پیدا کند گوهر خویش مار	گر او را بخوابانی اندر کنار

(همان، ص ۵۸۳، ابیات ۹۲ - ۸۱۸۸)

زمانی که فریدون می‌فهمد که کوش بار دیگر دعوی خدایی نموده، او را نفرین می‌کند:

فریدون چو آگاه شد زین سخن	بدو تازه شد رنجهای کهن
بخندید و گفت این سترگِ پلید	سر از راه یزدان به یک سو کشید
همانا که مردم ز ره دور کرد	دل من دگرباره رنجور کرد

بدان بدکنش بر مباد آفرین

تهی باد از آن دیو روی زمین

(کوش‌نامه، ص ۵۹۸، ابیات ۶۷-۸۴۶۴)

زمانی نیز، کوش تسلیم فریدون می‌گردد و فریدون با پند و اندرز او را سوگند می‌دهد که به داد و عدل با مردم رفتار نماید، که ضمن پندهایش به مفهوم ظلم و بیداد، نفرین می‌کند:

چو آن جا رسی کشور آباد کن
چو آباد کردی همه داد کن
که چون داد یابد تو را زیر دست
جز از سایه‌ی تو نسازد نشست
پسند جهان آفرین است داد
که بیداد هرگز به گیتی مباد

(همان، ص ۵۴۳، ابیات ۳-۷۴۸۱)

در یک مورد نیز، فریدون به مهراج، پادشاه هندوستان که سر از طاعت و پیمان او باز داشته، نفرین کرده و کوش را برای رزم با مهراج فرا می‌خواند:

سپاهی که بایست با خود بیار
که ایدر دگرگونه گشته‌ست کار
که مهراج دارای هندوستان
که کم باد از آن مرز جادوستان
ز فرمان و پیمان ما سر بتافت
ز هندوستان سوی ایران شتافت

(همان، ص ۵۸۶، ابیات ۵۰-۸۲۴۸)

مهراج

پادشاه هندوستان است، او زمانی که در مقابل جمشید، پادشاه ایرانی شکست می‌خورد، نامه‌ای به ضحاک نوشته و از او یاری می‌طلبد و در پایان این نامه، بدخواهان ضحاک را نفرین می‌گوید:

هزار آفرین بر شهنشاه باد
از او دست بدخواه کوتاه باد

(همان، ص ۱۹۳، ب ۸۱۹)

□□□

پادشاهانی که در گرشاسب‌نامه از نفرین، بهره برده‌اند، عبارتند از:

مهراج

پادشاه هندوستان است، او در جنگ دوم گرشاسب با سالاران «بهو» [بهبو: نام یکی از خویشان مهراج است که در سپاه او خدمت می‌کرده و بر او یاغی شد.] وقتی نبرد به درازا کشیده

و شب فرا می‌رسد، با دعا به گرشاسب و نفرین به دشمنانش از او می‌خواهد مدتی از جنگ برداشته و بیاساید:

چنین جنگ بد تا شب آمد فراز	چو شب تنگ شد جنگ چیدند باز
شده شاه مهراج بر تیغ کوه	همی هر زمان نعره زد با گروه
فرستاد نزد سپهدار کس	که آمد شب از جنگ و پیکار بس...
... زمانی برآسای ز آویختن	که گیتی سر آمد ز خون ریختن
به هر جنگ بخت تو پیروز باد	شب دشمنان تو بی‌روز باد

(گرشاسبنامه، ص ۱۰۳-۱۰۲، ابیات ۱۲۷-۱۲۲)

زمانی هم که «بهو» به دست گرشاسب اسیر می‌شود، مهراج شادمان می‌گردد و ضمن دعا، به افرادی که غم و رنج گرشاسب را آرزو دارند، نفرین می‌کند:

سبک شاه مهراج دل شادکام	به زیر آمد از تخت، بر دست جام...
... نشست آنگهی شاد با انجمن	گرفت آفرین بر یلِ رزمزن
که نام تو جاودان یاد باد	دل شاه گیتی به تو شاد باد...
... هر آنکس غم و رنج تو آرزوست	چنان باد بیچاره کاکنون بهوست

(کوش‌نامه، ص ۱۲۱، ابیات ۷۵-۷۰)

گفتنی است در شاهنامه‌ی فردوسی و کوش‌نامه‌ی حکیم ایرانشاه، پادشاهان دشمن ایران زمین هم مجال نفرین به طرف مقابل در جنگ را می‌یابند که این شاهان عبارتند از:

دشمنان آزادگان

سلم و تور

این دو برادر طی نامه‌ای در اعتراض به پدرشان، فریدون، تقسیم ممالک و اختصاص دادن ایران را به فرزند کوچک، ایرج، ناعادلانه خوانده و با مجاز به علاقه‌ی تضاد، فریدون را دادگر خوانده، داد و عدل او را لایق و شایسته‌ی نفرین می‌دانند:

سه فرزندت بودت خردمند و گرد	بزرگ آمده نیز پیدا ز خُرد...
... یکی را دم اژدها ساختی	یکی را به ابر اندر افراختی
یکی تاج بر سر به بالین تو	بدو شاد گشته جهان‌بین تو

نه ما زو به مام و پدر کمتریم

که بر تخت شاهی نه اندر خوریم

ایا دادگر شهریارِ زمین!

بر این داد هرگز مباد آفرین!

(شاهنامه، ج اول، ص ۷۰، ابیات ۱۴۰۳ - ۱۳۹۸)

قیصر

پادشاه روم است، او زمانی که دخترش دل به مهر گرشاسب بسته و نزد پدر از او تعریف و تمجید

می‌نماید، به شکلی بد و با خواسته‌ای سخت لب به نفرین دختر می‌گشاید:

دریغا ز بهرت همه رنج من

برآشفت شه گفت بر انجمن

کنون هستی از آزمون خشک بید

به تو داشتم عود هندی امید

گهر داشتم طمع سنگ آمدی

گمان نام بردمت ننگ آمدی

ز پس آتش و باد و در پیش، چاه

برو کت شب تیره گم باد راه

(گرشاسبنامه، ص ۲۱۲، ابیات ۶۰ - ۵۷)

فریدون

پادشاه ایران در اوان پیری گرشاسب است که او را به درگاه خود دعوت نموده و بدو می‌گوید:

که پیری و لیکن به از صد جوان

بدو گفت نو شاه روشن روان

که لختی ز زورت نمایی به من

کنون رأی دارم درین انجمن

هنگامی که گرشاسب پایه‌ی تخت شاه را به راحتی با دست بلند نموده و با یک فشار، در هم می‌پیچد

فریدون ضمن نفرین به بداندیشان او، گرشاسب را برآورنده‌ی امیدهای خود می‌خواند:

که چشم بداندیش تو کور باد

بدو گفت شاه، ای یل پیل زور

که امید ما از تو آید به جای

چنانی هنوز از دل و زور و رأی

(همان، ص ۲۹۷، ابیات ۹۲ و ۹۱)

افراسیاب

فرزندِ پشنگ و نواده‌ی تور است که در زمان پادشاهی نوذر بر ایران، فرماندهی لشکر توران زمین شده،

به ایران می‌تازد و نوذر را به قتل می‌رساند و در زمان پادشاهی پسر نوذر، زو، خود پادشاه توران زمین

می‌گردد؛ مواضع نفرین از زبان افراسیاب بدین قرار است:

در ماجرای بیژن و منیژه، پس از آن که افراسیاب، بیژن را در چاه زندانی می‌کند، ضمن نفرینی خواندنِ منیژه و لایق ندانستنِ او برای تاج و تخت، از گرسیوز، برادرش، می‌خواهد که او را به خواری از کاخ رانده و به سرِ چاه بیژه ببرد تا پرستار او گردد.

وز آنجا به ایوانِ آن بی‌هنر	منیژه کز او ننگ یابد گهر
برو با سواران و تراج کن	نگونبخت را بی‌سر و تاج کن
بگوی: ای بنفرینِ شوریده‌بخت	که بر تو نزید همی تاج و تخت...
... برهنه کشانش ببر تا به چاه	که: در خانه بین، آنکه دیدی به راه
بهارش تویی، غمگسارش تویی	بدین تنگ زندان، زوارش تویی ^۱

(شاهنامه، ج ۵، ص ۱۷، ابیات ۴۰۱-۳۹۶)

در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب که به کشته شدن پیران ویسه و بسیاری از سران و سرداران سپاه توران می‌انجامد، افراسیاب با ناله و افسوس، همراه با نفرینِ به کیخسرو و سیاوش، سوگند می‌خورد که انتقام آنها را بگیرد:

بنالید و بر زد یکی بادِ سرد	پس آنکه، یکی سخت سوگند خورد:
«به یزدان که بیزارم از تخت و گاه	اگر نیز ببند سرِ من کلاه...
... از این پس نخواهم چمید و چرید	وگر خویشتن تاج را پرورید
مگر کین آن نامدارانِ من	دلیرانِ خنجرگزارانِ من
بخواهم ز کیخسرو شومزاد	که تخمِ سیاوش، به گیتی، مباد»

(همان، ص ۱۷۰، ابیات ۴۰۴۲-۴۰۳۷)

در ادامه‌ی همین نبرد، شیده، پسرِ افراسیاب (داییِ کیخسرو) در طلبِ هماورد، برای کیخسرو رجزخوانی نموده و او را به جنگِ تن به تن دعوت می‌کند؛ در حین کشتی گرفتن، کیخسرو، شیده را چنان بر زمین می‌کوبد که استخوانهایش خرد شده و در دم می‌میرد، افراسیاب با شنیدن این خبر به سوگ نشسته، با مویه و زاری دیگران را به همراهی درین عزا فرامی‌خواند و بر کسی که همراه او سوگواری نکند، نفرین می‌کند:

چنین گفت با مویه، افراسیاب	کزین پس، نه آرام جویم نه خواب
----------------------------	-------------------------------

^۱ - زوار: پرستار.

همه، تن به تن، سوگواری کنید...

مرا اندرین سوگ یاری کنید

که از دردِ ما نیست پر خونِ گرم

مبادا بدان دیده در، آبِ شرم

(همان، ص ۱۸۸، ابیات ۴۴۹۶، ۴۴۹۲ و ۴۴۹۱)

در کوش‌نامه نیز، کوش به عنوان پادشاهِ کشورِ دشمن در دو جایگاه از نفرین بهره برده است:

یک‌جا پس از نبردی که به کشته شدنِ بهک پادشاهِ ماچین می‌انجامد، کوش، نامه‌ای به ضحاک

نوشته، ضمن اعلامِ این خبر، دشمنان او را نفرین می‌کند:

براندم ز خونِ دلیرانش جوی

به نزدیکِ تبت رسیدم بدوی

ز سمّ سمندم تنش گشت چاک

به دو نیمه او را فکندم به خاک

به فرّوی آباد روی زمین

همه دشمن شاه بادا چنین

(کوش‌نامه، ص ۳۲۵، ابیات ۱۸-۳۳۱۶)

در جای دیگر، کوش بر دختر خود عاشق می‌شود و شبی قصد فریبِ او را دارد که دختر پاکدامن

نمی‌پذیرد و تسلیم او نمی‌گردد که این خودداری باعث می‌گردد تا کوش عصبانی شده و با نفرینی، سر او را

از گردن جدا کند:

دژم شد ز دختر دلِ ریشِ اوی

زنِ پاکدامن نشد پیشِ اوی

چو مارا نه‌ای، خاک بادات جفت

به مستی سرش پست ببرید و گفت:

(همان، ص ۶۵۵، ابیات ۶۷-۹۵۶۶)

لازم به ذکر است در گرشاسب‌نامه، پادشاهانِ دشمنِ ایران، از نفرین استفاده نکرده‌اند.

۲. پهلوانان و سردارانِ سپاه در شاهنامه

پهلوانان نام‌آور و اساطیری شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه - که برخی از آنها، فره ایزدی هم دارند-

با همه‌ی توان و نیروی خارق‌العاده‌ی خود، پاره‌ای از اوقات که تقدیر و سرنوشت بر آنان فائق آمده و رویدادی

نامطلوب و غالباً دردناک را بر آنان نمایان می‌سازد، به نفرین متوسل می‌شوند.

آنها همچنین زمانی که کسی را ستایش می‌نمایند در مقام احترام، معمولاً در کنار تمجید و تحمید،

دعایی در حقّ ممدوح نموده و دشمنان و بدخواهانِ او را، عام یا خاص - نفرین می‌کنند.

پهلوانان و سپاهی مردانی که در شاهنامه از نفرین بهره برده‌اند، عبارتند از:

رستم

نام‌آورترین پهلوان اسطوره‌ای ایران، رستم، در چهار شکل و جهت به نفرین متوسل شده است. در یک موضع: نفرینهایی است که در پی کشتن فرزندش سهراب، به خود می‌گوید؛ مورد دیگر نفرینهایی است که تورانیان و به خصوص افراسیاب و عاملان قتل سیاوش را شامل می‌شود. دیگر مورد، بهره‌گیری رستم از نفرین، ضمن دعای کیخسرو، به دشمنان و بدخواهان او شکل می‌گیرد. موضع دیگر، نفرینهایی است که به صورت تک موردی درباره‌ی فرد یا افرادی -خاص یا عام- گفته شده است.

این موارد عبارتند از:

رستم، پس از کشتن ناآگاهانه‌ی سهراب، سه بار خود را نفرین می‌کند:
بار اول، زمانی است که رستم، سهراب را بر زمین زده و به تیغ تیز، سینه‌ی او را می‌شکافد و در این هنگام است که سهراب، خود را معرفی نموده و می‌گوید: ای پهلوان بدان که اگر ماهی شوی به ته دریا روی، یا چون شب در سیاهی گم گردی و یا هم‌چون ستاره به آسمان بروی، پدرم رستم به وسیله‌ی یکی از این نامداران حاضر در میدان باخبر می‌گردد و تو را پیدا کرده و انتقام مرا می‌گیرد. رستم با شنیدن این سخن با نفرینی به خود می‌گوید:

جهان پیش چشم اندرش، تیره گشت	چو بشنید رستم سرش خیره گشت
بیفتاد چون سروی اندر چمن	بشد هوش و توشش ز مغز و ز تن
بدو گفت، با ناله و با خروش	بپرسید از آن پس که آمد به هوش
که کم باد نامش ز گردنکشان!	که: «اکنون چه داری ز رستم نشان؟»
که بادا تن رستم از جان تهی!»	که دادت ز دستان و سام آگهی؟

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۴۹، ابیات ۹۵-۳۱۹۰)

در ادامه‌ی داستان، رستم با نفرینی دیگر بر خود از گودرز می‌خواهد که پیام او را مبنی بر درخواستِ نوش‌دارو به کاوس رسانده و ماجرا را برایش تعریف کند:

«کز ایدر برو، زود، روشن روان	به گودرز گفت، آن زمان پهلوان:
بگویش که ما را چه آمد به سر	پیامی ز من سوی کاوس بر
دریدم- که رستم مماناد دیر!	به دشنه، جگرگاه پور دلیر

گرت هیچ یاد است کردارِ من
از آن نوشدارو که در گنجِ توس
به نزدیکِ من، با یکی جامِ می
مگر کو به بختِ تو بهتر شود

یکی رنجه کن دل، به تیمارِ من
کجا خستگان را کند تن درست
سزد گر فرستی هم اکنون ز پی
چو من، پیشِ تختِ تو، کهتر شود!

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۵۱، ابیات ۵۵-۳۲۴۹)

اما، کاووس از دادنِ نوش‌دارو، خودداری کرده و رستم خود به درگاهِ او در طلبِ نوش‌دارو، به راه می‌افتد، اما پیش از رسیدن به سراپرده‌ی کاووس، به او خبر می‌دهند که سهراب، کوچِ سفرِ آخرت در پیش گرفته و مرده است. رستم مویه‌کنان، خاک بر سر کرده و در رثای فرزند خود را نیز نفرین می‌کند:

همی گفت، زار: «ای نَبَرده جوان
نبیند چو تو نیز خورشید و ماه،
که را آمد این پیش کآمد مرا؟
نبیره‌ی جهاندار سامِ سوار
بریدن دو دستم سزاوار هست،
... بر این تخمه‌ی سام، نفرین کنند

سرافراز و از تخمه‌ی پهلوان
نه خُود و نه جوشن، نه تخت و کلاه
بکشتم جوانی، به پیران سرا
سوی مادر از، تخمه‌ی نامدار
جز از خاک تیره مبادم نشست!...
همه نامِ من نیز، بی‌دین کنند

(همان، ص ۱۵۲، ابیات ۳۲۸۱، ۳۲۷۷-۳۲۷۳)

اما سیلِ نفرینهایِ خروشانِ تهمتن، رستمِ دستان، پس از مرگِ سیاوش، که چونان سهرابش او را پرورانیده و جای خالی فرزند را با وجود او پر کرده بود، در بسترِ جنگها و درگیریهایِ با تورانیان شکل می‌گیرد.

رستم در رثایِ سیاوشی که حاضر نگشته بود، ننگِ پیمان‌شکنی، بی‌وفایی و دورنگی را به هر نامی و شکلی و طریقی بر خود نهد و سرانجام، مظلومانه، بی‌یاور و پشت و پناه، سر در راهِ جوانمردی، فدایِ عهد و پیمانِ صداقتمندِ یاری و دوست بودن نموده بود، چندین بار از نفرین کردنِ عواملِ این قتل بهره می‌گیرد. اولین بار، زمانی است که بعد از کشتن سودابه و سرزنشِ کاووس، با لشکری به توران زمین تاخته و سرخه، پسرِ افراسیاب به دستِ فرامرز اسیر می‌گردد.

رستم فرمان می‌دهد که روزبانان به همان سان که سیاوش را سر بردند، سرخه را سر ز تن جدا کنند.

سرخه رو به توس که می‌خواهد به فرمان تهمتن سر او را جدا کند، نموده و با عجز و لابه دل توس را نرم

می‌گرداند، اما رستم این ناله‌های ریاکارانه را نمی‌پسندد و ضمن نفرینی بر افراسیاب، دستور کشتن او به شیوه‌ی کشته شدن سیاوش را قطعی صادر می‌کند:

دلِ توس بخشایش آورد سخت	بر آن نامبردار گم بوده بخت
برِ رستم آمد، بگفت آن سخن	که افگند پور سپهدار بن
چنین گفت رستم که: «گر شهریار	چنان داغ دل شاید و سوگوار
همیشه دل و جانِ افراسیاب	پر از درد باد و دو دیده پر آب»

(شاهنامه، ج ۳، ابیات ۲۷۰۴-۲۷۰۱)

در رزم رستم با کاموس کشانی، لشکر چین و توران، تلفات زیادی دیده و تعداد فراوانی از پهلوانان

نامدار آنان به دست رستم کشته می‌شوند؛ خاقان چین که از این اوضاع بسیار ناراحت است و رستم را نمی‌شناسد، از هومان، برادر پیران و یسه، از سرداران سپاه توران، می‌خواهد که ناشناس به نزد رستم رفته و نام و نشان او را باز یابد. هومان با عوض کردن ترگ و درفش و اسپ و سپر و جوشن، با نام بدلی «کوس» فرزند «بوسپاس» از اهالی دیار «وهر» (شاهنامه، ج ۴، ص ۱۴۲، ابیات ۳۱۸۱ و ۳۱۸۰) که با سپاهی بدین رزمگاه آمده است، به نزد رستم رفته و «ضمن تعریف و تمجید از زور و قدرت و دلاوری او به بهانه‌ی این که مردان جنگ‌آوری را که نهاده‌ی چون پلنگ دارند، دوست می‌دارد، از شهر و نژاد رستم می‌پرسد.» (همان، ص ۱۴۰، ابیات ۳۱۴۴-۳۱۳۳)

رستم در پاسخ او، بدون معرفی خود، علت چاپلوسی و چرب‌زبانی او را جويا شده و می‌گوید: «اگر به

این قصد آمده‌ای که از شدت کینه‌ی من بکاهی، باید بدانی آن کسانی آتش کینه را برانگیختند که خون سیاوش و گودرزبان را به زمین جاری نمودند و شرایط خود را برای قطع جنگ بدین‌گونه اعلام می‌کند که: «اگر عوامل قتل سیاوش را به ما بسپرید، از کین و نبرد دست بر می‌دارد.» (همان، ص ۱۴۰، ابیات ۳۱۵۵-۳۱۴۵)

آن‌گاه با نفرین به این عوامل -به ویژه گروه زره- نامشان را بر می‌شمرد:

به تو بر شمارم کنون نامشان	که مه نامشان باد و مه کامشان
سرکین ز گرسیوز آمد نخست	که درد دل و رنج ایران بجست
کسی را که دانی تو از تخم کور	که بر خیره کردند این آب شور
گروه زره، و آنکه از وی بزاد	نژادی که هرگز مباد آن نژاد

ستم بر سیاوش از ایشان رسید
گروی آمد این بند کین را کلید...
... چو هومان و لهاک و فرشیدورد
چو کلباد و نستهبین، آن شوخ مرد

(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۴۱، ابیات ۶۱-۳۱۵۷ و ۳۱۶۵)

در جنگ بزرگ کیخسرو و با افراسیاب، پس از هزیمت افراسیاب و فتح گنگ دژ توسط ایرانیان، کیخسرو به همراه رستم در روز «ارد» از ماه «سپندارمذ» به سوی شهر «سیاوشگرد» (همان، ج ۵، ص ۲۴۶، ب ۵۸۷۶) حرکت می‌کند. و در آن شهر در مکانی که گروهی زره، سر سیاوش را بریده بود، به ناله و زاری می‌پردازد و رستم، گروهی زره را نفرین می‌کند.

چو آمد بدان شارستان پدر
دو رخساره پر آب و خسته جگر
به جایی که گرسیوز بدنشان
گروی بنفرین مردمکشان
سر شاه ایران بریدند، خوار
بیامد بدان جایگه شهریار
همی ریخت بر سر از آن تیره خاک
همی کرد روی و بر خویش چاک
بمالید رستم بر آن خاک روی
بنفرید بر جان ناکس گروهی

(همان، ص ۲۴۶، ابیات ۸۱-۵۸۷۷)

اما دسته‌ی سوم از نفرینهای رستم - که معمولاً به همراهی دعایی در حق مخاطب است - به دشمنان و بدخواهان، ممدوح، گفته می‌شود، که عبارتند از:

خطاب به کیخسرو در حین رزم کاموس کشانی

کیخسرو از شکست سنگین ایرانیان و کشته شدن تعداد فراوانی ازین سپاه - به خصوص گودرزیان - غمگین شده و با رستم درد دل نموده و ترس خود از شکست قطعی را به او می‌گوید، که رستم با نفرین به بدسگالان شاه، او را دلداری و نوید به پیروزی می‌دهد:

از آن کشتگان، شاه بی درد باد!
رخ بدسگالان او زرد باد!
شوم با سپاهی، کمر بر میان
ببندم بر این کین ایرانیان

(همان، ج ۴، ص ۱۰۵، ابیات ۷۰ و ۲۲۶۹)

در داستان بیژن و منیژه نیز، زمانی که بیژن در چاه گرفتار شده و کیخسرو در جام جهان‌نما، احوال او را دیده و از رستم برای یاری به او می‌خواهد تا به توران زمین برود، رستم فرمان را پذیرفته و ضمن دعا برای کیخسرو، بدسگالانش را نفرین می‌کند:

چو رستم ز کیخسرو ایدون شنود	زمین را ببوسید و برجست زود
بر او آفرین کرد کای نیکنام	چو خورشید، هر جای گسترده کام
ز تو دور باد آرز و خشم و نیاز!	دلِ بدسگالت به گرم و گداز

(شاهنامه، ج ۵، ص ۳۳، ابیات ۸۸-۷۸۶)

چهارمین نوع از نفرینهایی که بر زبان رستم جاری می‌شود؛ همان‌گونه که اشاره شد، نفرینهایی است که به صورت تک موردی به فرد یا افرادی، خاص یا عام، گفته شده و عبارتند از:

در جنگ کاووس با شاه مازندران، هنگامی که دو لشکر در مقابل هم صف‌آرایی نموده‌اند، نامداری از سپاه مازندران به نام جویان، به میدان آمده، ضمن رجزخوانی، هم‌آورد می‌طلبد. در میان ایرانیان هیچ‌کس حاضر به روبه‌رو شدن با او نیست و همه سکوت نموده‌اند که کاووس ناراحت شده و به آنها می‌گوید: کسی نمی‌خواهد پاسخ او را بدهد؟ رستم اعلام آمادگی نموده و ضمن نفرینی بر جویان، وارد میدان کارزار می‌شود:

به آورد گه رفت، چون پیلِ مست	یکی پیل زیر، ازدهایی به دست
عنان را بیچید و برخاست گرد	ز بانگش، بلرزید دشتِ نبرد
به جویان چنین گفت: کای بدنشان!	بیفکنده نامت ز گردنکشان

(همان، ج ۲، ص ۸۴، ابیات ۳۸-۱۶۳۶)

در داستان رزم کاموس کشانی، رستم زمانی که لشکر ایرانیان می‌پیوندند که آنان تلفات سنگینی را متحمل شده‌اند و با دیدن رستم به ادامه‌ی نبرد امیدوار شده و گزارشِ نبرد را به رستم ارائه می‌دهند. رستم نیز خطاب به پهلوانان و سرداران ایرانی، با نفرینی به دشمن، آنها را به نبرد، دل‌گرم می‌کند:

جهاندارِ پیروزگر یار باد!	سرِ بختِ دشمن نگوئسار باد!
ازین پس همه کینه باز آوریم	جهان را به ایران نیاز آوریم

(همان، ج ۴، ص ۱۲۵، ابیات ۶۰ و ۲۷۵۹)

در ادامه رزم با کاموس کشانی، در صحنه‌ای از کارزار، خاقان چین زبان به دشنام گشوده و به رستم اهانت می‌کند، رستم هم در جواب با نفرین و رجز می‌گوید:

وزان جایگه بر خروشید و گفت	که: «با روم و چین اهرمن باد جفت!
ایا گمشده بخت بیچارگان!	همه زار و پیچان و غمخوارگان
شما را ز رستم نبود آگهی؟	مگر مغزتان از خرد، بد تهی؟
که او اژدها را ندارد به مرد	همی پیل جوید به روز نبرد

(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۶۳، ابیات ۲۷۰۲-۲۶۹۹)

در داستان بیژن و منیژه، زمانی که رستم بر سر چاه بیژن آمده، برای برداشتن سنگ اکوان از در چاه، ضمن راز و نیاز با دادار خورشید و ماه، با نفرینی به بدان، از او توان و قدرت این کار را تمنّا می‌نماید:

تہمتن بیوشید رومی زره	برافگند بند زره را گره
بشد پیش دادار خورشید و ماه	بیامد، بدو کرد پشت و پناه
همی گفت: «چشم بدان کور باد!	بدین کار بیژن، مرا زور باد»

(همان، ج ۵، ص ۴۴، ابیات ۴۵-۱۰۴۳)

در داستان اسفندیار هم، رستم که ناخواسته درگیر این نبرد شده؛ با خود فکر می‌کند که نتیجه‌ی جنگ با اسفندیار، دو حالت خواهد داشت، یا من او را خواهم کشت که در این صورت من نزد شاهان روی زرد خواهم شد و به خاطر کشتن شهیریاری جوان، پس از مرگ نیز بر من نفرین خواهند کرد و یا او مرا دست بسته به نزد شاه خواهد برد که باعث بدنامی و بی‌اعتباری من می‌گردد.

دل رستم، از غم پر اندیشه شد	جهان، پیش او، چون یکی بیشه شد
که: «گر من دهم دست، بندِ ورا	وگر سر فرازم گزندِ ورا
دو کار است، هر دو، بنفرین و بد	گزاینده رسمی نو آیین و بد...
... وگر کشته آید. به دشت نبرد	شود، نزد شاهان مرا روی زرد
که: او شهیریاری جوان را بکشت	بدان کو سخن گفت با او درشت
به من بر، پس از مرگ نفرین بود	همان نام من پیر بی‌دین بود
وگر من شوم کشته بر دستِ او	نماند به زابلستان، رنگ و بوی

(همان، ج ۶، ص ۱۷۹، ابیات ۴۰۹۷-۴۰۸۷)

از این‌رو، سعی می‌کند تا از راه سخن و با پند و نصیحت، اسفندیار را از نبرد منصرف کند و در ضمن این نصایح، گشتاسب و تاج شاهی را شایسته‌ی نفرین دانسته و می‌گوید:

... که شاید که بر تاج نفرین کنیم	وزین داستان، خاک بالین کنیم...
... مکن شهریارا! جوانی مکن	چنین بر بلا کامرانی مکن
ز یزدان و از روی من شرم دار	مخور بر تنِ خویشتن، زینهار
تو را بی‌نیازی است، از جنگِ من	وزین کوشش و کردن آهنگِ من
زمانه همی تاختت، با سپاه	که بر دستِ من، گشت خواهی تباه
بماند به گیتی ز من نام بد	به گشتاسب، بادا سرانجامِ بد!

(شاهنامه، ج ۶، ص ۱۸۰، ابیات ۴۱۱۷ - ۴۱۱۰)

آخرین موردِ نفرین رستم، مربوط به زمانی می‌شود که شغادِ حیل‌گر نابردار، به بهانه‌ی کشاندن رستم به سرزمینِ کابل، با نقشه‌ای ماهرانه و حساب‌شده، از شاهِ آن سرزمین که در مجلسی او را تحقیر نموده، گلایه می‌کند و رستم را به عکس‌العمل وامی‌دارد و ضمن دل‌داری شغاد و نفرین به شاهِ کابل، وعده می‌دهد که شاه کابل را کشته و شغاد را به جای خواهد نشاند:

چو بشنید رستم، برآشفتم و گفتم	که: «هرگز نماند سخن در نهفت
از او نیز، مندیش و از کشورش	- که مه کشورش باد و مه افسرش
من او را بدین گفته بیجان کنم	بر او بر دلِ دوده، پیچان کنم

(همان، ص ۲۱۸، ابیات ۳۶ - ۵۰۳۴)

جدا از رستم، سایر پهلوانان و سردارانِ سپاه که در شاهنامه، از نفرین استفاده نموده‌اند، به ترتیب رعایتِ زمانِ بیانِ نفرین و تقدّم و تأخّر آنها در شاهنامه به شرح ذیل است:

سهراب

فقط یک بار، آن هم زمانی است که هجیر را اسیر کرده و نام و نشانِ سردارانِ ایران را یک به یک با اشاره به شکلِ درفش و خیمه و نقشِ رویِ علمِ آنها، می‌پرسد و چون به رستم می‌رسد، به دروغ و از ترس، او را به عنوان پهلوانی که از چین آمده، معرفی کرده و به شکل‌های مختلف از بردنِ نامِ رستم، شانه خالی می‌کند که در این هنگام، سهراب، خشمگین شده و او را به نفرینی، از این کار باز می‌دارد:

بدو گفت سهراب: «از آزادگان
نگون باد گودرزِ گشوارگان!

که او چون تو دارد به گیتی پسر

بدین رای و این دانش و این هنر

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۳۷، ابیات ۱۲ و ۲۹۱۱)

سیاوش

او نیز فقط یک بار، در زمانی که کاووس از او خواسته گروگانها را به دربار فرستاده تا آنها را به قتل رساند و خود با سپاه به توران زمین بتازد، زبان به نفرین گشوده و خود را آماج آن قرار می‌دهد:

نزادی مرا کاشکی مادرم! وگر زاد، مرگ آمدی بر سرم!

که چندین بلاها باید کشید ز گیتی همه زهر باید چشید

(شاهنامه، ج ۳، ص ۵۳، ابیات ۳۵ . ۱۰۳۴)

زنگه‌ی شاوران

سردار سپاه ایران و از همراهان سیاوش در ماجرای پیش آمده بوده است، سیاوش پس از شنیدن جواب کاووس دال بر کشتن گروگانها، از زنگه می‌خواهد که گروگانها را به نزد افراسیاب برده و به او بسپارد؛ زنگه از چشم، خون می‌گیرد و بر سرزمین هاماوران، زادگاه سودابه که تمامی این شرها و بلاها از او برخاسته، نفرین می‌کند:

ببارید خون زنگه‌ی شاوران بنفرید بر بوم هاماوران

(همان، ص ۵۴، ب ۱۰۵۴)

گیو

پهلوان ایرانی که براساس گفته‌ی سروش به گودرز که در خواب او را دیده، برای یافتن کیخسرو به توران زمین می‌رود و زمانی که او را می‌یابد، همراه با دعا برای کیخسرو به بدسگالان او نفرین می‌کند:

ز اسب اندر آمد جهان‌دیده گیو همی آفرین خواند بر شاه نیو

که: «روز و شبان بر تو فرخنده باد! دل بدسگالان تو کنده باد!»

(همان، ص ۱۳۹، ابیات ۵ و ۳۱۴۴)

و پس از دیدن فرنگیس هم، خطاب به او، باز هم با دعا به کیخسرو به شکلی دیگر بدسگالان او را

نفرین می‌گوید:

ببوسید پیشش زمین پهلوان بدو گفت: «کای مهتر بانوان

زمین از تو گردد بهار بهشت سپهر از تو راند همی خوب و زشت

جهان، پیش فرزند تو، بنده باد! سر بدسگالانش افکنده باد!»

(همان، ص ۱۴۰، ابیات ۶۲ و ۳۱۶۰)

در داستان دوازده رخ هم، زمانی که گیو می‌خواهد با پیران ویسه مبارزه کند، اسپِ گیو بدر جای خود فرومانده و تکان نمی‌خورد، گیو که بسیار عصبانی شد؛ از روی خشم تازیانه‌ای به اسب می‌زند و زبان به نفرین دیو بدمنش می‌گشاید:

چو آهنگِ پیرانِ سالار کرد	که با وی به نیزه بجوید نبرد
فرو ماند اسپش هم ایدون به جای	وز آنجا که بُد، پیش نهاد پای
یکی تازیانه بدان تیزرو	بزد خشم را، نامبردار گو
بجوشید و بگشاد لب را ز بند	به نفرینِ دژخیم دیو نژند

(شاهنامه، ج ۵، ص ۱۱۸، ابیات ۲۰-۲۸۱۷)

گودرز

گیو، پس از یافتن کیخسرو با رسیدن به ایران زمین، نامه‌ای را به قاصدی به سوی گودرز گشوادگان می‌فرستد که او را مطلع نموده و بعد به کاوس خبر می‌دهد: گودرز با شنیدن این خبر، به یاد سیاوش افتاده و با گریه کردن به افراسیاب نفرین می‌گوید:

فرستاده‌ی گیو روشن روان	نخستین، بیامد بر پهلوان
پیامش همه گفت و نامه بداد	جهان پهلوان نامه بر سر نهاد
ز بهر سیاوش، ببارید آب	همی کرد نفرین بر افراسیاب»

(همان، ج ۳، ص ۱۵۱، ابیات ۴۱-۳۴۳۹)

پس از آمدن کیخسرو به ایران، کاووس او را به جای خود به پادشاهی انتخاب می‌کند، اما توس با این کار مخالفت کرده و عقیده دارد که فریبرز پسر کاووس، برای جانشینی سزاوارتر است. این موضوع را گیو به گودرز اطلاع می‌دهد و خشمگین شده و توس را نفرین می‌گوید:

دژم، گیو برخاست از پیشِ اوی	که خام آمدش دانش و کیشِ اوی
بیامد به گودرز گشواد گفت	که فر و خرد نیست با توس جفت
دو چشمش تو گویی نبیند همی:	فریبرز را برگزیند همی
برآشفست گودرز و گفت: از مهان	تنِ توس کم باد اندر جهان

(همان، ص ۱۵۵، ب ۳۵۲۴)

فریبرز

پسر کاووس است که هرچند نتوانسته به جانشینی پدر پادشاه گردد، اما سر از فرمان کیخسرو برنداشته و در رزم کاموس کشانی به یاری سپاه ایران فرستاده می‌شود؛ او زمانی به سپاه ایران می‌رسد که ایرانیان شکست مقدماتی سنگینی متحمل گشته و تعداد زیادی از گودرزبان کشته شده‌اند، به همین خاطر با دیدن گودرز، او را دلداری داده و ضمن دعا بر او، بر دشمنانش نیز نفرین می‌کند:

پیاده شد از اسب گودرز پیر	همان لشکر افروز دانش‌پذیر
گرفتند هر یکدگر را کنار	ببارید گودرز خون بر کنار
فریبرز گفت: ای سپهدار پیر	همیشه به جنگ اندری ناگزیر
ز کین سیاوش تو داری زیان	دریغ آن سواران گودرزبان
از ایشان تو را مزد بسیار باد!	سر بخت دشمن نگونسار باد!

(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۱۷، ابیات ۶۷-۲۵۶۳)

در جنگ دوازده رخ، فریبرز پس از کشتن کلباد تورانی در نبرد تن به تن، فریادی پیروزمندانه برآورده، ضمن دعا بر کیخسرو، دشمن او را نفرین می‌گوید:

به بالا برآمد، به پیروز نام	خروشی برآورد و بگذارد کام
که: «سالار ما باد پیروزگر!»	همه دشمن شاه خسته جگر!»

(همان، ج ۵، ص ۱۳۱، ابیات ۲۵ و ۳۱۲۴)

بیژن

زمانی که منیژه او را بیهوش کرده و پنهانی به کاخ خویش می‌برد، از حال بی‌هوشی چو برمی‌خیزد و می‌فهمد که در کاخ افراسیاب است، رو به یزدان نموده، با ناله و زاری به گرگین نفرین می‌گوید:

چو بیدار شد بیژن و هوش یافت	نگار سمنبر در آغوش یافت
به ایوان افراسیاب اندرا	ابا ماهرویی به بالین برا
بپیچید بر خویشتن بیژنا	به یزدان بنالید ز اهریمننا
چنین گفت: کای کردگار ار مرا	رهایی نخواهد بدن زایدرا
ز گرگین تو خواهی مگر کین من	بر او بشنوی درد و نفرین من

که او بُد بدین بد مرا رهنمون

همی خواند بر من هزاران فسون

(شاهنامه، ج ۵، ص ۱۰، ابیات ۲۲۹-۲۲۴)

زمانی هم که رستم به نجات او آمده و به منیژه می‌گوید بر سر چاه زندان بیژن، آتش بزرگی بیفروزد،
بیژن با کردگار جهان راز و نیاز می‌کند و ضمن شکرگزاری، بدخواهان را نفرین می‌گوید:

بفرمود بیژن که آتش فروز

که رستیم هر دو ز تاریک روز

سوی کردگار جهان کرد سر

که: «ای پاکِ رخشنده‌ی دادگر

ز هر غم، تویی بنده را دستگیر

تو زن بر دل و پشتِ بدخواه تیر

(همان، ص ۴۳، ابیات ۲۸-۱۰۲۶)

در جنگ دوازده رخ، بیژن هم آوردِ هومان، برادرِ پیرانِ ویسه، می‌گردد و در رجزخوانیهای روبه‌روی او
را نفرین می‌کند؛ و در انجام کار، هومان به دست بیژن کشته می‌شود:

چنین پاسخ آورد بیژن که: رو

پست باد و آهرمنت پیشرو

(همان، ص ۸۵، ب ۲۰۱۵)

زال

در شاهنامه، ۳ بار زبان به نفرین می‌گشاید؛ یک بار، زمانی است که کیخسرو، لهراسب را جانشین خود
می‌خواند و زال از این موضوع برآشفته شده و به هرکس که لهراسب را شاه بخواند، نفرین می‌کند:

ز پیشِ یلان زال بر پای خاست

بگفت آنچه بودش به دل راه، راست

چنین گفت: کای شهریار بلند

سزد گر کنی خاک را ارجمند

سر بختِ آن کس پر از خاک باد

دهان ورا خاک تریاک باد

که لهراسب را شاه خواند به داد

ز بیدادِ هرکس نگیریم یاد

(همان، ص ۲۸۱، ابیات ۶۷۰۷-۶۷۰۴)

در جنگ رستم با اسفندیار، زمانی که از سیمرغ یاری می‌طلبد، خطاب به او، بد نژادانِ دشمن را نفرین می‌گوید:

بدو گفت سیمرغ: «شاهها! چه بود

که آمد بر این سان نیازت به دود؟»

چنین گفت: «کین بد به دشمن رساد

که بر من رسید از بدِ بد نژاد!»

(همان، ج ۶، ص ۱۹۸، ابیات ۷ و ۴۵۰۶)

در زمانی که خبر کشته شدنِ رستم را می‌شنود، از شغاد با عنوانِ نفرینی یاد کرده و می‌نالد:

نخواهم که پوشد تنم جز کفن

همی گفت زار ای یلِ پیلتن

زواره که بد نامبردار شیر

گو سرفراز اژدهای دلیر

بکند از بن این خسروانی درخت

شغاد، آن بنفرین شوریده بخت

(شاهنامه، ج ۶، ص ۲۲۳، ابیات ۴۱-۵۱۳۹)

گرگین

که در داستان بیژن و منیژه، در اسیر شدن بیژن، اهمال و کوتاهی نموده، پس از آن که تنهایی و بدون بیژن به ایران برمی‌گردد و با داستانی خیالی قصد فریب گیو - پدر بیژن - را دارد، در محضر کیخسرو حاضر می‌شود تا به پرسشهای او پاسخ دهد، ضمن دعا بر کیخسرو، دشمنان او را نفرین می‌گوید:

ببوسید و بر شاه کرد آفرین

چو در پیش کیخسرو آمد، زمین

همه روزگارش چو نورو باد

که: «خسرو به هر کار پیروز باد

بریده، چنانچون سرانِ گراز!»

سر دشمنانِ تو بادا به گاز

(همان، ج ۵، ص ۲۳، ابیات ۳۰-۵۲۸)

اسفندیار

پس از گذر از هفت خوان در جامه‌ی بازارگانان به رویین دژ وارد می‌شود تا از اوضاع خواهرانش، آگاهی یابد. به هنگام مواجهه با خواهران، چون هنوز وقت و زمان مناسب جنگ و آزاد کردن آنها نرسیده، چهره‌اش را از خواهران پنهان می‌کند تا شناخته نشود، یکی از دو خواهر خود را به او نزدیک کرده و می‌گوید: ای مرد بازارگان که از ایران آمده‌ای! از گشتاسب و اسفندیار خبری نداری؟ اسفندیار به صورت مصلحتی ضمن نفرین بر خود و گشتاسب با صدای بلند فریادی بر سر آنان کشیده تا کسی مشکوک نشود:

که لرزان شدند آن دو دختر، ز بیم

یکی بانگ بر زد، به زیر گلیم

مه آن کس به گیتی کز او کرد یاد!

که: «اسفندیار از بنه خود مباد!

مبیناد چون او کلاه و کمر!

مه گشتاسب، آن شاه بیدادگر

(همان، ج ۶، ص ۱۳۱، ابیات ۷۱-۲۹۶۹)

همچنین هنگام رویارویی با رستم، آن‌گاه که رستم تلاش می‌کند با پند و اندرز اسفندیار را از نبرد منصرف کند و از مکر گشتاسب سخن می‌گوید؛ او با اشاره به این نکته که فرمان پادشاه در هر حالی باید اجرا شود، ضمن دعایی برای رستم و نفرین به بداندیشانش، او را به مبارزه دعوت می‌کند:

چنان دان که من ز فرمان شاه	نتابم، نه از بهر تخت و کلاه
بدو یابم اندر جهان، خوب و زشت	بدوی است دوزخ، بدو هم بهشت
تو را هرچه خوردی، فزاینده باد!	بداندیشگان را گزاینده باد!
تو اکنون به خوبی به ایران بپوی	سخن هرچه دیدی به دستان بگوی

(شاهنامه، ج ۶، ص ۱۸۰، ابیات ۳۱-۴۱۲۷)

در جای دیگری از ادامه‌ی همین ماجرا، زمانی که زال، از سیمرغ مدد خواسته و رستم و رخس را که جراحی بسیار یافته‌اند، درمان می‌کند و سیمرغ چگونگی پیروزی را به رستم آموزش می‌دهد و رستم سوار بر رخس وارد میدان شده و اسفندیار را طلب می‌کند؛ اسفندیار که تصوّر نمی‌کرد رستم و رخس با آن همه زخم و جراحی بار دیگر حتی بتوانند بر پای ایستند تا چه رسد به ادامه‌ی مبارزه، این کارها را حيله و مکر دستانِ جادوپرست می‌داند (همان، ص ۱۹۹، ابیات ۴۵۸۴-۴۵۷۵) و آن‌گاه جوشن به تن کرده و آلتِ کارزار به دست، به میدان وارد و با دیدن رستم، او را نفرین می‌گوید:

بپوشید جوشن یل اسفندیار	به چنگ اندرون، آلتِ کارزار
خروشید، چون رویِ رستم بدید	که: «نام تو باد از جهان ناپدید!»

(همان، ص ۱۹۹، ابیات ۹۰ و ۴۵۸۹)

آن‌گاه نیز که در حال جان دادن است، سفارش بهمن را به رستم نموده، از او می‌خواهد که بهمن را پدروار بپذیرد و آرایش کارزار و آداب و رسوم بزم و شکار و چوگان و چگونگی بزرگی و بر خوردن از روزگار را بدو بیاموزد (همان، ص ۲۰۵، ابیات ۴۷۲۳-۴۷۱۵) و دلیل این تقاضای خود را ضمن گفتن نفرینی بر جاماسب، پیشگویی او درباره‌ی رشد و تعالی بهمن می‌داند که در گذشته به او گفته است:

چنین گفت جاماسب گم بوده نام	که هرگز به گیتی مبیناد کام!
که بهمن ز من یادگاری بُود	سرافرازتر شهریاری بُود.

(همان، ابیات ۲۵-۴۷۲۴)

رستم هم که ناخواسته دست به خون اسفندیار آلوده و جوانمردی، آیین و طریق اوست، این تقاضا را پذیرفته و بهمن را پرورش می‌دهد که در نهایت خاندان زال به دست بهمن نابود می‌گردد.

اما پهلوانان و سرداران سپاه دشمن، توران زمین، که در شاهنامه‌ی فردوسی از نفرین بهره می‌برند، عبارتند از:

پیران ویسه

وزیر افراسیاب در دوره‌ی سلطنت و نبردهای متمادی او با ایرانیان است. در میان تورانیان، پیران تنها فردی است که نشانه‌های عقل، فراست، نوع‌دوستی و برخی دیگر از خصایص مثبت انسانی در او دیده می‌شود. او از حامیان اصلی سیاوش است که دختر خود، جریره، را به او داده و مخالف کشتن وی نیز بوده است. همچنین نجات و امان فرنگیس و کیخسرو و پرورش و بزرگ شدن او با پایمردی و وساطت پیران به انجام رسیده است.

پیران، تصمیم قتل سیاوش را اندیشه‌ای اهریمنی می‌داند که افراسیاب را تحت تأثیر قرار داده، به همین خاطر زمانی که افراسیاب بعد از کشتن سیاوش به قتل دختر باردار خود، فرنگیس، فرمان می‌دهد، بسیار سریع خود را به او رسانیده و ضمن نفرین بر اهریمن او را از کشتن دختر باز می‌دارد:

هم آنگاه پیران بیامد چو باد	کسی کش خرد بود، گشتند شاد...
... بیامد دمان پیش افراسیاب	دل از درد خسته دو دیده پر آب
بدو گفت: شاهانوشه بدی	روان را به دیدار توشه بدی...
... چرا بر دلت چیره شد خیره دیو	ببرد از رخت شرم گیهان خدیو...
... بر آن اهرمن نیز نفرین سزد	که پیچد رایت سوی راه بد

(شاهنامه، ج ۳، ص ۱۰۷، ابیات ۲۳۴۷-۲۳۳۳)

و در ادامه‌ی همین سخنان به افراسیاب می‌گوید که اگر دختر خودت را با فرزندی که در نهان دارد به قتل برسانی تا زمانی که زنده باشی به تو نفرین کنند و پس از مرگ هم راهی دوزخ خواهی شد و بدین شیوه‌ی مدبرانه، فرنگیس و کیخسرو را که هنوز به دنیا نیامده از مرگ حتمی نجات می‌دهد:

به فرزند، با کودکی در نهان	درفشی مکن خویشتن در جهان
که تا زنده‌ای بر تو نفرین بود	پس از زندگی، دوزخ آیین بود

(همان، ص ۱۰۷، ابیات ۵۴ و ۲۳۵۳)

و زمانی هم که کیخسرو به دنیا می‌آید، پیران با دیدن او که چهره‌اش به سیاوش مانند است، به گریه درآمده و بر افراسیاب نفرین می‌کند:

سپهد بیامد بر شهریار
بدان برز بالا و آن شاخ و یال
بدید و بخندید و کردش نثار
تو گفتی بر او بر گذشته‌ست سال
همی کرد نفرین بر افراسیاب
ز بهره سیاوش، دو دیده پر آب

(شاهنامه، ج ۳، ص ۱۰۸، ابیات ۸۱-۲۳۷۹)

اما، پیران هرچه باشد اهل توران است و از کشته شدن هم وطنانش اندوهناک می‌گردد، به همین خاطر در برخی موارد، نفرینهای او به ایرانیان برمی‌گردد، از جمله در رزم کاموس کشانی پس از آن که تلفات زیادی را متحمل شده‌اند، به پیران خبر می‌رسد که خاقان چین با لشکری بسیار پر تعداد برای کمک به آنها در حال نزدیک شدن است؛ پیران از این خبر شادمان شده و طرح حمله را پی می‌افکند که با مدد از این لشکر در سه مرحله به ایران حمله کند و با نفرینی به ایرانیان از انتقام‌جویی ترکان، یاد می‌کند:

سه بهره از آن پس، برانم سپاه
کنم روز بر شاه ایران سپاه
یکی بهره ز ایشان برانم به بلخ
به ایرانیان بر، کنم روز تلخ
دگر بهره بر سوی کابلستان
به کابل کشم خاک زابلستان
سیوم بهره بر سوی ایران برم
ز ترکان، دلیران و شیران برم
برو بوم ایران نمانم به جای
که مه دست بادا از ایشان مه پای!

(همان، ج ۴، ص ۱۰۹، ابیات ۷۷-۲۳۷۳)

در جنگ دوازده رخ هم، نامه‌ای به گودرز نوشته و از او تقاضای آشتی می‌کند و می‌گوید بیش از این به کینه‌جویی باعث ریخته شدن خون افراد بیشتری نگردیم و نامی زشت از خود به یادگار باقی نگذاریم، چرا که پس از مرگ بر افرادی که نام نیک برجا ننهاده باشند، نفرین خواهند کرد:

پس از مرگ نفرین بود بر کسی
کز او نام زشتی بماند بسی

(همان، ج ۵، ص ۱۰۱، ب ۲۳۹۳)

هومان

از سرداران سپاه افراسیاب و برادر پیران ویسه است. او در داستان رزم کاموس کشانی، در نبرد تن به تن با توس، ابتدا به رجزخوانی پرداخته و سپس هر دو از در نصیحت و پند و دعوت به آرامش وارد شده و از زشتیهای جنگ سخن می‌گویند که با طولانی شدن این گفت‌وگو، گیو خشمگین شده و شتابان به میدان

وارد گشته و توس را از سخن به عمل می‌خواند (شاهنامه، ج ۴، ص ۸۷، ابیات ۱۸۳۷-۱۸۲۰)، هومان از این کار گیو، عصبانی می‌شود و نفرینی را خطاب به او بر لب آورده و برایش رجزی خواند:

چو بشنید، هومان برآشفت سخت	چنین گفت با گیو بیدار بخت
که: ای گم شده بختِ آزادگان!	که کم باد گودرزِ گشوادگان!
کس از تخمِ گشواد جنگی نماند	که منشور تیغِ مرا بر نخواند

(همان، ص ۸۷، ابیات ۴۰-۱۸۳۸)

سرخه

قبلاً در ذکر نفرینهای رستم، سرخه و ماجرای اسارت و کشته شدن او به فرمان رستم به انتقامِ خون سیاوش، ذکر شده است؛ آنچه که در این جا لازم به اشاره می‌باشد، ذکر این نکته است که او وقتی فرمان رستم را می‌شنود خطاب به توس با عجز و لابه از زمان کشته شدن سیاوش سخن می‌گوید که او چون دوستِ سیاوش بوده، از این امر ناراحت شده و بر قاتل او همواره نفرین کرده است:

بدو سرخه گفت: ای سرافراز شاه!	چه ریزی همی خون من بیگناه
سیاوش مرا بود همسال و دوست	روانم پر از درد و اندوه اوست
مرا دیده پر آب شد، روز و شب	همیشه به نفرین گشاده دو لب
بر آن کس که آن تشت و خنجر گرفت	بر آن کس که آن شاه را سر گرفت

(همان، ج ۳، ص ۱۲۱، ابیات ۲۷۰۰-۲۶۹۷)

جهن

پسرِ چهارم افراسیاب و از سردارانِ سپاهِ اوست که در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، پس از هزیمت پدر و پناه بردن به گنگ دژ، با ده نفر از خردمندان، پیغامی از سوی افراسیاب برای کیخسرو برده و در مقابلِ تختِ خسرو، از عظمتِ او شگفت‌زده شده، ضمن ادای احترام به نشانه‌ی تواضع، دعایی برای او و نفرینی بر بدخواهانش بر زبان آورده، پیام را بازگو می‌کند:

خردمند چو پیشِ خسرو رسید	شد از آبِ دیده رخس ناپدید
بماند اندر او جهنِ جنگی شگفت	کلاه بزرگی ز سر بر گرفت
چو آمد به نزدیک تختش فراز	بر او آفرین کرد و بردش نماز
چنین گفت کای نامور شهریار	همیشه جهان را به شادی گذار

بر و بوم ما بر تو فرخنده باد!

دل و چشم بدخواه تو کنده باد!

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۰۷ و ۲۰۶، ابیات ۴۹۳۳-۴۹۲۹)

گرگسار

پهلوان تورانی که اسیرِ اسفندیار گشته است، پس از این که اسفندیار در خوان هفتم از رود عبور کرده، به نزدیک رویین دژ می‌رسد، طی گفتگویی که میان آن دو انجام می‌گیرد (همان، ج ۶، ص ۱۲۶، ابیات ۲۸۴۳-۲۸۳۵)، گرگسار، نفرینهای سخت و جانگدازی به اسفندیار می‌گوید که همین نفرینها باعث می‌شود اسفندیار به تیغِ هندی او را به دو نیم کند:

دلِ گرگسار اندر آن تنگ شد	روان و زبانش پر آژنگ شد
بدو گفت: تا چند گویی چنین؟	که بر تو مبادا به داد آفرین!
همه اخترِ بد، به جانِ تو باد!	بریده به خنجر میانِ تو باد!
به خاک اندر افکنده پر خون تنت!	زمین بستر و گور پیراهنت!
ز گفتار او تیز شد شهریار	برآشفت با تنگدل گرگسار
یکی تیغِ هندی بزد بر سرش	ز تارک به دو نیم شد تا برش

(همان، ص ۱۲۶، ابیات ۲۸۴۹-۲۸۴۴)

پهلوانان و سرداران سپاه ایران در کوش‌نامه

سپاهی مردان و پهلوانان ایرانی که براساس روایت کوش‌نامه، از نفرین بهره برده‌اند، عبارتند از:

قباد

به روایت کوش‌نامه، قباد فرماندهی سپاه فریدون است، او در پنج موضع از نفرین استفاده کرده که عبارتند از: در یکی از نبردهای کوش و فریدون، در صحنه‌ای از کارزار، کوش به سپاه فریدون حمله می‌آورد و بسیاری از سربازان را می‌کشد؛ قباد چون این صحنه را مشاهده می‌نماید، خشمگینانه بر کوش می‌تازد و ضمن نفرینی بر او باعث عقب‌نشینی و گریز کوش و گروهی از سپاهیان می‌گردد:

چو از کوش دید آن ستیزه قباد	بدو تاخت و گفت ای بدِ دیوزاد
سپه را کشیدی به دامِ هلاک	کنونت نه شرم است از ایزد نه باک...
... بماناد تختِ تو از تو تهی	مبادی تو با شادی و فرهی

بگفت این و با ویژگیان حمله کرد

ز گردانِ چینی برآورد گرد...

... گروهی سواران گریزان شدند

دگر یکسر از باره ریزان شدند

گریزان همه بازگشتند تنت

چو کوش آن چنان دید بر پی برفت

(کوش‌نامه، ص ۲۷۴، ابیات ۶۱۶۳-۶۱۵۷)

در پی فرار کوش و سپاهیانش، قباد با سران و یلان و پهلوانان لشکر خود بزمی به شادمانی برپا

می‌کنند و با مسرت تمام از تک‌تک آنان تشکر و قدردانی نموده، ضمن نفرینی در باب کوش، به سران لشکر

می‌گوید که امید دارد با یاری کردگار، دمار از دشمن برآورد:

که یاری دهد تا برآرم دمار

امیدم چنان است از کردگار

که گم باد نامش به روی زمین

ازین دیو دیدار دارای چین

(همان، ص ۴۷۶، ابیات ۷ و ۶۲۰۶)

پس از آن ماجرا، کوش که مترصد گرفتن انتقام از قباد و لشکر ایران است، به شاه مکران نامه‌ای

نوشته، از او تقاضای فرستادن سپاه می‌کند و به مدد آن سپاه کمکی حمله‌ای را بر ایرانیان آغاز می‌کند، در

ابتدا لشکر ایران در هم شکسته و قصد عقب‌نشینی و فرار دارند، قباد با دیدن این منظره، رو به لشکر ایران

نموده، با نفرینی به کوش سعی در تقویت روحی آنان می‌نماید و خود به جنگ تن به تنی دیگر با کوش

می‌پردازد و دیگر بار هم موفق به برتری شده و ایرانیان با دیدن او برمی‌گردند و جنگ را به سود خود پیش

می‌برند:

که با دیوزاده غمان باد جفت

سپهبد چو پاسخ چنین یافت گفت

برافگند بر گستوان نبرد

همان گه گزین کرد هفتاد مرد

ز خون لاله‌گون کرد روی زمین

بزد خویشتن بر سواران چین

دلیری نمودند و دادند داد...

سپاه فریدون ز زخم قباد

سپهبد بدو تاخت مانند باد

... برابر فتادند کوش و قباد

(همان، ص ۴۸۰-۴۷۹، ابیات ۶۲۸۰ و ۷۳-۶۲۷۰)

در ادامه‌ی این نبرد کوش با به کار بردن حيله‌ای، از قباد چند روز استراحت و آسودگی برای لشکرش

را درخواست می‌کند و قباد به تصوّر این که او از ترس، دنبال فرصتی می‌گردد تا فرار کند، سه روز به او مهلت

می‌دهد، اما سربازان کوش در آن سه روز، چاه‌های زیادی را کنده و دهانه‌ی آنها را نهان کردند، در روز چهارم

زمانی که لشکر ایران حمله را آغاز می‌کند، سپاه دشمن عقب‌نشینی نموده و ایرانیانی که به دنبال آنها رفته بودند در چاه‌ها افتادند؛ قباد که این صحنه را می‌بیند می‌گوید:

قباد دلاور چو آن دید، گفت
که با دیوزاده، غمان باد جفت
چنین رنگ دوستان که داند نمود
نه گفتن توان و نه بتوان شنود

(کوش‌نامه، ص ۴۸۶، ابیات ۴۰۱ و ۴۰۰)

قارن

از سران لشکر فریدون و از کسانی است که در کوش‌نامه از نفرین استفاده کرده که این موارد عبارتند از:

در یک‌جا، قارن زمانی که جنگندگی و قدرت و توان کوش در میدان مبارزه را می‌بیند با نفرینی به او می‌گوید:

چو دید آن ستیزه ز دارای چین
بدو گفت: گم بادی از پشت زین
به گیتی ندیدم چو تو شوخ مرد
چو بازی نمایند دشت نبرد

(همان، ص ۵۲۰، ابیات ۲۷ و ۲۶)

جای دیگر، در میدان رزمی که بین لشکر فریدون و کوش شکل می‌گیرد، قارن در مقابله با کوش، ضمن نفرین، ناسپاسی او را در مقابل فریدون و محبت‌های او بیان می‌کند:

چو نزدیک شد، گفتش ای دیوزاد
سزای فریدون ندادی به داد
که نفرین بر آن مام بادا ز بخت
که زاید چو تو بدرگ شوربخت
به جای تو شاه همایون چه کرد
که پاداش او تیغ بود و نبرد

(همان، ص ۶۲۵، ابیات ۹۹ و ۸۹۷)

کوش در پاسخ به قارن، خود را در نبرد با فریدون ناچار دانسته و فریدون را به عنوان مقصر نبرد معرفی می‌نماید (همان، ص ۶۲۶، ابیات ۹۰۲۰-۹۰۰۳)، قارن با شنیدن توجیحات کوش، برآشفته گشته و ضمن نفرینی به او تاخته و با وی درگیر می‌شود:

چو بشنید قارن برآشفته و گفت
که نفرین بد باد بر جانت جفت
وز آن خشم قارن برانگیخت اسب
بگرید و با او برآویخت سخت

(همان، ص ۶۲۵، ابیات ۲۲ و ۲۱)

□ لازم به ذکر است در کوش‌نامه، هیچ یک از پهلوانان و سرداران سپاه دشمن، از نفرین استفاده ننموده‌اند.

پهلوانان و سرداران سپاه ایران در گرشاسب‌نامه

تنها پهلوانی که در گرشاسب‌نامه از نفرین استفاده کرده، شخص گرشاسب است، که در شهری خرم و پر آرایش، بتخانه‌ای را می‌یابد که در آن بتخانه، بتی آراسته وجود دارد که در پیش آن بت، درختی گشن روییده است: که هرکس بیماری داشته باشد، میوه آن درخت او را شفا دهد، در بیرون بتخانه داسی بسیار تیز وجود داشت و برخی از افرادی که می‌خواستند در مقابل آن بت خود را فدا کنند با آن داس سر خود را در مقابل بت، فدا می‌کردند، گرشاسب با دیدن این منظره با نفرینی بر بت، از آن جا حرکت می‌کند:

هم از کار آن داس بر خیره ماند
بر آن بت بنفرید وز آن جا براند

(گرشاسب‌نامه، ص ۱۸۴، ب ۱۸)

□ گفتنی است که در گرشاسب‌نامه هم، بسان کوش‌نامه، پهلوانان و سرداران سپاه از نفرین استفاده نکرده‌اند.

۳. دیگر اقشار جامعه در شاهنامه

هوم

نام عابدی بوده در زمان کاووس و کیخسرو که در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، زمانی که افراسیاب از برابر کیخسرو می‌گریزد، به دنبال جایگاهی امن، به غاری در نزدیکی «بردع» می‌رود که از شهرها دور و به دریای «چیچست» نزدیک بوده است و اصطلاحاً «هنگ افراسیاب» خوانده می‌شده، در آن جا شروع به زاری می‌نماید که هوم با شنیدن صدای او می‌فهمد که افراسیاب است، آن گاه او را با کمندی به دام انداخته و سخت و محکم می‌بندد. اما افراسیاب با چرب‌زبانی کاری می‌کند که هوم بند کمند را کمی نرم‌تر کند و بدین وسیله موفق به فرار شده و در دریای چیچست پنهان می‌گردد.

گودرز که از آن جا عبور می‌کند با دیدن هوم و کمندی که در دست دارد، ابتدا تصوّر می‌کند که او مشغول ماهی‌گیری است، اما بعد از صحبت می‌نماید با هوم و آگاهی یافتن از جریان، به سرعت نزد کیخسرو و کاووس رفته و آنها را از واقعه مطلع نموده (شاهنامه، ج ۵، صص ۲۵۴-۲۵۱، ابیات ۶۰۷۹-۶۰۰۵). آنها با شنیدن این سخنان به سوی هوم می‌روند، کاووس با دیدن هوم، به او می‌گوید که خدا را شکر می‌گویم که توانستم چهره‌ی عابدی چون تو را مشاهده نمایم (شاهنامه، ج ۵، ص ۲۵۴، ابیات ۶۰۸۴-۶۰۸۰)، هوم در پاسخ به کاووس به شاه نو -کیخسرو- دعایی گفته و بر بدسگالانش نفرین می‌کند:

چنین داد پاسخ پرستنده هوم

که: «آباد بادا به داد تو، بوم

بر این شاه نو، روز فرخنده باد

دل بدسگالان او کنده باد

(همان، صص ۵۵-۲۵۴، ابیات ۸۶ و ۶۰۸۵)

جاماسب

وزیر گشتاسب (پدر اسفندیار) است که دختر زردتشت به نام «پوروچیستا Pourucista» زن او بود. او قدرت پیشگویی داشته و مرگ اسفندیار به دست رستم را به درخواست گشتاسب شاه، پیشبینی و پیشگویی نموده است.

در شاهنامه، هنگامی که گشتاسب از او خواسته تا پیشگویی نموده و از شرح حال و طول مدت

زندگانی و چگونگی مردن اسفندیار، اطلاعاتی را به دست آورد، با نگرستن به زیجهای کهن، چون سرنوشت اسفندیار را می‌فهمد قبل از هر سخنی، خود را نفرین می‌گوید که مجبور است چنین صحنه‌ای دلخراش را پیشگویی نموده و به زبان آورد:

نگه کرد آن زیجهای کهن

چو بشنید دانای ایران سخن

ز دانش، بر وها پر از تاب کرد

ز تیمار، مژگان پر از آب کرد

بد آید ز دانش همی بر سرم

همی گفت: «بد روز و بد اخترم

زمانه فگندی به چنگال شیر

مرا کاشکی پیش فرخ زریز

فگنده از آن سان به خاک اندرون»

ورا من ندیدی، پر از خاک و خون

(همان، ج ۶، ص ۱۴۷، ابیات ۲۵-۳۳۲۱)

گشتاسب، از او ناراحت شده و می‌گوید، سریع و بی‌پرده به من بگو مرگ او به دست چه کسی است،

که بار دیگر جاماسب با نفرینی در حق خود، واقعیت را بازگو می‌کند:

کز این دانشم، تلخی آمد به روی

هلا، زود بشتاب و با من بگوی

کز این درد، ما را بیاید گریست

ورا در جهان هوش بر دست کیست؟

به من بر، بگردد بد روزگار!

بدو گفت جاماسب «کای شهریار

به دست تهم پور دستان بود

ورا هوش در زابلستان بود

(همان، ص ۱۴۷، ابیات ۳۶-۳۳۳۳)

پشوتن Peshotanu

برادر بزرگ‌تر اسفندیار است، که دو بار از نفرین استفاده کرده؛

یک‌جا در آخرین صحنه‌ی نبرد رستم و اسفندیار، آن‌جایی که رستم و رخس با زخم‌های فراوان به وسیله‌ی سیمرغ درمان شده‌اند و اسفندیار از این واقعه بسیار متعجب است که چگونه با آن همه زخم و آسیب توانسته‌اند بار دیگر در میدان حاضر شوند، و این کار را جادوی زال می‌خواند؛ پشوتن رو به اسفندیار کرده و با نفرینی به دشمنانش، می‌پرسد که چرا امروز پژمرده و ناراحت است:

پشوتن بدو گفت، پر آب چشم
که: با دشمنت باد تیمار و خشم!
چه بودت که امروز پژمرده‌ای؟
همانا که شب خواب نشمرده‌ای

(شاهنامه، ج ۶، ص ۱۹۹، ابیات ۸۶ و ۴۵۸۵)

و آن‌گاه که اسفندیار زخمی و تیر بر چشم بر خاک افتاده، پشوتن به بالین اور فته، مویه‌کنان بر تاج و تخت و سپاه و جاماسب و گشتاسب نفرین می‌کند:

پشوتن بر او بر همی مویه کرد
رخ‌ی پر ز خون و دلی پر ز درد...
... که نفرین بر این تاج و این تخت باد!
بر این کوششِ بیش و این بخت باد!...
... که مه تاج بادا، مه تخت و سپاه!
مه گشتاسب و جاماسب و آن بارگاه!

(همان، ص ۲۰۳، ابیات ۷۶-۷۳-۴۶۶۴)

او همچنین پس از آوردن جنازه‌ی اسفندیار به بارگاه گشتاسب، خشمگین و عصبانی رو به گشتاسب نموده و ضمن نفرین او، می‌گوید:

به ابر اندر آمد خروش سپاه
پشوتن بیامد به ایران شاه
خروشید و دیدش، نبردش نماز
بیامد به نزدیک تختش فراز
به آواز گفت: «ای سر سرکشان!
ز برگشتن کارت آمد نشان...
... پسر را به خون دادی، از بهر تخت
که مه تخت بیناد چشمت مه بخت

(همان، ص ۲۰۹، ابیات ۲۸۲۳-۲۱۱۷)

پالیزبان

شاپور ذوالاکتاف که در روم اسیر بوده، به یاری کنیز رومی موقق به فرار می‌شود و در مرز ایران شب را در خانه‌ی مرد پالیزبانی می‌گذراند؛ بعد از خوردن نان و خورش، شاپور از مرد باغبان، از اوضاع و احوال ایرانیان می‌پرسد، پالیزبان از جفاهای رومیان ضمن نفرینی به بدخواهان، چنین می‌گوید:

چنین پاسخش داد: کای منش!
ز تو دور باد! بد بدکنش
به بدخواه ما باد چندان زیان
که از قیصر آمد به ایرانیان!

(شاهنامه، ج ۷، ص ۱۸۲، ابیات ۶۳ و ۳۹۶۲)

پیرمرد روستایی

این پیرمرد در زمان پادشاهی بهرام گور در ماجرای عبور بهرام از دهی که مردمان آن بدون ادای احترام به نظاره‌ی پادشاه و سپاه او پرداخته‌اند^۱، خطاب به روزبه، مؤبد فرستاده‌ی بهرام بدان دیار در حق موبدی که قبلاً بدان جا رفته و باعث بی‌نظمی و هرج و مرج در آن روستا گشته، نفرینی بدین شکل بیان می‌کند:

که یزدان و راه یار باندازه باد!
غم و مرگ و سختی بر او تازه باد

(همان، ص ۲۴۹، ب ۵۵۰۳)

مرد دهقان

در داستان بهرام گور با گوهرفروش، بهرام شب را در خانه‌ی دهقانی سپری می‌کند، دهقان همراه با دعایی در حق بهرام، بدسگالان او را نیز نفرین می‌کند:

چو دهقان ورا دید، بر پای خاست
بیامد، خم آورد بالای راست
بدو گفت: «شب بر تو فرخنده باد!»
همه بدسگالان تو را بنده باد!

(همان، ص ۲۷۲، ابیات ۷۳ و ۶۰۷۲)

فرشیدورد کدیور و خارکن

در داستان بهرام گور با فرشیدورد کدیور و مرد خارکن، بهرام به درسرای فرشیدورد رفته، از وضع و حال او و خانه‌ی ویرانش می‌پرسد، فرشیدورد در پاسخ از فقر و تنگ‌دستی خود سخن گفته، از بهرام با نفرینی می‌خواهد خانه او را ترک کند:

^۱ - این ماجرا در بخش پادشاهان، ذیل عنوان نفرینهای بهرام گور، ذکر شده است.

سر آرد مگر بر من این روزگار	کدیور بدو گفت: پروردگار
نیایش کنم، پیش یزدان خویش	ببینم مگر بی تو ایوانِ خویش
که هرگز مبادت مهّی و بهی!	چرا آمدی، در سرایِ تهی؟
که بگریخت از آواز او، شهریار	بگفت این و بگریست چندان زار

(شاهنامه، ج ۷، ص ۲۸۰، ابیات ۸۱-۶۲۷۸)

بهرام پس از رفتن از خانه‌ی فرشیدورد کدیور، به خارستانی رسیده خارکنی را می‌بیند و از او می‌پرسد که بزرگ و مهتر این منطقه چه کسی است؟ خارکن با نفرینی به فرشیدورد، او را ثروتمند و مهتر این منطقه معرفی می‌کند که اما چنان خسیس است و آزمند که از مالش نه خود می‌خورد و نه به کس می‌دهد:

کرا دانی ای دشمنِ خارستان	بدو گفت: مهتر بدین شارستان
یکی آرزو مردِ بی‌خواب و خورد	چنین داد پاسخ که: فرشیدورد
که مه مغز بادش به تن در، مه پوست	زمین پر ز آگنده دینار اوست

(همان، ص ۲۸۱، ابیات ۶ و ۶۲۸۵)

کوش‌نامه

دیگر اقشار جامعه که در کوش‌نامه از نفرین استفاده نموده‌اند، عبارتند از:

فرع

فرع، نام ترجمان (مترجم) آبتین در کشور ماچین به پادشاهی طیهور است، او هنگامی که آبتین، فرانک، دختر طیهور، را برای ازدواج برگزیده است، با دعایی به طیهور و نفرین در حق بدسگال او، از این انتخاب، خبر می‌دهد:

که را برگزید از میان؟ گفت شاه	فرع پیش شاه اندر آمد ز راه
خود او بود در خورد با سرکشان	بدو گفت آن را که دارد نشان
دل بدسگال تو بیهوش باد!	لبانت همه ساله پر نوش باد!

(کوش‌نامه، ص ۷ و ۳۴۶، ابیات ۱۹-۳۷۱۷)

کارم

پسر طیهور، پادشاه ماچین است؛ او در نامه‌ای به فریدون، ضمن نفرین به کوش، آرزوی پیروزی فریدون را در نبرد با کوش و پاک کردن ایران و چین از شر وجود جادوفشان و دیوزادگان می‌نماید:

چنان دارم امید کز فرّ شاه
یکی بهره آید بدین نیکخواه
چو ایران ز جادوفشان پاک کرد
همه زهرها نوش و تریاک کرد
کند پاک چین از بدِ دیوزاد
که نام و نژادش به گیتی مباد

(کوش‌نامه، ص ۴۴۹، ابیات ۹۷-۵۶۹۵)

گرشاسبنامه

اثرط

تنها کسی از میان دیگر اقشار جامعه، که از نفرین بهره می‌گیرد، اثرط پدر گرشاسب است که او را نصیحت می‌کند و می‌گوید در آیینها، بدعت‌گذاری نکند تا مورد نفرین قرار نگیرد:

منه نورهی کان نه آیین بود
که تا ماند آن بر تو نفرین بود

(گرشاسبنامه، ص ۲۴۱، ب ۵۵)

۴. سرایندگان آثار

از نکات جالب و قابل توجه در باب گویندگان نفرین، گریز شاعران از موضوع اصلی است به مناسبت‌های متفاوت که در مواردی تحت تأثیر داستان در باب شخصیت یا مفهومی مرتبط با همان داستان به سبب زشتی کارشان، نفرینی نموده‌اند. یا این‌که در مقدمه یا مؤخره‌ی داستانی کاملاً غیر مرتبط با موضوع به ستایش ممدوح خود پرداخته و نفرینی را درباره‌ی دشمنان او مطرح می‌کند. این خصیصه در گرشاسبنامه، وجود ندارد ولی در شاهنامه و کوش‌نامه عبارت است:

شاهنامه

در داستان هفت‌خوان، اسفندیار که با سختی تمام توانسته خود را به خواهران در بند در رویین‌دژ برساند. فردوسی پس از تشریح وضعیّت نابسامان دختران در بند گشتاسب و رنجهای فراوانی که اسفندیار متحمل شده است، خشم و ناخشنودی خود را از رفتار گرشاسب در قالب دو بیت آشکار نموده و می‌گوید: امیدوارم کسی که دخترش آبکش و خدمتگزار است و پسرش در غم و خود شاهی است که از سر بی‌دردی، در خواب خوش فرو رفته است، آواره و بی‌پناه باشد و نگویند و تیره‌روز! و من چنین روزگار ناسازی را ستایش نخواهیم کرد:

کسی را که دختر بود آبکش
پسر در غم و شاه در خواب خوش
پدر آسمان باد و مادر زمین!
نخوانم بر این روزگار آفرین

(شاهنامه، ج ۶، ص ۱۳۲، ابیات ۸۳ و ۲۹۸۲)

فردوسی در دو مورد نیز با گریز از داستان، به مدح محمود غزنوی و نفرین بر دشمنان او پرداخته است؛ یکجا در پایان داستان رستم و اسفندیار است که با اعلام به پایان رسیدن کار اسفندیار، به ستایش محمود و نفرین به بداندیشانش پرداخته است:

سرآمد همه کار اسفندیار	که جاوید باد اسر شهریار!
همیشه دل از رنج پرداخته!	زمانه به فرمان او ساخته
دلش باد شادان و تاجش بلند	به گردن، بداندیش او را کمند

(شاهنامه، ج ۶، ص ۲۱۳، ابیات ۲۶ و ۴۹۱۴)

در ذکر پادشاهی بهرام شاپور -دوازدهمین شاه ساسانی- زمانی که از مرگ او سخن می‌گوید، با گریزی هنرمندانه و با مخاطب قرار دادن خود که در سن شصت و سه سالگی قرار داشته، پس از ذکر نصیحتی در باب پیری و توبه و سخنوری به مدح محمود و نفرین بدخواه او می‌پردازد:

ایا شصت و سه ساله مرد کهن	تو از باد تا چند رانی سخن؟
همان روز تو ناگهان بگذرد	در توبه بگزین و راه خرد...
... به نام شهنشاه شمشیرزن	به بالا سرش برتر از انجمن...
... بزرگی و دانش و راه باد!	وز او دست بدخواه کوتاه باد!

(همان، ج ۷، ص ۲۰۳، ابیات ۲۹ و ۴۴۲۶-۲۲ و ۴۴۲۱)

کوش‌نامه

حکیم ایرانشاه بن ابی‌الخیر نیز همچون فردوسی در سه مورد در طی داستان با گریز از موضوع به بیان اندیشه‌ی خود پرداخته است که عبارت‌اند از: ایرانشاه در ذکر ماجرای ازدواج کوش با دختر وزیر خود، نوشتن، می‌گوید که آنها صاحب پسری شدند به نام کنعان که نمرود یعنی، اولین کسی که ادعای خدایی نمود، پسر همین کنعان است، آن‌گاه با گریزی هنرمندانه به کسانی که خود را خدا می‌دانند نفرین می‌کند:

سر سال فرزندش آمد پدید	که فرزند از او زشتتر کس ندید
مر او را پدر نام کنعان نهاد	به دیدار او روز و شب بود شاد
پدر بود نمرود را او درست	که او خواند خود را خدای از نخست

- چنان تخمه اندر جهان خود مباد

که نام خدایی به خود بر نهاد!

وزان پس برآمد بر این سال چند

یکی دختر آمدش سخت ارجمند

(کوش‌نامه، ص ۴۰۶، ابیات ۱۴ - ۴۸۱۰)

در جای دیگری نیز که کوش خود را آفریننده‌ی جهان می‌خواند و کسی هم مخالفتی نکرده و از

فرمان او برنگشته است، شاعر بار دیگر با گریزی شاعرانه به کسانی که سرشت و گوهر واقعی خود را

نمی‌شناسند، نفرینی گفته، سپس داستان را ادامه می‌دهد:

فراوان بر این سالیان بر گذشت

کس از راه و فرمان او برنگشت

مر او را همی خواندندی خدای

همی داشت گیتی به نیرنگ و رای

پر از خاک بادا مر او را دهن

که نشناسد او گوهر خویشتن

ز سال فراوان چنان گشت مست

کجا در دل امید جاوید بست

(همان، ص ۶۶۳، ابیات ۹۱ - ۶۶۸۸)

در جای دیگر، پس از آن که فریدون بر ضحاک پیروز گشته و او را به بند کشیده و کوش از ترس

فریدون، فراری شده است، حکیم ایرانشاه ابتدا ابیاتی را در عبرت گرفتن از کار دنیا مطرح نموده، آن‌گاه

کامل از داستان دور شده و به مدح ممدوح می‌پردازد که در این حین ضمن نفرین بر بدخواهان او با بیانی

آشکار به همراه گلایه از وزیر پیشین که در حق او بدی کردی و آنچه را که پادشاه دستور داده، به او

نپرداخته است، با خرسندی از وزیر جدید، در کنار مدح پادشاه، وزیر را نیز ستود و بر چشم بد نفرین

می‌کند و سپس طلب صله و انعام برای رفع نیاز خود می‌نماید:

ندید و نبیند دگر چرخ پیر

شهی چون محمد، چو احمد وزیر

از او داد شد دُر چو دریای رنگ

وز این رای زاید چو نافه ز رنگ

به تیغ او برآرد ز دریا دمار

به کلک این کند قاغ باغ بهار

از او جانِ بدخواه، رنجور باد

وز این چشمِ بد، سال و مه دور باد...

ز دستور پیشین به من بد رسید

چو بد کرد، دیدم که چون بد کشید

نداد آنچه فرمودی ای شهریار

به من بنده، دستور ناسازگار

(همان، ص ۴۴۱، ابیات ۵۷ - ۵۵۴۶)

ب. زنان نفرین‌گو

در بررسی سه اثر حماسی، شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه در باب گویندگان نفرین مشخص شد که تعداد زنانی که به نفرین متوسل شده‌اند بسیار کمتر از تعداد مردانِ نفرین‌گوست. در کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه، هیچ نمونه‌ای از زنان نفرین‌گو وجود ندارد، فقط در شاهنامه‌ی فردوسی، چندین نمونه را می‌توان ارائه داد.

هرچند در این آثار بیشترین موضوعات به داستان مردان اختصاص دارد و شاید دلیل کثرت مردانِ نفرین‌گو، به همین خاطر باشد، اما با توجه به حضور زنان در بسیاری از این داستانها، حتی در مقام پادشاهی (همای چهارزاد)، علی‌رغم اندیشه‌ی عوام دال بر این که نفرین، حربه‌ی عاجزانه‌ای است و بیشتر به زنان و آن دسته از افرادی اختصاص دارد که قدرت عمل ندارند، می‌توان نتیجه گرفت که نفرین (یا آرزو و دعای بد) در مردان قدرتمندی - چون رستم - هم وجود دارد و نمی‌توان تفاوتی در گوینده‌ی نفرین قائل شد. باری، زنان نفرین‌گو در شاهنامه عبارتند از:

شهرناز

یکی از دو دختر پوشیده‌روی و پاک‌دامن جمشید است که چون ضحاک بر تاج و تختش چیرگی یافت، این دو را به عنوان زنان خود برگزید، زمانی که فریدون بر شهر و کاخ ضحاک دست یافت و ضحاک به هندوستان گریخته بود، در کاخ، شهرناز و فریدون با هم سخن می‌گویند که ضحاک بدان‌جا برگشته و می‌بیند که شهرناز به نفرین او مشغول است و تشنه به خون او، وارد کاخ می‌شود که به دست فریدون اسیر گشته و به فرمانِ سروش در غاری زندانی می‌گردد:

پس از رشک، ضحاک شد چاره‌جوی ز لشکر، سوی کاخ بنهاد روی

برآمد، یکایک به کاخ بلند به چنگِ اندرون، شست بازی کمند

بدید آن سیه نرگس شهرناز پر از جادویی با فریدون به راز

دو رخساره روز و دو زلفینش شب گشاده به نفرین ضحاک، لب

(شاهنامه، ج ۱، ص ۵۵، ابیات ۹۸ و ۹۷ و ۹۶ و ۹۴)

فرانک

مادر فریدون و همسر آبتین است، آن‌گاه که فریدون با همراهی کاوه‌ی آهنگر ضحاک شوریده و به مدد رستاخیز مردمی بر او چیره گشتند، فرانک که از کار فریدون آگاهی نداشت، با شنیدن خبر غلبه‌ی پسر بر ضحاک، سر و تن را شسته و سر بر زمین نهاده و ضمن نفرین گفتن بر ضحاک به شکرگزاری می‌پردازد:

پس آگاهی آمد ز فرخ پسر	به مادر که: فرزند شد تاجور
نیایش کنان شد، سر و تن بشست	به پیش جهانداور آمد نخست
نهاد آن سرش، پست بر خاک بر	همی خواند نفرین به ضحاک بر

(شاهنامه، ج ۱، ص ۵۸، ابیات ۸۱-۱۰۷۹)

دایه‌ی سام

شیرزنی که سام نریمان را چون مادر بود. در هنگام تولد زال موهایش سپید بوده است و هیچ‌کس جرأت ندارد این خبر را به سام بدهد، تا این‌که دایه نزد سام رفته و ضمن دعا بر او و نفرین بر بدسگالانش او را از زادن فرزند موی سپیدش آگاهی می‌دهد:

کسی سام یل را نیارست گفت:	که فرزند پیر آمد از خوب جفت»
یکی دایه بودش به کردار شیر	بر پهلوان اندر آمد دلیر
که: بر سام یل روز فرخنده باد	دل بدسگالان او کنده باد

(همان، ص ۱۰۰، ابیات ۷۹-۲۱۷۷)

فرنگیس^۱

دختر افراسیاب، همسر سیاوش و مادر کیخسرو است. زمانی که سیاوش آگاهی می‌یابد که افراسیاب قصد جان او دارد، فرنگیس از او می‌پرسد، چه می‌خواهی کنی و به کجا می‌خواهی بروی و ضمن نفرینی به بدسگالان او می‌گوید:

بدو گفت: کای شاه گردنفر از	چه سازی کنون؟ زود بگشای راز
پدر خود دلی دارد از توبه درد	از ایران نیاری سخن یاد کرد
سوی روم، ره با درنگ آیدت	نپویی سوی چین که ننگ آیدت

^۱ - برخی واژه‌ی فرنگیس را، مصحف فری‌گیس (Frigis) در معنی انبوه‌گیسو و کسی که موی زیاد دارد می‌دانند. «فرهنگ زنان شاهنامه»، بهمن حمیدی، نشر پژواک کیوان، چاپ ۱ و ۸۵۵.

ز گیتی که راگیری اکنون پناه؟

پناهت خداوند خورشید و ماه

ستم باد بر جانِ او ماه و سال

کجا بر تنِ تو شود بدسگال!

(شاهنامه، ج ۳، ص ۹۶، ابیات ۸۷-۲۰۸۳)

فرنگیس، هم چنین زمانی که سر سیاوش بریده می‌شود، موی خود را بریده، صورت را خراش داده و با چشمانی گریان به افراسیاب نفرین می‌کند:

همه بندگان موی کردند باز

فرنگیس مشکین کمندِ دراز

برید و میان را به گیسو ببست

به فندق، گل و ارغوان را بخت

سرِ ماهرویان گسسته کمند

خراشیده روی و بمانده نژند

به آواز بر جانِ افراسیاب

بنفرید، با نرگس و گل پُر آب

(همان، ص ۱۰۵-۱۰۴، ابیات ۹۷-۲۲۹۴)

جریره

دختر پیران، همسرِ اولِ سیاوش و مادر فرود است. زمانی که فرود به مادر خبر می‌دهد که لشکری از سوی ایران به آنها می‌رسد، جریره می‌گوید، تا به سوی سپاه برادر برود و همراه او از افراسیابی که مرغ و ماهی در آب او را نفرین می‌کنند، انتقام بگیرد:

به پیشِ سپاه برادر برو

تو کین خواهِ نو باش و او شاهِ نو

که زبید کز این غم بنالد پلنگ

ز دریا، خروشان برآید پلنگ

وگر مرغ با ماهیان، اندر آب

بخوانند نفرین بر افراسیاب

کتایون

دختر قیصرِ روم، همسرِ گشتاسب و مادر اسفندیار است. او زمانی که اسفندیار در پی توطئه‌ی گشتاسب، عازم سیستان و رزم با رستم است، رو به اسفندیار نموده و با نفرین بر تاج و تخت از داد می‌خواهد خودش را به خاطر پادشاهی به کشتن ندهد:

مده از پی تاج، سر را به باد

که با تاج شاهی ز مادر نژاد

که نفرین بر این تخت و این تاج باد

بر این کشتن و شور و تاراج باد

(همان، ج ۶، ص ۱۵۲، ابیات ۴۶ و ۳۴۴۵)

خوهران اسفندیار

به آفرید و همای، دو خواهر اسفندیار، پس از مرگ او رو به گشتاسب کرده و عامل اصلی قتل اسفندیار را او می‌دانند نه کس دیگر:

نه سیمرغ کشتش نه رستم نه زال
تو را شرم بادا ز ریش سپیدا!

تو کشتی مر او را چو کشتی منال
که فرزند کشتی، ز بهر امید

(شاهنامه، ج ۶، ص ۲۱۰، ابیات ۵۲ و ۴۸۵۱)

همای چهرزاد

دختر و همسر بهمن و تنها پادشاه زن در شاهنامه است.

بهمن پسر اسفندیار پس از شاهی صاحب دختری می‌شود به نام همای که او را چهرزاد صدا می‌کرد. بهمن او را به زنی گرفته و پس از خود به عنوان جانشین پادشاهی معرفی می‌کند. همای چهرزاد بعد از نهادن تاج بر سر و شروع پادشاهی، دادگستری را پیشه نموده و بر بدسگالان خود نفرین می‌کند:

نخستین که دیهیم بر سر نهاد
جهان را به داد و دهش مژده داد

که: این تاج و این تخت فرخنده بادا!
دل بدسگالان ما کنده بادا!

(همان، ص ۲۱۰، ابیات ۳۰ و ۵۴۲۹)

مادر اسکندر

بر جنازه‌ی اسکندر، مویه نموده و به هرکس که از مرگ اسکندر شاد باشد، نفرین می‌کند:

وزان پس بیامد دوان مادرش
فراوان بمالید رخ بر درش

همی گفت که: ای نامور پادشاه
جهان دار و نیک اختر و پارسا

به نزدیکی اندر، تو دوری ز من،
هم از لشکر و کشور و انجمن!

روانم روان تو را بنده بادا!
دل هرکه ز این شاد شد، کنده بادا!

(همان، ج ۷، ص ۹۰، ابیات ۶۸-۱۸۶۵)

آرزو

نام دختر گوهرفروشی است در روزگار بهرام گور به نام ماهیار. که بهرام گور شی، پس از آن که از سر شبان گوهرفروش ذکر و آوازه‌ی چنگ‌نوازی دختر را می‌شنود، خود را آراسته و به سوی خانه‌ی ماهیار

می‌رود و شب را مهمان آنان شده و از ماهیار می‌خواهد که دخترش چنگ بنوازد، آرزو چنگ در دست گرفته و نخست پدرش را ستایش نموده، به بداندیشانش نفرین می‌کند و پس در چامه‌ای دیگر به مهمان می‌پردازد:

زن چنگ‌زن چنگ در بر گرفت	نخستین خروش مغان در گرفت
دگر چامه‌ی بابِ خود ماهیار	چو سرو سهی، بر لبِ جویبار
چو کافور، گرد گل سرخ، موی	زبان گرم گوی و دل آرم جوی
همیشه بداندیشت آزرده باد!	به دانش روانِ تو پرورده باد!

(شاهنامه، ج ۷، ص ۱۲۷۳، ابیات ۶۱۰۷-۶۱۰۴)

□□□

ج. نفرینهای گروهی

نکته‌ی دیگری که در بابِ گویندگانِ نفرین در آثار سه گانه‌ی حماسی، مورد بررسی قرار گرفت، نفرینهایی بود که گوینده‌ای بیش از یک نفر داشته و آنها را تحت عناوین زیر دسته‌بندی کردیم:

۱- ج. گروه به گروه ۲- ج. گروه به فرد ۳- ج. فرد به گروه

۱. نفرینهای گروه به گروه

این‌گونه نفرینها را شامل مواردی دانستیم که گوینده‌ی نفرین یا بیش از یک نفر بوده و یا جمعهایی همچون سپاه، لشکر، نامداران و... بوده‌اند.

در شاهنامه‌ی فردوسی، این موارد عبارتند از:

- سیاوش و پیران ویسه، پس از ازدواج سیاوش و فرنگیس، به نزد افراسیاب رفته و ضمن دعای بر او به بدخواهانش نفرین می‌گویند:

گرفتند هر دو بر او آفرین	که: ای مهربان شهریارِ زمین
همیشه تو را جاودان باد روز	به شادی و بدخواه را پشتِ کوز!

(همان، ج ۳، ص ۷۴، ابیات ۵۸ و ۱۵۵۷)

- زن گازر و گازی که داراب را در مهدِ چوبی بر آب پیدا کرده و پرورش داده بودند، بعد از پادشاهی او که به جای همای چهرزاد، مادرش، بر تخت می‌نشیند، به نزد او آمده و بر بدسگالانِ او نفرین می‌گویند:

چو دارا ز تخت کیی گشت شاد	به آرام دیهیم بر سر نهاد
---------------------------	--------------------------

زن گازر و گازر آمد، دوان

بگفتند: کای شهریار جوان

نشستِ کبی بر تو فرخنده باد!

سر بدسگالانِ تو کنده باد!

(شاهنامه، ج ۶، ص ۲۴۹، ابیات ۴۰ - ۵۷۳۸)

- بهرام اورمزد، چهارمین شاه ساسانی، زمانی که بر تخت می‌نشیند، نامداران ایران زمین به نزد او رفته و ضمن دعا، بر بدسگالانش نفرین می‌گویند:

چو بنشست بهرام بر تختِ زر

دل و مغز جوشان ز مرگِ پدر

همه نامداران ایرانیان

برفتند گریان کمر بر میان

بر او خواندند آفرینِ خدای

که تا جای باشد، تو مانی به جای

که تاج کبی تارکت را سزاست

پدر بر پدر پادشاه تراست

رخ بدسگالان تو زرد باد!

وزان رفته جانِ تو بی درد باد!

(همان، ج ۷، ص ۱۶۲، ابیات ۵۲ - ۳۵۴۷)

نفرینهای گروه به گروه در کوش‌نامه عبارتند از:

زمانی که در جنگ تن به تن، قارن موفّق به شکست دادن کوش و اسیر نمودن او می‌گردد و فاتحانه

به سوی ایرانیان باز می‌گردد، تمامی سپاه ایران، فریاد برآورده و پیروزی همیشگی فریدون را با نفرین به دشمنانش بر زبان می‌آورند:

چو پیروز برگشت سالار گو

از ایران سپه پاک برخاست غو

که پیروز بادا فریدون به جنگ!

تن دشمنانش ز خون لاله رنگ!

(کوش‌نامه، ص ۵۲۷، ابیات ۶۵ و ۷۱۶۴)

در جای دیگری، مهتران ایران زمین در خطاب به فریدون بر بدان نفرین می‌کنند:

همه مهتران خواندند آفرین

که ای نامور شهریار زمین

همه ساله بخت تو همراه باد!

زبان بدان از تو کو تاه باد!

(همان، ص ۵۹۱، ابیات ۴۲ و ۸۳۴۱)

این مهتران و بزرگان در خطابی دیگر در ادامه‌ی همین گفت‌وگو، بدسگالانِ شاه را مورد نفرین قرار می‌دهند:

جهان آفرین از تو خشنود باد

دل بدسگالانت پر از دود باد

(همان، ص ۵۹۲، ب ۸۳۴۸)

گرشاسبنامه

□ لازم به ذکر است در گرشاسبنامه هیچ نمونه‌ای از نفرینهای گروه به گروه دیده نشده است.

۲- ج. نفرینهای گروه به فرد

این‌گونه نفرینها، شامل مواردی می‌شود که گوینده‌ی نفرین، جمع یا گروهی از مردمان بوده و در کلام خود، فردی را، عام یا خاص، نفرین می‌کنند:

در شاهنامه‌ی فردوسی، این نفرینها عبارتند از:

زمانی که گروهی زره، سرِ سیاوش را بریده و تشتِ خون را بر زمین می‌ریزد، تیره بادی برخاسته که روی خورشید و ماه را می‌پوشاند و کسی نمی‌توانست روی دیگری را ببیند، به همین خاطر لشکر توران به گروهی زره نفرین می‌کنند:

برآمد، بیوشید خورشید و ماه	یکی باد با تیره گروهی سیاه
گرفتند نفرین همی بر گروهی	کسی یکدگر را ندیدند روی

(شاهنامه، ج ۳، ص ۱۰۴، ابیات ۸۴ و ۲۲۸۳)

زمانی هم که پس از کشته شدن سیاوش، افراسیاب دستورِ قتلِ فرنگیسِ باردار را صادر می‌کند، نامداران حاضر در آن جایگاه که تا به حال این‌گونه حکمی نه دیده و نه شنیده بودند بر افراسیاب، نفرین می‌کنند:

گرفتند نفرین بر او، تن به تن	همه نامداران آن انجمن
ازین گونه، نشنید کس داوری	که از شاه و دستور و از لشکری

(همان، ص ۱۵، ابیات ۰۵ و ۲۳۰۴)

در یک جا نیز، زواره که به شکارگاهی رفته ناآشنا، از ترکی راهنمایی می‌گیرد، آن ترک در توصیف شکارگاه با یادآوری صحنه‌های شکارِ سیاوش، باعثِ بیهوشی زواره از درد و غمِ داغِ سیاوش می‌گردد، یاران لشکر چون به او می‌رسند ضمن نفرین کردن بر آن ترک، با ضربه‌ای او را از پای در می‌آورند:

غمی یافتندش پر از آب روی	رسیدند یاران لشکر بدوی
به زخمش فگندند هر یک ز پای	گرفتند نفرین بر آن رهنمای

(همان، ص ۱۲۹، ابیات ۸۵ و ۲۸۸۴)

در داستان هفت‌خوان اسفندیار، پس از کشته شدن ارجاسب، پادشاه توران، دو فرزند او به همراه سپاه توران، ضمن نوحه و شیون بر جنازه‌ی ارجاسب بر قاتلِ او نفرین می‌گویند:

دو فرزند ارجاسب گریان شدند	چو بر آتشِ تیز، بریان شدند
بدانست لشکر که آن کارِ چیست	وز آن رزمِ بد، بر که باید گریست
بگفتند: رادا، دلیرا، سرا	سپهدار شیرا، گوا، مهترا
که کشتت؟ که بر دشتِ کین کشته باد!	بر او جاودان روز برگشته باد!

(شاهنامه، ج ۶، ص ۱۳۸، ابیات ۳۴-۳۱۳۱)

در زمان سوگواری بر جنازه‌ی اسفندیار در بارگاه گشتاسب، بزرگان ایران بر گشتاسب نفرین می‌کنند:

بزرگان ایران گرفتند خشم	وز آزرَمِ گشتاسب شستند چشم
به آواز گفتند: کای شوربخت	چو اسفندیاری تو از بهر تخت
به زابل فرستی به کشتن دهی	تو بر گاه، تاجِ مهی بر نهی
سرت را ز تاجِ کیان شرم باد!	به رفتن پیِ اخترت گرم باد!

(همان، ص ۲۰۸، ابیات ۲۹-۴۷۹۶)

در زمان حکومت و پادشاهی شاپور ذوالاکتاف و لشکرکشی او به سوی روم، سپاهیان روم که از بیدادهای قیصر به تنگ آمده‌اند، به نزد شاپور رفته ضمن نفرین بر قیصر، حمایت خود را از او اعلام می‌کنند:

همه لشکر روم گرد آمدند	ز قیصر همی داستانها زدند
که: ما را چنو نیز مهتر مباد!	به روم اندرون نامِ قیصر مباد!

(همان، ج ۷، ص ۱۹۰، ابیات ۶۰ و ۴۱۵۹)

نفرینهای گروه به فرد در کوش‌نامه

در یکی از جنگهای آبتین با سپاه چین که در کوهی سنگر گرفته‌اند، زمانی که لشکر ایران آن سنگر مستحکم دشمن را در هم ریخته و نیمی از کوه را از وجود سربازان دشمن پاک کرده‌اند، همگی با هم فریاد کشیده، همراه با نفرین شاه چین، پیروزی کامل آبتین را می‌خواهند:

چو از کوه یک نیمه بگذاشتند	از ایران سپه نعره برداشتند
که پیروز و آباد باد آبتین	همه ساله پیچان دلِ شاهِ چین

(کوش‌نامه، ص ۲۵۶، ابیات ۹۰ و ۱۹۸۹)

در یک جا نیز کوش، پادشاه اندلس -قراطوس- را به همکاری دعوت نموده و از او می‌خواهد فراریانی را که به او پناه برده‌اند به نزد او بفرستد، اما قراطوس نپذیرفته و ناچار وارد جنگ می‌شوند که در این جنگ، قراطوس شکست خورده و با مردم شهر، تسلیم کوش می‌گردند. شبی کوش در حالی که بسیاری از سپاهیان‌ش به همراه خانواده‌ی قراطوس و مردمان زیادی حضور دارند، سرمستِ باده شده و در حضور جمع، سر قراطوس را قطع می‌کند که حاضرین در آن جمع، حتی افراد سپاه خود کوش، او را نفرین می‌کنند:

برآوردی در سرِ کوش جوش بزد تیغ و انداختش سر ز دوش

دلِ مردمِ بزم از آن زخمِ تیغ رمید و گرفتند راهِ گریغ

همی هر کسی گفت از این دو سپاه که این دیو گم باد از تخت و گاه!

(کوش‌نامه، ص ۵۶۷، ابیات ۲۱- ۷۹۱۹)

زمانی هم که کوش با شنیدنِ توصیفِ مرز خوبان، فرمان به لشکرکشی بدان جا را صادر می‌کند، مردان و زنان حاضر که از او کینه به دل گرفته بودند به نفرین او می‌پردازند:

چنین گفت چون کوش از آن سان شنید که ما را بدان مرز باید کشید

دمار از دلیران برآریمشان به فرمان خویش اندر آریمشان

ز گوینده هرکس به دل کین گرفت بدو مرد و زن باز نفرین گرفت

(همان، ص ۶۰۰، ابیات ۹۶- ۸۴۹۴)

دانشگاه آزاد اسلامی

بخش دوم: گیرندگان نفرین (نفرین شدگان)

قسمت اول

در بررسی آثار حماسی مورد بحث، جدا از افراد و اشخاصی که مورد نفرین قرار می‌گیرند و امر و مفهومی بد برای آنها خواسته شده، مواردی یافت شد که گوینده بر چیزی یا کسی، به غیر از انسان نفرین می‌کند.

موارد یافته شده را ذیل عنوان «گیرندگان نفرین» دسته‌بندی نمودیم و چون در بخش گویندگان نفرین، ضمن معرفی گویندگان، افراد و اشخاصی را هم که درباره‌ی آنها نفرین گفته شده، معرفی کرده‌ایم، در این بخش فقط به ارائه‌ی مفاهیمی به غیر از انسان که مورد نفرین قرار می‌گیرند، خواهیم پرداخت.

الف. اماکن

در برخی از موارد، گویندگان، مکانی را مورد نفرین قرار می‌دهند:

۱- الف. بوم هاموران

زمانی که سیاوش در دو راهی کشتن یا نکشتن گروگانها قرار گرفته و راهها همه بر او بسته شده است، دو تن از سران سپاه خود را به نام بهرام و زنگه‌ی شاوران فراخوانده، از درماندگی خود سخن می‌گوید که اگر سوگندم را بشکنم و گروگانها را به درگاه کاوس فرستم، همه‌ی آنها را خواهد کشت، اگر هم این کار را نکنم، دیگر راهی به ایران نخواهم داشت. آن‌گاه از زنگه درخواست می‌کند که گروگانها را به درگاه افراسیاب برگرداند و از بهرام هم می‌خواهد سرپرستی لشکر را تا رسیدن توس -فرستاده‌ی کاوس برای فرماندهی و حمله به توران- بر عهده بگیرد تا او خود به کشوری دیگر رفته و از کاوس نماند، بهرام و زنگه از سخنان او غمگین و ناراحت شده و زنگه‌ی شاوران چون سبب همه‌ی این رنجها و آزارهای سیاوش را سودابه می‌داند و از او بسیار خشمگین شده، به سرزمین هاموران که سودابه در آن زاده و پرورده شده است، نفرین می‌گوید:

دلش گشت پیچان ز تیمارِ اوی

چو بهرام بشنید گفتارِ اوی

بنفرید بر بوم هاموران

ببارید خون زنگه‌ی شاوران

(شاهنامه، ج ۳، ص ۵۴-۵۳، ابیات ۱۰۵۴ و ۱۰۵۳)

۲- الف. روم و چین

در داستان رزم رستم با کاموس کشانی، در صحنه‌ای از نبرد، رستم پس از آن که به خاقان و سربازان لشکرش فرصت می‌دهد که تسلیم شوند و زنده بمانند ولی خاقان با دشنام و تحقیر رستم، پاسخ او را داده است، خشمگین شده و ضمن نفرین بر سرزمین روم و چین، بر آنان می‌تازد:

وزان جایگه، بر خروشید و گفت	که: با روم و چین، اهرمن باد جفت!
ایا کمشده بخت بیچارگان	همه زار و پیچان و غمخوارگان
شما را ز رستم نبود آگهی؟	مگر مغزتان از خرد بد تهی؟
که او ازدها را ندارد به مرد	همی پیل جوید به روز نبرد

(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۶۳، ابیات ۳۷۰۲-۳۶۹۹)

۳- الف. هندوستان

گشتاسب، فرزند لهراسب، روزی از پدر می‌خواهد که او را جانشین خود گرداند، اما لهراسب او را سرزنش کرده و می‌گوید که تو هنوز برای این کار جوان هستی، پس عجله مکن! گشتاسب از سخنان پدر ناراحت شده، شبانه با تعدادی از یارانش به سوی هندوستان که پادشاه آن جا با نامه‌ای او را دعوت کرده بود، می‌رود. روز بعد لهراسب به فرزند دیگرش زریر می‌گوید: از لشکر، هزار سوار گرد انتخاب کن و به سوی هندوستان به دنبال گشتاسب برو، که ضمن نام بردن از هندوستان، با تعبیر «جادوستان» نفرینی را هم در باب این کشور بر زبان می‌آورد:

بگفت و بر اندیشه بر بود، دیر	بفرمود تا پیش او شد زریر
بدو گفت: بگزین ز لشکر هزار	سواران گرد از در کارزار
برو تیز بر سوی هندوستان	مبادا برو بوم جادوستان!

(همان، ج ۶، ص ۹، ابیات ۶۴-۶۲)

۴- الف. کابل

زمانی که شغاد به نزد رستم آمده و با نقشه‌ی حيله‌گرانه‌اش از پادشاه کابل گلایه می‌کند که او را در مجلسی عام، تحقیر نموده و به رستم و زال اهانت نموده است؛ رستم به او دلداری داده، ضمن نفرین بر کشور او (= شاه کابل) به شغاد اطمینان می‌دهد که پس از کشتن شاه کابل، او را بر جایش خواهد نشاند:

چو بشنید رستم، برآشفت و گفت	که: هرگز نماند سخن در نهفت
-----------------------------	----------------------------

- که مه کشورش باد و مه افسرش!

بر او بر، دل دوده پیچان کنم

به خاک اندر آرم سر بختِ اوی

(شاهنامه، ج ۶، ص ۲۱۸، ابیات ۳۷-۵۰۳۴)

از او نیز مندیش و از کشورش

من او را بدین گفته بیجان کنم

نشانم تو را، شاد بر تختِ اوی

۵- الف. مرز و بومِ روم

شاپور ذوالاکتاف که در روم اسیر است، خطاب به کنیزکِ رومی که به کمک او توانسته از اسارت

رهایی یابد، به مرز و بوم روم نفرین می‌کند:

که: ای پاک بینا دل نیکساز

ز هرگونه اندیشه انداختن

- مباد آفرین بر چنین مرز و بوم

(همان، ج ۷، ص ۱۸۰، ابیات ۱۶-۳۹۱۴)

چنین گفت پس با کنیزک به راز

یکی چاره باید کنون ساختن

که ما را گذر باشد از شهر روم

۶- الف. روستا

بهرام گور، روستایی را که اهالی آن با دیدن او و سپاهیانش، ادای احترام نکرده‌اند، نفرین می‌کند^۱:

که: چونین بد اختر یکی جایگاه

به جوی اندرون، آبشان قیر باد!

(همان، ص ۴۸-۲۴۷، ابیات ۷۱ و ۵۴۷۰)

به موبد چنین گفت بهرام شاه

کنامِ دد و دام و نخچیر باد!

۷- الف. خانه و سرای

در داستان بهرام گور با فرشیدورد کدیور و مرد خارکن^۲، فرشیدورد که شخص خسیس و ثروتمندی است و ظاهر و سرایی ویران گزیده که کسی بر او مهمان نشود، در پاسخ سؤال بهرام که می‌پرسد: این سرای ویران از آن کیست؟ می‌گوید: این سرایی که شایسته‌ی نفرین است به من تعلق دارد:

میانِ ده این جای ویران چراست؟

همین بخت بد رهنمای من است

نه مردی، نه دانش، نه پای و نه پر

بپرسید که این جای ویران کجاست؟

خداوند گفت: این سرای من است

نه گاو ستم ایدر، نه پوشش نه خور

^۱- در بخش اول؛ ذیل عنوان بهرام گور، خلاصه‌ی این داستان ذکر شده است.

^۲- این داستان نیز در بخش اول، ذیل عنوان «فرشیدورد کدیور» به صورت خلاصه ذکر شده است.

مرا دیدی، اکنون سرایم ببین

بر این خانه، نفرین به از آفرین

(شاهنامه، ج ۷، ص ۲۷۹، ابیات ۴۹-۶۲۴۶)

۸- الف. بارگاه

پشوتن هنگام زاری و گریه بر اسفندیار زخمی و مجروح که تیر بر چشم بر خاک افتاده است، به بارگاه

گشتاسب نفرین می‌کند:

که نفرین بر این تاج و این تخت باد!

بر این کوشش بیش و این بخت باد!

که چون تو سواری دلیر و جوان

سرافراز و دانا و روشن روان

بدین سان شود کشته در کارزار

به زاری سرآید بر او روزگار

که مه تاج بادا، مه تخت و سپاه!

مه گشتاسب و جاماسب و آن بارگاه!

(همان، ج ۶، ص ۲۰۳، ابیات ۴۶۷۶-۴۶۷۳)

□ لازم به ذکر است در دو اثر دیگر، یعنی، کوش‌نامه و گشتاسب‌نامه شواهدی برای این موضوع پیدا نشد.

ب. اشیاء

در برخی از موارد اشیاء مورد نفرین قرار می‌گیرند، شیء در این‌جا منظور لوازم و وسایل غیر ذی روح،

اعم از قیمتی، بی‌قیمت، پرستیدنی، لوازم جنگ و سپاه و... می‌باشد.

لازم به ذکر است در این مبحث به مفاهیم کنایی (یا مجازی و استعاری) کلمات و تعبیرات، کاری

نداشته‌ایم و بحث در باب مفاهیم ثانوی مباحث موجود در نفرین را (اعم از گیرنده‌ی نفرین یا تقاضای

گوینده) که ممکن است در قالب کنایه، استعاره یا مجاز به کار رفته باشد به بخش دیگری واگذاشته‌ایم.

اما براساس تعریف و تعبیری که ذکر شد، اشیایی که مورد نفرین قرار گرفته‌اند، عبارتند از:

۱- ب. افسر یا تاج و تخت

رستم خطاب به اسفندیار، از توطئه‌ی گشتاسب برای از دست ندادن تخت و تاج سخن گفته و با بیان

این نکته که تاج شایسته‌ی نفرین است، از اسفندیار می‌خواهد از جنگ منصرف شود:

تو یکتا دلی و ندیده جهان

جهانبان به مرگ تو کو شد، نهان

گر ایدون که گشتاسب از تاج و تخت

نیابد همی سیری از روی بخت

همی گرد گیتی دواند تو را

به هر سختی بر، براند تو را

خرد چون تبر، هوش چون تیشه کرد
که از تو نیچد سر از کارزار
بماند به تو تاج و تخت بلند
وز این داستان، خاک بالین کنیم

ز روی زمین یکسر اندیشه کرد
که تا کیست اندر جهان، نامدار
کز آن نامور بر تو آید گزند
که شاید که بر تاج نفرین کنیم

(شاهنامه، ج ۶، ص ۸۰-۱۷۹، ابیات ۴۱۱۰-۴۱۰۴)

همچنین در ادامه‌ی داستان رستم و اسفندیار، همان‌گونه که ذیلِ عنوانِ «بارگاه» در بخش «اماکن» گفته شد، پشوتن بر جسمِ خونین و تیر در چشمِ اسفندیار نشسته و ناله و زاری می‌کند و بسانِ تمامی کسانی که اسفندیار را می‌شناسند، علاقه‌ی گشتاسب را به تخت و تاج عاملِ قتلِ اسفندیار دانسته و بر آنها نفرین می‌کند:

بر این کوشش بیش و این بخت بادا!...
مه گشتاسپ و جاماسب و آن بارگاه!

که نفرین بر این تاج و این تخت بادا!
... که مه تاج بادا، مه تخت و سپاه!

(همان، ص ۲۰۳، ابیات ۷۶ و ۴۶۷۳)

در داستان رستم و شغاد - که ذیلِ عنوانِ «کابل» در بخش «اماکن» خلاصه‌ی ماجرایش ذکر شد - رستم در کنار کشورِ کابل به تاجِ پادشاه آن‌جا نیز که تصوّر می‌نماید، نابرداریش شغاد را رنجانده و تحقیر کرده است، نفرین می‌کند:

که مه کشورش باد و مه افسرش

از او نیز مندیش و از کشورش

(همان، ص ۲۱۸، ب ۵۰۳۵)

بهرام گور در زمان پادشاهی، هنگامی که گنج جمشید را پیدا می‌کند، از آن اظهار بی‌نیازی نموده و می‌گوید گنجی که حاصلِ رنج نباشد، ارزشی ندارد و خطاب به یاران و بزرگانِ همراهش، برترین گنجی را که باعثِ پایداری و جاودانی نامِ صاحبش خواهد شد، گنجِ عدالت خوانده و می‌گوید: چنانچه کسی از زیردستان از ما بنالد و شاکی باشد، در آن هنگام تاج و گنج، شایسته‌ی نفرین خواهد بود:

ننزم به تاج و نیازم به گنج

نبندم دل اندر سرای سپنج

ز دهقان و از در پرستان ما

هر آنکه که از زیردستان ما

مبادا سر و افسر و گنج من!

بنالد یکی کهتر از رنج من

(همان، ج ۷، ص ۲۵۷، ابیات ۹۴-۵۶۹۲)

هم او در جای دیگر در سخن با یزدان، تخت و گاه خود را چنانچه از عدل و داد سر بتابد، مورد نفرین قرار می‌دهد:

به یزدان چنین گفت: که ای کامگار

توانا و دارنده‌ی روزگار

اگر تاب گیرد دل من ز داد

از این پس، مرا تختِ شاهی مباد!

(شاهنامه، ج ۷، ص ۲۶۳، ابیات ۴۷-۵۸۴۶)

۲- ب. گنج

همان‌گونه که ذیل عنوان افسر و تاج و تخت، در شرح ماجرای بهرام گور اشاره شد، او هنگامی که گنج

جمشید را پیدا می‌کند، از آن اظهار بی‌نیازی می‌کند و بر گنجی که جز با شمشیر و عدالت به دست آمده

باشد، نفرین می‌کند:

ز گنجی که بنهاد جمشید پیش

چرا کرد باید مرا گنجِ خویش؟

هر آن گنج کآن جز به شمشیر و داد

فراز آید، از پادشاهی، مباد!

(همان، ص ۲۵۵، ابیات ۶۶ و ۵۶۶۵)

و بر گنج و سر و تاج خود چنان که از عدالت، سر بیچد، نفرین می‌گوید:

هر آنکه که از زیردستان ما

ز دهقان و از در پرستان ما

بنالد یکی کهتر از رنج من

مبادا سر و افسر و گنج من!

(همان، ص ۲۵۷، ابیات ۹۴ و ۵۶۹۳)

۳- ب. بت

در شاهنامه، زمانی که گشتاسب پس از به بند کشیدن اسفندیار به سیستان و زابل می‌رود و مدت دو

سال در آن جا می‌ماند، در این مدت در گوشه و کنار سرزمین، هر شهریاری که تحت فرمان گشتاسب بر

ناحیه‌ای حکومت می‌کند، پس از شنیدن این که گشتاسب، اسفندیار را به بند کشیده و خود برای گسترش

دین زردتشتی به زابلستان رفته، تا بر بت آذری نفرین کند، سر از فرمان او بیرون می‌کشند:

به هر جا کجا شهریاری بُدند

از آن کار گشتاسب آگه شدند

که او پهلوان جهان را بیست

تن پیلوارش به آهن بخت

به زابلستان شد، به پیغمبری

که نفرین کند بر بت آذری

بگشتند، یکسر ز فرمان او

به هم بر شکستند پیمان او

(همان، ج ۶، ص ۸۶، ابیات ۹۱-۱۸۸۸)

در گرشاسبنامه، نیز در شرح احوالِ گرشاسب آمده است که او در شهری به بتخانه‌ای می‌رسد که بتی و داسی در مقابلِ آن بتخانه وجود داشته و کسانی که به زیارت بت می‌رفته‌اند با آن داس، سرِ خود را در مقابلِ بت قطع می‌کردند، به همین خاطر پس از نفرین بر آن بت از آن جا عبور می‌کند:

به شهری رسیدند خرم دگر	پر آرایش و زیب و خوبی و فر
ز بیرونش بتخانه‌ای پر نگار	بر او بی‌کران برده گوهر به کار
درختی در ایوانش تختی ز عاج	بتی در وی از زرّ با طوق و تاج...
... برون چون مه نو یکی داس بود	که تیزیش مانند الماس بود
کسی کاو شدی پیش آن بت شمن	فدا کردی از بهر او خویشان...
... سپهدار با ویژگان سپاه	به دیدار آن خانه شد هم ز راه...
... هم از کار آن داس بر خیره ماند	بر آن بت بنفرید و زانجا براند

(گرشاسبنامه، ص ۸۴-۱۸۳، ابیات ۱۸-۱)

۴- ب. کوس

کیخسرو زمانی که از کشته شدنِ فرود، مطلع می‌گردد، بر توس، که برخلاف دستور او عمل نموده و از راهی لشکر را می‌گذراند که قلعه‌ی فرود بر آن راه است: عصبانی و خشمگین شده، بر او و پیل و کوس نفرین می‌کند^۱:

بد آمد به گودرزیان بر، ز توس

که نفرین بر او باد و بر پیل و کوس!

(شاهنامه، ج ۴، ص ۷۹، ب ۱۶۴۰)

□ گفتنی است در کوش‌نامه، شاهی برای این موضوع پیدا نشد.

ج. حیوانات

در بین سه اثر بررسی شده، فقط در شاهنامه‌ی فردوسی یک مورد نفرین بر حیوانات دیده شد.

^۱ - گزارش کامل این جریان در بخش اول، ذیل عنوان «کیخسرو» آمده است.

پیل

در ماجرای خشم کیخسرو بر توس به علت کشته شدن فرود، نفرین کیخسرو، پیل را نیز شامل

می‌شود:

بد آمد به گودرزیان بر ز توس که نفرین بر او باد و بر پیل و کوس!

(شاهنامه، ج ۴، ص ۷۹، ب ۱۶۴۰)

د. دیو و اهریمن

در شاهنامه‌ی فردوسی دو مورد و در گرشاسبنامه‌ی اسدی طوسی، یک مورد دیده شد که به اهریمن

و دیو به عنوان نیرویی که بدی را برای آدمیان رقم می‌زند، نفرین شده است.

در ماجرای کشته شدن سیاوش، پیران ویسه زمانی به افراسیاب می‌رسد که سیاوش کشته شده و

افراسیاب دستور قتلِ فرنگیس بردار را نیز صادر کرده است؛ در این هنگام پیران برای بازداشتن افراسیاب از

کشتن دختِ خویش، اندیشه‌ی کشتن سیاوش و فرنگیس را، زاییده‌ی تلقین دیو و اهریمنی دانسته که

شایسته‌ی نفرین است:

فریبنده دیوی ز دوزخ بجست بیامد، دل شاه ازین سان بخست

بر آن اهرمن نیز نفرین سزد که پیچید رایت سوی راه بد

(همان، ج ۳، ص ۱۰۷، ابیات ۴۷ و ۲۳۴)

در داستان دوازده رخ نیز، زمانی که گیو قصد مبارزه‌ی تن به تن با پیران ویسه را دارد، اسب او در جا

مانده و تکان نمی‌خورد که این موضوع باعث خشم گیو شده و با زدن تازیانه‌ای به اسب به دیو و اهریمن

نفرین می‌کند:

چو آهنگ پیران سالار کرد که با وی به نیزه بجوید نبرد

فرو ماند اسپش هم ایدون به جای وز آنجا که بُد پیش ننهاده پای

یکی تازیانه بدان تیزرو بزد، خشم را نامبردار گو

بجوشید و بگشاد لب راز بند به نفرین دژخیم دیو نژند

(همان، ج ۵، ص ۱۱۸، ابیات ۲۰-۲۸۱۷)

در گرشاسبنامه هم، زمانی که گرشاسب، لوحی لاژوردی را در جزیره‌ی بند آب پیدا می‌کند و موفق به

خواندن آن می‌شود می‌بیند که بر لوح، نصایح طهمورث دیوبند، فرزند هوشنگ، نوشته شده و در قسمتی از

آن آمده که از اندیشه‌های اهریمنی و انجام کارهای اهریمنانه خودداری کن و هیچ‌گاه این کارها را انجام نده که بعد بر دیو نفرین نمایی:

شوی کار دیو بد آیین کنی
پس آنگاه بر دیو نفرین کنی

(گرشاسبنامه، ص ۱۷۹، ب ۶۵)

ه روز = خورشید

در شاهنامه و گرشاسبنامه، هر کدام یک مورد دیده شد که در آن به مفهوم روزی که اتفاقی خاص در آن بیفتد، نفرین شده است.

در شاهنامه، در داستان دوازده رخ، کیخسرو در پاسخ به نامه‌ی گودرز به او هشدار می‌دهد که مراقب باشد تا افراسیاب موفق به گذراندن لشکریانش از رود جیحون نشود که ایرانیان در خطر می‌افتند و در همین راستا به روزی که افراسیاب موفق به گذراندن سپاه از رود شود، نفرین می‌کند:

بر آن روز هرگز مبادا درود
که او بگذراند سپه را ز دور!
به ما بر، کند پیشدستی به جنگ
نبیند کس این روز تاریک و تنگ!

(شاهنامه، ج ۵، ص ۹۷، ابیات ۱۲ و ۲۳۱۱)

در گرشاسبنامه نیز، زمانی که گرشاسب از زمان مرگ خود مطلع می‌شود، تمامی خویش و پیوند را به دور خود جمع می‌کند و آنها را پند می‌دهد. حاضران در آن انجمن با گریه و زاری به روزی که او در میانشان نباشد و آنها بی‌وجود او شادی ببینند نفرین می‌کنند:

شد آن انجمن زار و گریان بر وی
برآمد غریبیدن های و هوی
همه زار گفتند هرگز مباد
که ما بی تو باشیم یک روز شاد

(گرشاسبنامه، ص ۴۰۲، ابیات ۴۸ و ۴۷)

در داستان سیاوش نیز، پس از بریده شدن سر سیاوش، شاعر گریزی هنرمندانه زده و ضمن گلایه از چرخ و روزگار تأثر، تأسف خود را از کشته شدن کسی چون سیاوش با نفرین به خورشید (و سرو) بیان می‌کند:

چو از شاه شد گاه و میدان تهی
مه خورشید بادا مه سرو سهی!

(شاهنامه، ج ۳، ص ۱۰۴، ب ۲۲۸۷)

در داستان اسفندیار که سرانجام پس از سختیهای فراوان در جامه‌ی بازرگانان به رویین‌دژ می‌رود و خواهران را پیدا می‌کند، باز هم فردوسی با گریزی هنرمندانه ضمن نفرین بر گشتاسب بر روزگاری این‌گونه هم نفرین می‌کند:

کسی را که دختر بود آبکش
پسر در غم و شاه در خواب خوش
پدر آسمان باد و مادر زمین
نخوانم بر این روزگار آفرین

(شاهنامه، ج ۶، ص ۱۳۲، ابیات ۸۳ و ۲۹۸۲)

و. داد- بیداد

در شاهنامه‌ی فردوسی، پس از این‌که فریدون ممالک تحت حکومت خود را بین سه پسرش -سلم و تور و ایرج- تقسیم می‌کند، سلم و تور که از این تقسیم ناراضی هستند با نوشتن نامه‌ای به پدر به عدل و داد او نفرین می‌کنند:

ایا دادگر شهریار زمین
بر این داد هرگز مباد آفرین

(همان، ج ۱، ص ۷۰، ب ۱۴۰۳)

در کوش‌نامه هم، زمانی که فریدون، کوش را اسیر کرده، او را به رعایت عدالت که پسند خداوند است سفارش می‌کند و در این بین به ظلم و بیداد نفرین می‌کند:

پسند جهان آفرین است داد
که بیداد هرگز به گیتی مباد

(کوش‌نامه، ص ۵۴۳، ب ۷۴۸۴)

ز. درخت

فقط در شاهنامه‌ی فردوسی یک مورد پیدا شد که فردوسی پس از قتل سیاوش از داستان گریز زده و به نشانه‌ی اعلام تأثر و تأسف خود را از این واقعه بر خورشید و سرو نفرین می‌گوید:

چو از شاه شد گاه و میدان تهی
مه خورشید بادا مه سرو سهی!

(شاهنامه، ج ۳، ص ۱۰۴، ب ۲۲۸۷)

ح. بخت و کوشش (کوشش = ضد بخت)

پشوتن هنگام زاری بر تن مجروح و خونین اسفندیار که با اصابت تیر چشمه‌پیش بر زمین افتاده، با ناله و گریه به تلاشها و کوششها و دلاوریهای او اشاره نمودن گاه بر این همه کوشش و بر بخت نفرین می‌کند:

کجا شد به رزم اندرون، ساز تو؟
کجا شد به بزم آن خوش آواز تو؟

چو کردی جهان را ز بدخواه پاک
کنون کامدت سودمندی به کار
که نفرین بر این تاج و این تخت باد!

نیامدت از پیل و از شیر باک
همی خاک بینمت پروردگار
بر این کوشش بیش و این بخت باد!

(شاهنامه، ج ۳، ص ۲۰۳، ابیات ۷۳-۴۶۷۰)

قسمت دوم: گیرندگان نفرین به صورت عام

در آثار حماسی مورد بررسی، آن گونه که ذکر شد، شواهد و نمونه‌هایی به دست آمد که گوینده‌ی نفرین، افرادی را به صورت عام و کلی مورد نفرین قرار داده و امری نکوهیده یا سرنوشتی اهریمنی را برای آنان، آرزو می‌نمایند. این افراد که به صورت کلی و عام مورد نفرین قرار می‌گیرند؛ ناشناس و نکره و شامل دسته‌های ذیل می‌باشند.

الف. بدسگالان

در سه اثر حماسی «شاهنامه، کوش‌نامه، گرشاسب‌نامه» نمونه‌های فراوانی وجود دارد که گویندگان، هنگام مخاطب قرار دادن فرد حاضر یا ذکر و یاد کرد فرد غایب، بداندیشان او را مورد نفرین قرار می‌دهند که به این موارد اشاره خواهد شد:

شاهنامه

نفرین به بداندیش و بدسگال و بدگمان در شاهنامه‌ی فردوسی نسبت به دو اثر دیگر، بسامد بالایی دارد که گویندگان، فرجامی ناگوار را بر جان و تن آنان طلب نموده‌اند.

(۱) نفرین بر بدسگالان

نمونه‌های نفرین بر بدسگالان در شاهنامه عبارتند از:

نفرین فریدون بر بدسگالان خود و منوچهر

زمانی که پس از قتل ایرج به دست برادرانش -سلم تور- فریدون از تولد منوچهر، آگاهی می‌یابد، به

دیدن نوه‌ی تازه بر دنیا چشم گشوده رفته و بر بدسگالان خود و منوچهر، نفرین می‌کند.

همی گفت «کاین روزُ فرخنده باد!

دل بدسگالان ما کنده باد!

(شاهنامه، ج ۱، ص ۸۰، ب ۶۵۵)

نفرین دایه بر بدسگالان سام

آن‌گاه که هیچ‌یک از اطرافیان سام جرأت نمی‌کند از به دنیا آمدن زال سپیدموی به او خبر می‌دهد، دایه‌ی شیرکردار به نزد سام رفته و پس از نفرین بر بدسگالان او، از تولد زال خبر می‌دهد:

یکی دایه بودش به کردار شیر

بر پهلوان اندر آمد، دلیر

که بر سام یل روز فرخنده باد

دل بدسگالان او کنده باد

(همان، ص ۱۰۰، ابیات ۷۹، ۲۱۷۸)

نفرین کاووس بر بدسگالان

در ماجرای نبرد رستم و سهراب، آن‌گاه که رستم در نبرد مقدماتی به هیچ طریقی نتوانسته بر سهراب جوان فایق آید در غروب اولین روز نبرد به نزد کاووس رفته و از ناتوان ماندن خود در تمامی تلاشهایش برای شکست دادن سهراب ناشناس سخن می‌گویند. کاوس به جهت تسکین و دلداری به رستم، پس از نفرین بر بدسگالان، می‌گوید من امشب در مقابل درگاه خداوند سر به خاک می‌نهم و پیروزی تو را طلب می‌کنم:

بدو گفت کاوس: یزدان پاک

دل بدسگالان اندر آرد به خاک

من امشب به پیش جهان‌آفرین

بمالم رخ خویشتن بر زمین

کند تازه این بار کام تو را

برآرد به خورشید نام تو را

(همان، ج ۲، ص ۱۴۴، ابیات ۷۵، ۳۰۷۳)

فرنگیس بر بدسگالان سیاوش

فرنگیس خطاب به سیاوش، برای هرکسی که نسبت به او بدسگالی کند، تباهی ابدی می‌طلبد:

ستم باد بر جان او ماه و سال

کجا بر تن تو شود بدسگال

(همان، ج ۳، ص ۷، ب ۲۰۸۷)

گیو به بدسگالان کیخسرو^۱

ز اسپ اندر آمد جهان‌دیده گیو

همی آفرین خواند بر شاه نیو

^۱ - از آن جایی که در فصل معرفی گویندگان نفرین؛ ماجرا و واقعه‌ی منجر به نفرین کردن را به تفصیل و مشروح، ذکر نموده‌ام، از این به بعد جهت رعایت اختصار و پرهیز از اطناب و زیاده‌گویی، از شرح واقعه خودداری نموده فقط ابیات در بردارنده‌ی موضوع و مصداق مورد بحث را ارائه می‌نمایم.

که: روز و شبان بر تو فرخنده باد

دل بدسگالان تو کنده باد

(شاهنامه، ج ۳، ص ۱۳۹، ابیات ۴۵ و ۳۱۴۴)

گیو در جای دیگر، در هنگام گفت‌وگو با فرنگیس به بدسگالان کیخسرو، نفرین می‌کند:

جهان پیش فرزند تو بنده باد

سر بدسگالانش افکنده باد

(همان، ص ۱۴۰، ب ۳۱۶۲)

نفرینهای کیخسرو بر بدسگالان

کیخسرو در هنگام گفت‌وگو و خطاب قرار دادن برخی از افراد، بدسگالان را نفرین می‌کند؛ از جمله:

خطاب به فرامرز

کیخسرو پس از سپردن حکومت هندوستان به فرامرز پسر رستم - و دادن پند و اندرزهایی به او، می‌گوید:

جهان آفرین از تو خشنود باد

دل بدسگالانت پر دود باد

(همان، ج ۴، ص ۲۵، ب ۳۴۴)

خطاب به کاوس

کیخسرو از دبیر خود می‌خواهد که نامه‌ای به کاوس بنویسد:

بزرگیش با کوه پیوسته باد

دل بدسگالان او خسته باد

(همان، ج ۵، ص ۱۹۵، ب ۲۶۵۸)

خطاب به گیو

کیخسرو، هنگام منشور دادن به گیو، بدسگالان او را نفرین می‌کند:

خداوند گیتی ورا یار باد

دل بدسگالانش پر خار باد

(همان، ص ۲۷۹، ب ۶۶۶۴)

نفرین رستم بر بدسگالان

رستم نیز از جمله‌ی پهلوانان شاهنامه است که در دو مورد به نفرین بدسگالان پرداخته؛ یک بار خطاب

به کیخسرو در داستان بیژن و منیژه و یک بار هم به گاه نصیحت اسفندیار برای راضی نمودن او به صلح:

خطاب به کیخسرو

ز تو دور باد آرز و خشم و نیاز

دل بدسگالت به گرم و گداز

(همان، ص ۳۳، ب ۷۸۸)

خطاب به اسفندیار

همه دشمنان از تو، پر بیم باد
دل بدسگالان به دو نیم باد

نفرین «هوم» بر بدسگالان کیخسرو

«هوم» عابد کوه‌نشین که افراسیاب را در هنگام پنهان شدن در دریای چی چست = چیچست دیده است، در گفت‌وگو با کاوس، کیخسرو را دعا و بدسگالان او را نفرین نموده و بعد ماجرای پنهان شدن افراسیاب و راه چگونه بیرون آوردن او را از آب شرح می‌دهد:

بر این شاه نو، روز فرخنده باد
دل بدسگالان او کنده باد

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۵۵، ب ۶۰۸۶)

نفرین هما بر بدسگالان خویش

همای چهارزاد به گاه نشستن بر تخت شاهی، می‌گوید:

که این تاج و این تخت فرخنده باد
دل بدسگالان ما کنده باد

(همان، ج ۶، ص ۲۳۶، ب ۵۴۳۰)

نفرین دارا به بدسگالان همای چهارزاد

دارا، پسر همای چهارزاد، خطاب به مادر خویش بر بدسگالان او نفرین می‌کند:
جهان آفرین از تو خشنود باد
دل بدسگالانت پر دود باد

(همان، ص ۲۴۸، ب ۵۷۲۱)

نفرین گازر و زرش به بدسگالان دارا

گازر و زرش او که داراب را بزرگ کرده‌اند، وقتی که او به پادشاهی می‌رسد؛ می‌گویند:
نشست کیی بر تو فرخنده باد
سر بدسگالان تو کنده باد

(همان، ص ۲۴۹، ب ۵۷۴۰)

نفرین «دهقان» به بدسگالان بهرام گور

در ماجرای دهقان و بهرام گور (که شرح آن در بخش گویندگانِ نفرین ذکر شده است) مردِ دهقان، ضمن ستایش و دعای بهرام، بدسگالانش را نفرین کرده و می‌گوید:

چو دهقان ورا دید بر پای خاست
بیامد خم آورد بالای راست

بدو گفت شب بر تو فرخنده باد

همه بدسگالان تو را بنده باد

(شاهنامه، ج ۷، ص ۲۷۲، ابیات ۷۵ و ۶۰۷۳)

کوش نامه

در کوش نامه، تنها در دو جایگاه، بدسگالان مورد نفرین قرار می گیرند؛ یک جا زمانی است که طیهور شاه ماچین، دلاوری و چابکی آبتین را در میدان می بیند و او را مورد تحسین و دعا قرار داده، بدسگالانش را نفرین می کند:

ز تو چشم بدخواه تو دور باد

دل بدسگال تو رنجور باد

(کوش نامه، ص ۳۳۳، ب ۳۴۷۳)

در دیگر جای، ایرانیانی که از ظلم و ستم ضحاک به تنگ آمده اند به فریدون پناه برده و ضمن ستایش و دعای او بر بدسگان نفرین می کنند:

جهان آفرین از تو خشنود باد

دل بدسگالت پر از دود باد

(همان، ص ۵۲۹، ب ۸۳۴۸)

گرشاسب نامه

در گرشاسب نامه، موردی از نفرین بدسگالان یافت نشد.

ب. بداندیشان، بداندیشگان

دیگر گروهی که به صورت نکره و عام مورد نفرین قرار می گیرند، بداندیشان هستند که نمونه ها و شواهد آن در سه اثر حماسی بررسی شده به قرار زیر است:

شاهنامه

مواردی که بداندیشان در شاهنامه به نفرین یاد می شوند، شامل موارد صفحه ی بعد است.

نفرین گشتاسب به بداندیشان اسفندیار

پدر که نقشه ی قتل پسر را به دست غیر در سر می پروراند، به ظاهر دوستدار او می نماید و ضمن دعای او بر بداندیشان نفرین می کند:

سلیح و سپاه و درم پیش توست

نژندی به جان بداندیش توست

(شاهنامه، ج ۶، ص ۱۵۱، ب ۳۴۳۰)

نفرین اسفندیار به بداندیشان:

تو را، هرچه خوردی، فزاینده باد!

بداندیشگان را گزاینده باد

(شاهنامه، ج ۶، ص ۱۸۰، ب ۴۱۲۹)

نفرین نامداران توران زمین به بداندیشان افراسیاب

در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، پس از کشته شدن شیده - برادر افراسیاب - به دست کیخسرو، شاه توران بسیار غمگین و خشمگین شده، سوگند می‌خورد که انتقام خون او را بگیرد و از بزرگان و نامداران توران زمین می‌خواهد او را در این راه یاری نمایند، آنها نیز ضمن تسلی دادن به افراسیاب و نفرین کردن بر بداندیشان، قول همراهی با او می‌دهند.

نفرین اورمزد نرسی به بداندیش مردم کشور

اورمزد - فرزند نرسی - هشتمین شاه ساسانی است که گاه بر تخت نشست، مردم کشور را دعا و بداندیشان را نفرین می‌کند:

بداندیش را جان ز تن کنده باد

شما راشب و روز فرخنده باد

(همان، ج ۷، ص ۱۷۰، ب ۳۶۷۲)

نفرین بهرام شاپور به بداندیش خود

بهرام - پسر شاپور - دوازدهمین پادشاه ساسانی است که عدل و داد را شعار خود نموده و در این راه ضمن یاری خواستن از پروردگار، بداندیشان خود را نفرین می‌کند:

بداندیش را دل پر دود باد!

ز ما ایزد پاک خشنود باد

(همان، ص ۲۰۲، ب ۴۴۰۰)

نفرین دختر چنگ زن دهقان به بداندیش بهرام گور

بهرام گور، چهاردهمین شاه ساسانی، ماجرای که در فصل گویندگان نفرین به تفصیل از آن سخن گفتیم، شبی را مهمان دهقان می‌گردد که دختری دارد چنگ‌نواز و خوش‌صدا که ساز بر گرفته و برای بهرام می‌خواند:

به دانش روان تو پرورده باد

همیشه بداندیشت آزرده باد

(همان، ص ۲۷۳، ب ۶۱۰۷)

نفرین فردوسی به بداندیش محمود

در فصل گویندگان نفرین ذکر شد که فردوسی در چندین مورد در حین داستانشانها گریز زده و نقل قولی و نظر و اندیشه‌ای از خود را جای می‌دهد که گاهی این اظهار نظر و نقل، شکل نفرین به خود می‌گیرد، از جمله:

دلش باد شادان و تاجش بلند به گردن، بداندیش او را کمند

(شاهنامه، ج ۶، ص ۲۱۳، ب ۴۹۲۶)

کوش‌نامه

□ در کوش‌نامه، موردی که بداندیش به نفرین یاد شود، پیدا نشد.

گرشاسب‌نامه

در گرشاسب‌نامه، تنها در یک مورد، بداندیش مورد نفرین قرار می‌گیرد، آن هم زمانی است که گرشاسب به دربار فریدون که تازه بر تخت شاهی نشسته است، فراخوانده شده در آن جا به خواست پادشاه، قدرت‌نمایی می‌نماید و باعث می‌شود تا فریدون به وجد آمده و به نشان تشویق او بر بداندیشانش، نفرین کند:

بدو گفت شاه ای یل پیل زور که چشم بداندیش تو باد کور

(گرشاسب‌نامه، ص ۲۹۷، ب ۹۱)

ج. بدگمان

بدگمان به صورت کلی و نکره، فقط در شاهنامه‌ی فردوسی، آن هم تنها یک بار، مورد نفرین قرار می‌گیرد و در کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه، نمونه‌ای از آن دیده نشد. در شاهنامه، اولین پادشاه زمین، کیومرث، پس از کشته شدن فرزندش سیامک به دست اهریمن، به فرمان سروش، برای نبرد با اهریمن آماده شده و با سر کردن به سوی آسمان، بدگمان را نفرین می‌کند. کی نامور سر سوی آسمان برآورد و بد خواست بر بدگمان

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۶، ب ۲۶۲)

د. بدخواه

دیگر گیرنده‌ی نفرین به شکل عام، کلی و ناشناس؛ بدخواه است که در شاهنامه و کوش‌نامه در چندین جایگاه، نمونه‌های آن را می‌توان به دست آورد، ولی در گرشاسب‌نامه، کاربردی ندارد.

شاهنامه

مواردی که در شاهنامه، مفهوم عام و نکره‌ی بدخواه، مورد نفرین قرار می‌گیرد عبارتند از: پیران ویسه و سیاوش با هم، به بدخواه افراسیاب نفرین می‌کنند:

همیشه تو را جاودان باد روز
به شادی و بدخواه را پشت کوز!

(شاهنامه، ج ۳، ص ۷۴، ب ۱۵۵۸)

بیژن در درون چاه با شنیدن خبر آمدن رستم، سر به آسمان نموده و می‌گوید:

ز هر غم توی بنده را دستگیر
تو زن بر دل و پشتِ بدخواه تیر

(همان، ج ۵، ص ۴۳، ب ۱۰۲۸)

در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، در مقابل کنگ‌دژ، افراسیاب قاصدی به نام «جهن» به سوی

خسرو می‌فرستد، جهن بر کیخسرو نماز برده، ضمن دعای او بر بدخواهش نفرین می‌کند:

بر و بوم ما بر تو فرخنده باد
دل و چشم بدخواه تو کنده باد

(همان، ص ۲۰۷، ب ۴۹۳۳)

کاوس نیز یک‌جا با دیدن کیخسرو، دعایی و نفرینی را برای او و بدخواهش طلب می‌کند:

روشن جهان بر تو
فرخنده باد
دل و جان بدخواه تو کنده باد

(همان، ص ۲۴۹، ب ۵۹۶۱)

شاپور ذوالاکتاف، نهمین شاه ساسانی، در هنگام گریختن از روم در راه به پالیزیان رسیده و از او

می‌پرسد که از ایران چه خبری دارد، مرد پالیزیان پاسخ می‌دهد:

چنین پاسخ داد کای کی منش
ز تو دور بادا بد بدکنش

به بدخواه ما باد چندان زیان
که از قیصر آمد به ایرانیان

(همان، ج ۷، ص ۱۸۲، ابیات ۶۳ و ۳۹۶۲)

آن‌گونه که در توضیحات فصل پیش گفته شد (و در ذیل عنوان بدانندیش در این فصل هم تکرار گردید) یکی از

شگردهای فردوسی، گریز از داستان و ارائه‌ی نظر و سخنی از خود است که این سخن و نظر، گاه شکل نفرین یا دعا به

خود می‌گیرد، در ذکر پادشاهی بهرام شاپور، دوازدهمین شاه ساسانی، در ستایش محمود غزنوی می‌گوید:

بزرگی و دانش و راه باد
وز او دستِ بدخواه کوتاه باد

(همان، ص ۲۰۳، ب ۴۴۲۹)

کوش نامه

در کوش نامه، در موارد ذیل، بدخواه مورد نفرین قرار می‌گیرد مهراج، شاه هند در نامه‌ای به ضحاک، بدخواه او را نفرین می‌کند:

هزار آفرین بر شهنشاہ باد از او دست بدخواه کوتاه باد^۱

(کوش نامه، ص ۱۹۳، ب ۸۱۸)

پدر کوش برای او پیغام فرستاده و از او می‌خواهد که با تدبیر خردمندانه‌ای، سالم و تندرست خود را به او برساند: تو باید که زی ما رسی تندرست تن دشمن و رای بدخواه سست

(همان، ص ۲۳۸، ب ۱۶۴۳)

سراینده‌ی کوش نامه در یک‌جا داستان را رها نموده و مطالبی را در عبرت گرفتن از کار جهان ذکر کرده و به مدح شاه و وزیر ممدوح خود گریز زده و بدخواه پادشاه را نفرین کرده و وزیر را با دغایی به دور از چشم بد طلب می‌کند:

از او جان و بدخواه رنجور باد وزین چشم بد، سال و مه دور باد

(همان، ص ۴۴۱، ب ۵۵۵۲)

ه دشمن

دیگر مفهوم عام، کلی و نکره‌ای که در مخاطبه‌های حضوری یا یاد کردنهای افراد غایب، مورد نفرین قرار می‌گیرد، دشمن می‌باشد.

نفرین بر دشمن، به مانند دیگر نفرینهایی که افراد و اشخاص کلی را در بر می‌گیرد، غالباً با یک دعا همراه می‌باشد، بدین شکل که گوینده خطاب یا یاد کردن از فرد غایبی، او را دعا نموده و دشمنش را نفرین می‌نماید: شواهد این مدعا در سه اثر حماسی مورد بررسی عبارتند از:

شاهنامه

فریبرز خطاب به گودرز، او را این‌گونه مخاطب قرار می‌دهد:

از ایشان تو را مزد بسیار باد سر بخت دشمن نگوئسار باد

(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۱۷، ب ۲۲۶۷)

^۱ - شباهت مصراع دوم این بیت با بیت شاهنامه که پیش از این ذکر شد؛ قابل توجه بوده و نشان از تأثیر فردوسی و شاهنامه بر حماسه‌سرایان دیگر دارد.

در جای دیگر نیز، فریبرز، دشمن کیخسرو را مورد نفرین قرار می‌دهد:

که سالار ما باد پیروزگر
همه دشمن شاه خسته جگر

(شاهنامه، ج ۵، ص ۱۳۱، ب ۳۱۲۵)

رستم خطاب به لشکر ایران، دعا و نفرین را توأم می‌نماید و آنان را به ادامه‌ی رزم فرا می‌خواند:

جهاندار پیروزگر یار باد!
سر بختِ دشمن نگونسار باد

ازین پس همه کینه باز آوریم
جهان را به ایران نیاز آوریم

(همان، ج ۴، ص ۱۲۵، ابیات ۶۰ و ۲۷۵۹)

رستم در یک‌جا نیز خطاب به اسفندیار، این شیوه را تکرار می‌نماید:

همه دشمنان از تو، پر بیم باد
دل بدسگالان به دو نیم باد

(همان، ج ۶، ص ۱۶۵، ب ۳۷۵۸)

در نبرد رستم و اسفندیار، زال پس از این که سیمرغ را فرا می‌خواند، رو به او نموده و دشمن را نفرین می‌کند:

بدو گفت سیمرغ: شاها چه بود
که آمد بر این سان نیازت به دود؟

چنین گفت که این بد به دشمن و رساد
که بر من رسید از بدِ بد نژاد

(همان، ص ۱۹۶، ب ۴۵۰۶/۴۵۰۷)

پشوتن، برادر اسفندیار، زمانی که رستم به وسیله‌ی سیمرغ درمان شده و به میدان رزم بازگشته است،

رو به اسفندیار نموده و می‌گوید:

پشوتن بدو گفت پر آبِ چشم
که با دشمنت باد تیمار و خشم

(همان، ص ۱۹۹، ب ۴۵۸۵)

کوش‌نامه

در کوش‌نامه نیز، نفرین به دشمن، بسامد بالایی داشته و شامل موارد ذیل است:

در مقدمه‌ی کتاب، شاعر در مدح پادشاه ممدوح خود، بعد از ستایش و دعای او زبان به نفرین دشمن

او گشوده و می‌گوید:

ز یزدان همی خواهمت روز و شب
به نفرین دشمن گشاده دو لب

(کوش‌نامه، ص ۱۵۸، ب ۲۲۶)

و در نفرینی دیگر دشمنانِ ممدوح را این‌گونه می‌خواهد:

هر آن کس که باشد به دل دشمنش چو شاه عرب باد بی‌سر تنش

(کوش‌نامه، ص ۱۵۱، ب ۲۱۴)

آبتین خطاب به کوش، دشمن او را نفرین می‌کند:

بر او آبتین آفرین کرد و گفت که با دشمن تو غمان باد جفت

(همان، ص ۲۳۹، ب ۱۶۵۴)

همچنین همان‌گونه که ذیل بدخواه توضیح داده شد، پدر کوش خطاب به او می‌گوید:

تو باید که زی ما رسی تندرست تن دشمن و رای بدخواه، سست

(همان، ص ۲۳۸، ب ۱۶۴۳)

در جای دیگر نیز، پدر کوش به او می‌گوید:

بدو گفت رای تو آباد باد دل دشمن از تو به فریاد باد

(همان، ص ۲۴۴، ب ۱۷۶۱)

کوش، پس از کشتن بهک، نامه‌ای به ضحاک نوشته و می‌گوید:

به دو نیمه او را فگندم به خاک ز سمّ سمندم تنش گشت چاک

همه دشمن شاه بادا چنین به فرّوی آباد روی زمین

(همان، ص ۳۲۵، ابیات ۱۸ و ۳۳۱۷)

قباد، سردار ایرانی، در نبرد بزرگی که با کوش دارد و نهایتاً بر او پیروز می‌شود برای تشویق لشکر

ایران به جنگ مردانه خطاب به آنان می‌گوید:

بکوشید و مردی نمایید، گفت که با دشمنان بختِ بد باد جفت

(همان، ص ۴۲۸، ب ۶۳۲۰)

زمانی هم که قباد در میدان نبرد، بر کوش پیروز گشته و او را با بند محکم بسته و به سوی سپاه ایران

می‌آید، لشکر ایران فریاد می‌زند:

چو پیروز برگشت سالار گو از ایران سپه پاک برخاست غو

که پیروز بادا فریدون به جنگ تن دشمنانش ز خون لاله رنگ

(همان، ص ۵۲۷، ابیات ۶۵، ۷۱۶۴)

گرشاسبنامه

در گرشاسبنامه، تنها در یک مورد، دشمن به طور عام و کلی مورد نفرین قرار گرفته است، آن هم در کلامِ مهراج و خطاب به گرشاسب:

به هر جنگ بخت تو پیروز باد شب دشمنان تو بی‌روز باد

(گرشاسبنامه، ص ۱۰۳، ب ۱۲۷)

و. موارد دیگر

به غیر از مواردی که ذکر شد، در سه اثر حماسی شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسبنامه نمونه‌های دیگری وجود دارد که فرد یا افرادی به صورت عام و ناشناس مورد نفرین قرار گرفته‌اند ولی بسامد بالایی ندارد و حداکثر یک یا دو بار به کار رفته‌اند. این موارد در آثار مذکور به شرح ذیل می‌باشند.

شاهنامه

نفرین به ستمگار

پس از شکست و فرار افراسیاب، کیخسرو نیایش‌کنان می‌گوید:

ز نیکی ستمگاره را دور دار ز بيمش همه ساله رنجور دار

(شاهنامه، ج ۵، ص ۱۹۴، ب ۲۶۳۷)

نفرین به هرکس که از اسفندیار یاد کند:

اسفندیار در روئین‌دژ برای این‌که شناخته نشود در نفرینی مصلحتی به خود و هرکس که از او یاد کند، می‌گوید:^۱

که اسفندیار از بنه خود مباد مه آن کس به گیتی کز او کرد یاد

(همان، ج ۶، ص ۱۳۱، ب ۲۹۷۰)

نفرین به هرکسی که قصد نبرد با اسفندیار داشته باشد.

رستم در آغاز داستان، برای اعلام حُسن نیت خود، خطاب به اسفندیار می‌گوید:

دژم بخت آن کس که با تو نبرد بجوید، ز تخت اندر آید به گرد

(همان، ص ۱۶۵، ب ۳۷۵۶)

^۱ - ماجرای این نفرین و چگونگی داستان در فصل گویندگان نفرین، کامل ذکر شده است.

نفرین به هرکسی که همدردی نکند:

افراسیاب پس از مرگ شیده و گریه و زاری و مویه‌ی فراوان خطاب به تورانیان می‌گوید:
مبادا بدان دیده در، آب شرم
که از درد ما نیست پر خون گرم

(شاهنامه، ج ۵، ص ۱۸۸، ب ۴۴۹۶)

نفرین به هرکسی که لهراسب را شاه بداند:

پس از آن‌که، کیخسرو و لهراسب را به شاهی برمی‌گزیند و این کار او باعث تعجب همگان می‌گردد
زال بر پای خاسته و می‌گوید:

سر بخت آن کس پر از خاک باد
دهان ورا خاک تریاک باد
که لهراسب را شاه خواند به داد
ز بیداد هرکس نگیریم یاد

(همان، ص ۲۸۱، ابیات ۰۸ و ۰۷ و ۶۷۰۷)

نفرین بر بدان

رستم بر سر چاه بیژن می‌گوید:
همی گفت چشم بدان کور باد!

بدین کار بیژن مرا زور باد!

(همان، ص ۴۴، ب ۱۰۴۵)

تاجداران

کیخسرو خطاب به رستم:
فلک زیر خم کمند تو باد

سر تاجداران به بند تو باد!

(همان، ج ۴، ص ۱۰۵، ب ۲۲۷۴)

ایرانیان

پیران ویسه در رزم کاموس کشانی: با دیدن لشکر چین که به یاری آنها آمده بودند، خطاب به هومان،
طرح حمله به ایران ویران نمودن آن در سر می‌پروراند و می‌گوید:

بر و بوم ایران نمانم به جای
که مه دست بادا از ایشان مه پای!

(همان، ص ۱۰۹، ب ۲۳۷۸)

بدکنش

اردشیر در نیایشی و راز و نیازی با یزدان می‌گوید:

تو کردی مرا ایمن از بدکنش که هرگز مبیناد نیکی تنش!

(شاهنامه، ج ۷، ص ۱۰۶، ب ۲۲۳۰)

هرکس از مرگ اسکندر شاد باشد:

مادر اسکندر بر جنازه‌ی او مویه کرده و می‌گوید:

روانم روان تو را بنده باد! دل هرکه ز این شاد شد کنده باد

(همان، ص ۹۰، ب ۱۸۶۸)

کوش‌نامه

در کوش‌نام نیز مواردی وجود دارد که افراد یا اشخاصی به صورت کلی و عام نفرین شده‌اند ولی از بسامد بالایی برخوردار نمی‌باشد، این موارد عبارتند از:

نفرین به لشکر

شاه چین از شکست لشکر خود در برابر ایرانیان، عصبانی گشته و خطاب به آنان می‌گوید:

بر آشفت و با لشکر خویش گفت که درد و غمان با شما باد جفت

(کوش‌نامه، ص ۲۲۶، ب ۱۳۹۵)

نفرین به نژادی که ادعای خدایی می‌کند:

شاعر در ذکر ماجرای ازدواج کوش با دختر وزیرش (به نام نوشان) و تولد فرزند زشت آنها که نام او را

کنعان می‌گذارند، می‌گوید که این کنعان، بعدها صاحب پسری می‌شود به نام نمرود که ادعای خدایی

می‌کند، آن‌گاه از داستان گریز زده و کسانی را که ادعای خدایی می‌نمایند نفرین می‌کند:

چنان تخمه اندر جهان خود مباد که نام خدایی به خود بر نهاد

(همان، ص ۴۰۶، ب ۴۸۱۴)

بدان

ایرانیان که از ستمکاری ضحاک به تنگ آمده و به نزد فریدون گریخته‌اند خطاب به او می‌گویند:

همه ساله بخت تو همراه باد زبانِ بدان از تو کوتاه باد

(همان، ص ۵۹۱، ب ۸۳۴۲)

هر آن کس که گوهر خویش را نشناسد:

زمانی که کوش ادعای خدایی می‌نماید، شاعر از داستان گریز زده و می‌گوید:

پر از خاک بادا مر او را دهن
که نشناسد او گوهر خویشتن

(کوش‌نامه، ص ۶۶۳، ب ۹۶۹۰)

گرشاسب‌نامه

مواردی عام و کلی مورد نفرین در گرشاسب‌نامه، بسیار اندک بوده و تمامی نمونه‌هایی یافت شده به چهار مورد ختم می‌شود که دو نمونه از آنها، ذیل بداندیش و دشمن ذکر گردید و دو نمونه‌ی دیگر عبارت است از:

نفرین بر دختر به صورت عام

شاه زابل وقتی که باخبر می‌شود و دخترش دل به جمشید شاه ایران داده و خواهان ازدواج با اوست، برآشفته و عصبانی و بسیار خشمگین به نزد دختر آمده و او را سرزنش می‌نماید و از قول دانایان، داشتن دختر را ننگ دانسته و بر دختر نفرین می‌کند:

چنین گفت دانا که دختر مباد
چو باشد به جز خاکش افسر مباد

(گرشاسب‌نامه، ص ۶۰، ب ۱۶)

نفرین به هر کسی که غم و رنج گرشاسب را آرزو می‌کند.

مهراج شاه در مجلس بزم خطاب به گرشاسب می‌گوید:

هر آنکش غم و رنج تو آرزوست
چنان باد بیچاره کاکنون بهوست

(همان، ص ۱۲۱، ب ۷۵)

دانشگاه آزاد اسلامی

بخش سوم: خواسته و تقاضای نفرین کننده

از نکات قابل توجه در بحث نفرین، جدا از شناخت گوینده و گیرنده، پی بردن و آشنایی با نکات مورد درخواست گوینده در قالب جمله‌ی نفرینی است. به عبارت دیگر با توجه به این که، نفرین نوعی درخواست و آرزوست برای فرد یا افرادی (و حتی برای خود) در این فصل قصد بر این است که در راستای آشنایی بیشتر و کامل تر با ویژگیهای نفرین در آثار حماسی، درخواست و آرزوی نفرین کننده را به شکلی منظم و در قالب تقسیم بندی مشخصی که بتوان آنها را در یک زیر مجموعه قرار داد، ارائه شود.

به همین خاطر، پس از استخراج شواهد و نمونه‌ها نفرین و چندین بار مطالعه و دقت در ساختار در خواستها و آرزوهای گویندگان نفرین، این خواسته‌ها را به دو بخش کلی تقسیم نمودیم، شامل:

الف- آرزوی مرگ و درخواست عقوبت اخروی

ب- آرزوی رنج، سختی و تباهی دنیوی

در هر بخش نیز، جملات کنایی یا استعاری که ناظر بر موضوع مورد نظر بوده، به طور کامل معرفی گردیده است. به جهت آشنایی با ویژگیهای فکری شاعران و شخصیت‌های داستانهای ساخته و پرداخته‌ی آنان، هریک از سه اثر حماسی شاهنامه، کوش نامه و گرشاسبنامه را به طور مستقل مورد بررسی قرار داده و نکات مورد نظر در هر کدام از آثار به صورت جداگانه، ارائه نموده شده که عبارتند از:

الف. آرزوی مرگ و درخواست عقوبت اخروی

۱) در شاهنامه‌ی فردوسی:

در شاهنامه، گویندگان نفرین در بسیاری از موارد، مرگ یا عقوبت اخروی را برای فرد یا افرادی، درخواست و آرزو نموده‌اند این درخواست و آرزو یا به صورت جمله‌ی مستقیم و در معنای حقیقی به کار رفته و یا در قالب عباراتی کنایی و استعاری که در بردارنده‌ی آرزوی مرگ و عقوبت آن جهانی است، ذکر گردیده است.

مواردی که گوینده برای دیگران آرزوی مرگ نموده و شکل و ساختار عبارات در بردارنده‌ی این

آرزوست، عبارتند از:

تن او از جان تهی باد

رستم بعد از شناخت سهراب، برای خود آرزوی مرگ می کند.

که دادت ز دستان و سام آگهی؟

که بادا تنِ رستم از جان تهی

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۴۹، ب ۳۱۹۴)

سر دشمنان بریده باد

گیو خطاب به کیخسرو:

سر دشمنانِ تو بادا به گاز

بریده چنانچون سرانِ گراز

(همان، ج ۵، ص ۲۳، ب ۵۲)

درخواست مرگ برای خود = کاش می مردم

سیاوش در نامه‌ای که به کاوس می نویسد:

نزادی مرا کاشکی مادرم

وگر زاد، مرگ آمدی بر سرم

(همان، ج ۳، ص ۵۳، ب ۱۰۳۴)

بر دل و پشتِ بدخواه، تیر فرود آید

بیژن پس از آگاه شدن از آمدن رستم، درون چاه نیایش کنان در قالب عبارت کنایی، مرگِ بدخواه را

آرزو می کند.

ز هر غم توی بنده را دستگیر

تو زن بر دل و پشتِ بدخواه تیر

(همان، ج ۵، ص ۴۳، ب ۱۰۲۸)

گشته باد

فرزندان ارجاسب، پس از کشته شدن پدر به دست اسفندیار و دیدن سرِ بریده‌ی او می گویند:

که کشتت؟ که بر دشتِ کین کشته باد! بر او جاودان، روز برگشته باد!

(همان، ج ۶، ص ۱۳۸، ب ۳۱۳۴)

آرزوی مرگ با تعبیر، مباد

پشوتن بر پیکر خونین اسفندیار، مویه کرده و آرزوی مرگ گشتاسپ و جاماسپ و از بین رفتن تاج و

تخت و سپاه می نماید:

مه گشتاسب و جاماسب و آن بارگاه

که مه تاج بادا، مه تخت و سپاه!

(همان، ص ۲۰۳، ب ۴۶۷۶)

روی گیتی از او تهی شود

کیخسرو زمانی که افراسیاب ناپدید شده، گسته‌م نوذر را به چین و مکران زمین می‌فرستد و می‌گوید از افراسیاب کسب خبر کن، بدان امید که او مرده باشد:

همی جوی ز افراسیاب آگهی مگر ز او شود روی گیتی تهی

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۴۷، ب ۵۹۱۷)

به رفتن، پی اخترت گرم باشد

با رسیدن جنازه‌ی اسفندیار به دربار، بزرگان ایران خشمگین شده و آرزوی مرگ گشتاسب را در قالب عبارت کنایی بیان می‌کنند:

سرت را ز تاج کیان شرم باد به رفتن، پی اخترت گرم باد!

(همان، ج ۶، ص ۲۰۸، ب ۴۷۹۹)

دل او (یا آنها) کنده باشد!

جان او (یا آنها) کنده باشد!

سر او (یا آنها) کنده باشد!

ترکیب کنایی «کنده شدن دل یا جان یا سر، در معنای جدا شدن دل و جان و سر یا بریده شدن دل و جان و سر، در معنا و مفهوم مرگ به کار رفته است که در شاهنامه در بسیاری از موارد این آرزو برای فرد یا افرادی اعم از دشمنان، بدسگالان و... در قالب نفرین درخواست شده است.» از جمله:

فریدون به گاه زاده شدن منوچهر

همی گفت: کاین روز فرخنده باد دل بدسگالان ما کنده باد

(همان، ج ۱، ص ۸۰، ب ۱۶۵۵)

دایه خطاب به سام به گاه تولد زال

که بر سام یل روز فرخنده باد دل بدسگالان او کنده باد

(همان، ص ۱۰۰، ب ۲۱۷۹)

جهن -قاصد افراسیاب- خطاب به کیخسرو:

بر و بوم ما بر تو فرخنده باد دل و چشم بدخواه تو کنده باد

(همان، ج ۵، ص ۲۰۷، ب ۴۹۳۳)

هوم -عابد کوه‌نشین- خطاب به کاوس، در بابِ کیخسرو:

بر این شاهِ نو، روز فرخنده باد
دل بدسگالان او کنده باد

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۵۵، ب ۶۰۸۶)

کاوس خطاب به کیخسرو:

روشن جهان بر تو فرخنده باد
دل و جان بدخواه تو کنده باد!

(همان، ص ۲۴۹، ب ۵۹۶۱)

زن گازر و گازر، خطاب به داراب:

نشستِ کیی بر تو فرخنده باد
سر بدسگالان تو کنده باد

(همان، ج ۶، ص ۲۴۹، ب ۵۷۴۰)

اورمزد نرسی خطاب به مردم کشورش:

شما را شب و روز فرخنده باد!
بداندیش را جان ز تن کنده باد!

(همان، ج ۷، ص ۱۷۰، ب ۳۶۷۲)

از بین رفتن نژاد کسی، یا از بین رفتن تخم او:

آرزوی از بین رفتن نژاد کسی، کنایه از آرزوی مرگ اوست که گاهی با تعبیر کنایی «تخم او به گیتی مباد» نیز بیان شده و گوینده خواستار مرگ و نابودی فرد و نژاد او گشته است.

رستم خطاب به گروهی زره:

گروهی زره، وآنکه از وی بزاد
نژادی که هرگز مباد آن نژاد

(همان، ج ۴، ص ۱۴۱، ب ۳۱۶۰)

افراسیاب د رسوگ پیران ویسه:

مگر کین آن نامدارانِ من
دلیرانِ خنجرگزارانِ من

بخواهم ز کیخسرو شوم زاد
که تخم سیاوش به گیتی مباد

(همان، ج ۵، ص ۱۷۰، ابیات ۴۲ و ۴۰۴۱)

زال به هنگام قتل و غارت زابل به دست بهمن:

مبیناد چشم کس این روزگار
زمین باد بی تخم اسفندیار

(همان، ج ۶، ص ۲۳۴، ب ۵۳۹۱)

بیژن پس از کشتن هومان، به نفرینی اعلام می‌کند که به کین سیاوش این کار را کرده و آرزو می‌کند که پس از مرگ روان هومان، بنده‌ی روان سیاوش گشته و تنش را شیران بدرند:

روانش روانِ ورا بنده باد! به چنگال شیران تنش کنده باد

(شاهنامه، ج ۵، ص ۸۸، ب ۲۰۹۷)

میانت به خنجر بریده باد تنت پر خون بر خاک بیفتاد

زمین بسترت باشد و گور پیراهنت

در عبارات کنایی فوق، گرگسار خطاب به اسفندیار -در خوان هفتم- مرگ او را آرزو کرده است:

همه اختر بد به جان تو باد بریده به خنجر میان تو باد!

به خاک اندر افکنده پر خون تنت زمین بستر و گور پیراهنت

(همان، ج ۶، ص ۱۲۶، ابیات ۴۷ و ۲۸۴۶)

دل آنها به دو نیم باد

رستم خطاب به اسفندیار، مرگِ بدسگالان او را می‌طلبد:

همه دشمنان از تو پر بیم باد دل بدسگالان به دو نیم باد

(همان، ص ۱۶۵، ب ۳۷۵۸)

استخوان اندر تنم خرد باد

مرد گوهرفروش که بهرام شاه را شناخته و بسان هم‌رتبه‌ای با او رفتار نموده بود، زمانی که می‌داند او شاه ایران بوده است آرزوی مرگ خود می‌نماید:

به سانِ همالان نشستم به خوان که اندر تنم خرد باد استخوان

(همان، ج ۷، ص ۲۷۶، ب ۶۱۸۴)

او را در تن نه مغز باشد و نه پوست

کنایه‌ای دیگر از آرزوی مرگ برای کسی است که از زبان پیرمرد خارکن، خطاب به بهرام گور دربارهی فرشیدورد خواسته شده است:

زمین پر ز آگنده دینار اوست که مه مغز بادش به تن در، مه پوست

(همان، ص ۲۸۱، ب ۶۲۸۸)

خاک، تریاکِ دهان او باد!

خاک، مایه‌ی خاموشی است و اگر در دهان کسی ریخته شود، خفه خواهد شد و توان سخن گفتن نخواهد داشت، بدین خاطر، زال در اعتراض به کیخسرو که لهراسب را شاهِ جانشین خود معرفی می‌کند، می‌گوید هرکس لهراسب را شاه می‌خواند، بمیرد تا توان سخن گفتن نداشته باشد:

سر بخت آن کس پر از خاک باد دهان ورا خاک تریاک باد
که لهراسب را شاه خواند به داد ز بیداد هرکس نگیریم یاد

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۸۱، ابیات ۷ و ۶۷۰۶)

نام او کم باد یا نام او از جمعی و جایی کم باد:

ترکیب کنایی «کم شدن نام کسی از جمعی» یا «کم شدن نام کسی» در ساختار آرزویی نفرینی می‌گردد که مفهوم و معنای مرگ را بیان می‌کند.

موارد کاربرد این‌گونه نفرین در شاهنامه، عبارتند از:

کیخسرو خطاب به توس

به دشنام بگشاد لب شهریار بر آن انجمن ترس را کرد خوار
وز آن پس بدو گفت: کای بدنشان که کم باد نامت ز گردنکشان!

(همان، ج ۴، ص ۶۱، ابیات ۲۰ و ۱۲۱۹)

اسفندیار خطاب به رستم

خروشید چون روی رستم بدید که! نام تو باد از جهان ناپدید

(همان، ج ۶، ص ۱۹۹، ب ۴۵۹۰)

رستم خطاب به سهراب: خود را نفرین می‌کند:

بپرسید از آن پس که آمد به هوش بدو گفت با ناله و با خروش
که اکنون چه داری ز رستم نشان؟ که کم باد نامش ز گردنکشان

(همان، ج ۲، ص ۱۴۹، ابیات ۹۴ و ۳۱۹۳)

لشکر روم خطاب به شاپور، قیصر را نفرین می‌کنند:

همه لشکر روم گرد آمدند ز قیصر همی داستانها زدند

که ما را چنو نیز مهتر مباد!

به روم اندرون، نام قیصر مباد!

(شاهنامه، ج ۷، ص ۱۹۰، ابیات ۶۰ و ۴۱۵۹)

کم شدن کسی از میان جمعیت:

هومان، خطاب به گیو، گودرز را نفرین می‌کند:

چنین گفت با گیو بیدار بخت

چو بشنید هومان، برآشفت سخت

که کم باد گودرز گشوادگان!

که ای گم شده بختِ آزادگان

(همان، ج ۴، ص ۸۷، ابیات ۳۹ و ۱۸۳۸)

۲) آرزوی مرگ و عقوبت اخروی در کوش‌نامه

در نفرینهای جاری شده بر زبان شخصیت‌های داستانی کوش‌نامه، آرزوی مرگ برای مخاطب یا فرد

غایب از طلبهای رایج و پر کاربرد می‌باشد.

در این اثر نیز، همچون شاهنامه، در خواست مرگ یا به صورت مستقیم و یا در قالب جملات کنایی،

بیان شده است که عبارتند از:

تن او بی‌سر باد

شاعر در مقدمه‌ی کتاب در مدح پادشاه ممدوح خود، دشمنان او را مُرده می‌خواهد:

چو شاه عرب باد بی‌سر تنش

هر آن کس که باشد به دل دشمنش

(کوش‌نامه، ص ۱۵۷، ب ۲۱۴)

سواری نبندد میان

ترکیب کنایی «حتّی یک سوار از میان دشمن، میان نبستن» تعبیری است کنایی که آبتین با این

تعبیر خطاب به پهلوانان، سپاه خودش آرزوی مرگ تمامی سربازان سوارکار دشمن را می‌طلبد:

از این پس سواری نبندد میان

امیدم چنان است کز چینیان

(همان، ص ۲۵۵، ب ۱۹۶۷)

نژادی چو او به گیتی مباد

آبتین در نامه‌ای خطاب به بهک شاه، ضحاک را بدنژاد خوانده و آرزوی مرگ و قطع نسل او را می‌نماید:

که چون او نژادی به گیتی مباد!

بگو تا نهان باشد از بدنژاد

(همان، ص ۲۶۰، ب ۲۰۵۷)

کارن در نامه‌ای به فریدون با دیوزاد خواندنِ ضحاک، آرزوی مرگ او و از بین رفتن نام و نژادش

می‌نماید:

یکی بهره آید بدین نیکخواه

چنین دارم امید کز فرّ شاه

که نام و نژادش به گیتی مباد

کند پاک چین از بد دیوزاد

در یک مورد نیز شاعر آرزوی مرگ و از بین رفتن نژاد مدعیان خدایی را در قالب جمله‌ی نفرینی بیان

می‌کند:

که نام خدایی به خود برنهاد

چنان تخمه اندر جهان خود مباد

(کوش‌نامه، ص ۴۰۶، ب ۴۸۱۴)

فریدون نیز در نامه‌ای که به کارم می‌نویسد از او می‌خواهد به نستوه شیروی یاری رساند بدان امید که

نژاد ضحاک از میان برود:

به ساز و سلیح و به مردان رنج

چو آنجا رسد یاوری ده به گنج

برآرد که آن تخمه هرگز مباد!

مگر بیخ آن بد رگ دیوزاد

(همان، ص ۴۵۳، ابیات ۷۱ و ۵۷۷۰)

در جای دیگری هم، فریدون خطاب به قارن، کوش را نفرین می‌کند:

ز تخمی است کآن تخم هرگز مباد

فریدون بدو گفت کاین دیوزاد

(همان، ص ۵۸۳، ب ۸۱۹۰)

جوی از خون راندن

تن آنها دو نیمه شود، تن آنها در زیر سمّ اسبان، چاک شود.

کوش‌نامه‌ای به ضحاک می‌نویسد و اعلام می‌کند که در نزدیک تبت به شاهِ ماچین رسیدم و از خونِ

دلیرانِ او، جوی بر زمین راندم و او را با تیغ به دو نیمه کردم و تنش به زیر سمّ اسبم، چاک شد. آن‌گاه در

قالب جمله‌ی نفرینی آرزو می‌کند که تمامی دشمنان ضحاک شاه بدین عاقبت گرفتار آیند:

براندم ز خون دلیرانش جوی

به نزدیک تبت رسیدم بدوی

ز سمّ سمندم تنش گشت چاک

به دو نیمه او را فگندم به خاک

به فرّوی آباد روی زمین

همه دشمن شاه بادا چنین

(همان، ص ۳۲۵، ابیات ۱۸-۳۳۱۶)

کم شدن یا گم شدن کسی (کسانی) یا یاد و نام او (آنها)، تهی گشتن جایی از کسی:
در کوش‌نامه، همچون شاهنامه گوینده در قالب نفرین و در تعبیر کنایی، خواستار گم شدن فردی یا کم شدن نام او از جمعی و یا کم شدن او از مکانی می‌گردد که می‌توان آنها را آرزوی مرگ برای آن فرد، تعبیر کرد. این موارد عبارتند از:

قباد خطاب به پهلوانان لشکر آرزوی مرگ دارای چین می‌کند:

امیدم چنان است از کردگار که یاری دهد تا برآرم دمار

ازین دیو دیدار دارای چین که گم باد نامش به روی زمین

(کوش‌نامه، ص ۴۷۶، ابیات ۰۷ و ۶۲۰۶)

قارن خطاب به دارای چین

چو دید آن ستیزه ز دارای چین بدو گفت گم بادی از پشت زین

(همان، ص ۵۲۰، ب ۷۰۲۶)

گفته‌ی سپاهیان کوش و سپاه قراطوس، پس از کشته شدن قراطوس در مجلس بزم به دست کوش:

همی هرکسی گفت ازین دو سپاه که این دیو گم باد از تخت و گاه

(همان، ص ۵۶۷، ب ۷۹۲۱)

فریدون در نامه‌ای به کوش می‌نویسد:

که مهرج دارای هندوستان که گم باد از آن مرز جادوستان

ز فرمان و پیمان ما سر بتافت ز هندوستان سوی ایران شتافت

(همان، ص ۵۸۶، ابیات ۵۰ و ۸۲۴۹)

فریدون در جای دیگر، مرگ کوش را این‌گونه آرزو می‌کند:

بدان بدکنش بر مباد آفرین تهی باد از آن دیو روی زمین

(همان، ص ۵۹۱، ب ۸۴۶۷)

قباد خطاب به کوش، مرگ او را با تعبیر کنایی «تخت از او تهی باد» آرزو می‌کند:

بماناد تخت تو از تو تهی مبادی تو با شادی و فرهی

(همان، ص ۴۷۴، ب ۶۱۶۰)

تن آنها از خون لاله رنگ باد (= در معنای مرگ)

دیگر تعبیر کنایی در معنای مرگ می‌باشد که به گاه پیروزی قباد بر کوش، سپاهیان ایرانی با فریاد بلند، آرزو می‌نمایند:

چو پیروز برگشت سالارگو
از ایران سپه پاک برخاست غو
که پیروز بادا فریدون به جنگ
تن دشمنانش ز خون لاله رنگ

(کوش‌نامه، ص ۵۲۷، ب ۷۱۶۵)

۳) آرزوی مرگ و عقوبت اخروی در گرشاسب‌نامه

با توجه به تعداد موارد اندک نفرین در گرشاسب‌نامه، آمار نفرینهای خواستار مرگ نیز محدود به یک مورد می‌شود که عبارت است از:

خاک، افسر او باد!

شاه زابل، خطاب به دختر خویش، مرگ دختر را آرزوی دانایان می‌داند:

چنین گفت دانا که دختر مباد
چو باشد به خز خاکش افسر مباد

(همان، ص ۶۰، ب ۱۶)

ب. آرزوی رنج، سختی و تباهی دنیوی

در بسیاری از نمونه‌ها و شواهد نفرین در آثار حماسی مورد بحث، گوینده مرگ فردی را درخواست نکرده، آرزوی تباهی و رنج دنیوی را برای کسی بر زبان جاری می‌کند که در این مبحث، این خواسته‌ها را در آثار مذکور ارائه نموده‌ایم.

۱. در شاهنامه‌ی فردوسی

این‌گونه نفرینها را در شاهنامه می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

الف- نفرینهایی که درد جسمانی و نقصی در تن و بدن را آرزو می‌کند.

ب- نفرینهایی که خواری و بدبختی و زبونی و... را آرزو می‌کند.

الف. نفرینهایی که درد جسمانی و نقصی در بدن را شامل می‌شود:

دست و پای آنها مباد

پیران ویسه: نقص عضو ایرانیان را آرزو می‌کند.

بر و بوم ایران نمانم به جای

که مه دست بادا ازیشان مه پای

(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۰۹، ب ۲۳۷۸)

چشم آنها کور باد

رستم، کوری بدان را می طلبد:

بدین کار بیژن مرا زور باد

همی گفت: چشم بدان کور باد

(همان، ج ۵، ص ۴۴، ب ۱۰۴۵)

دردِ تنش باد (= تن دردمند)

اردشیر در نامه‌ای به نیا، تن دردمند را برای اردشیر آرزو می‌کند.

پر از غم دل و سر پر از کیمیا

یکی نامه بنوشت نزد نیا

که درد تنش باد و رنج روان

که ما را چه پیش آمد از اردوان

(همان، ج ۷، ص ۱۰۰، ابیات ۹۰ و ۲۰۸۹)

تن آنها نیکی مبیناد

اردشیر همچنین در نیایشی خطاب با یزدان می‌گوید:

به یزدان چنین گفت کای دستگیر

وزین سو به دریا رسید اردشیر

که هرگز مبیناد نیکی تنش

تو کردی مرا ایمن از بدکنش

(همان، ص ۱۰۶، ابیات ۳۱ و ۲۲۳۰)

ب. نفرینهایی که خواری، بدبختی، زبونی و... را در این دنیا آرزو می‌کند:

این‌گونه نفرینها از نفرینهای آرزوکننده‌ی درد جسمانی جدا شده است تا بتوان نفرینهای دنیوی را در

طبقه‌های خاصی دسته‌بندی کرد:

مواردی که گوینده در نفرین خود، تباهی و خواری در دنیا را برای فرد یا افرادی، آرزو نموده است،

عبارتند از:

نفرین بر بخت

در نمونه‌های به دست آمده، نفرینهایی دیده می‌شود که گوینده، خواستار برگشتن بخت از کسانی

می‌گردد از جمله:

سر بختِ او (آنان) نگوئسار باد.

فریبرز خطاب به گودرز

از ایشان تو را مزد بسیار باد

سر بخت دشمن نگونسار باد

(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۱۷، ب ۲۵۶۷)

رستم خطاب به پهلوانان ایران

جهاندار پیروز گر یار باد!

سر بخت دشمن نگونسار باد

(همان، ص ۱۲۵، ب ۲۷۵۹)

بخت او دژم باد

رستم خطاب به اسفندیار:

دژم بخت آن کس که با تو نبرد

بجوید، ز تخت اندر آید به گرد!

(همان، ج ۶، ص ۱۶۵، ب ۳۷۵۶)

چشمت بخت را نبیند

پشوتن خطاب به گشتاسب:

پسر را به خون دادی از بهر تخت

که مَه تخت بیناد چشمت، مَه بخت!

(همان، ص ۲۰۹، ب ۴۸۲۳)

آرزوی غم و از دست دادن شادی

در پاره‌ای از نمونه‌های استخراج شده، گوینده‌ی نفرین، آرزوی استیلا‌ی غم و اندوه بر جان و روح فرد یا افرادی را نموده و یا خواستار شادی ندیدن آنان گردیده است، که عبارتند از:

دل آنها گرفتار اندوه و غم باد

رستم خطاب به کیخسرو آرزو می‌کند که دل بدسگالان او گرفتار گُرم (= اندوه و دلتنگی) و گداز

(سوزش و رنج) باشد:

دل بدسگالات به گُرم و گداز

ز تو دور باد آرز و خشم و نیاز

(همان، ج ۵، ص ۳۳، ب ۷۸۸)

هرگز شادی به خواب نبیند: یعنی حتی در خواب هم رنگ شادی را نبیند.

کیخسرو خطاب به ایرانیان از تباه‌کاریهای افراسیاب سخن می‌گوید و آرزو می‌کند که او هرگز شادی را به خود نبیند حتی در خواب و رویا:

به نودر چه آمد از افراسیاب که هرگز مبیناد شادی به خواب

(شاهنامه، ج ۵، ص ۱۸۱، ب ۴۳۲۱)

کام مبینند

رستم خطاب به پیران ویسه می‌گوید اگر کسانی که نامشان را می‌برم تسلیم می‌کنید از جنگ

چشم‌پوشی می‌نماییم:

به تو برشمارم کنون نامشان که مه نامشان باد و مه کامشان

(همان، ج ۴، ص ۱۴۲، ب ۳۱۵۷)

اسفندیار هنگام وصیت به رستم و سپردن بهمن به او از جاماسب و پیش‌بینی او یاد کرده، او را نفرین

می‌کند:

چنین گفت جاماسب گم بوده نام که هرگز به گیتی مبیناد کام

(همان، ج ۶، ص ۲۰۵، ب ۴۷۲۵)

دل پر خار بودن

پر خار بودن دل، کنایه از غمین بودن دل است که کیخسرو برای بدسگالان گیو می‌طلبید:

خداوند گیتی ورا یار باد دل بدسگالانش پر خار باد

(همان، ج ۵، ص ۲۷۹، ب ۶۶۶۴)

به هیچ آرزو کام و دستش مباد

بزرگان ایرانی، در جنگ کیخسرو با شیده، آن کسی را که باعث شده او بر کین کمر ببندد، نفرین

کرده و می‌گویند:

خروشی برآمد که ای شهریار به آهن تن خویش رنجه مدار

شهان را همه تخت بر وی نشست که بر کین بر میان تو بست؟

که جز خاک تیره نشستش مباد به هیچ آرزو، کام و دستش مباد

(همان، ص ۱۸۴، ابیات ۹۳-۴۳۹۱)

پر دود بودن دل

شاپور ساسانی، به هنگام تخت نشستن:

ز ما ایزد پاک خشنود باد بداندیش را دل پر از دود باد!

(شاهنامه، ج ۷، ص ۲۰۲، ب ۴۴۰۱)

از دست دادن تاج و تخت و بزرگی و جاه

از دیگر جلوه‌های نفرین و آرزوی عقوبت دنیوی، درخواستِ از دست دادن جاه و مقام و بزرگی است

که به اشکال ذیل بیان شده است:

مهراب کابلی زمانی که از ماجرای دخترش رودابه با زال آگاهی می‌یابد، او را نکوهش کرده و می‌گوید:

بدو گفت: کای شسته مغز از خرد ز بر گوهران این کی اندر خورد

که با اهرمن جفت گردد پری! که مه تاج بادت، مه انگشتری!

(همان، ج ۱، ص ۱۲۹، ابیات ۷۵ و ۲۹۷۴)

اسفندیار خطاب به خواهران، گشتاسب را نفرین می‌کند:

مه گشتاسب آن شاه بیدادگر مبیناد چون او کلاه و کمر

(همان، ج ۶، ص ۱۳۱، ب ۲۹۷۱)

رستم نیز خطاب به اسفندیار آرزو می‌کند آن کسی که نبرد او را خواستار است از تخت به خاک اندر

آید:

دژم بخت آن کس که با تو نبرد بجوید، ز تخت اندر آید به گرد

(همان، ص ۱۶۵، ب ۳۷۵۶)

پشوتن نیز به نفرینی آرزو می‌کند که گشتاسب، تخت را به چشم نبیند:

پسر را به خون دادی از بهر تخت که مه تخت بیناد چشمت مه بخت

(همان، ص ۲۰۹، ب ۴۸۲۳)

رستم خطاب به نابردارش شغاد دلداری داده و می‌گوید از شاه کابل میندیش:

از او نیز مندیش و از کشورش که مه کشورش باد و مه افسرش

(همان، ص ۲۱۸، ب ۵۰۳۵)

شاپور خطاب به مرد پالیزبان

پر از دردم از قیصر و از لشکرش

مبادا که بینم سر و افسرش

(شاهنامه، ج ۷، ص ۱۸۱، ب ۳۹۴۵)

بهرام گور، خطاب به یاران، در نفرینی به خود می‌گوید:

هر آنکه که از زیر دستان ما

ز دهقان و از در پرستان ما

بنالد یکی کهتر از رنج من

مبادا سرو افسر و گنج من

(همان، ص ۲۵۷، ابیات ۹۴ و ۵۶۹۳)

بهرام گور، در جایی دیگر هم در نیایشی از خدا می‌خواهد

اگر تاب گیرد دل من ز داد

ازین پس مرا تخت شاهی مباد

(همان، ص ۲۶۳، ب ۵۸۴۷)

مرد کدیور خطاب به بهرام گور

چرا آمدی در سرای تهی

که هرگز مبادت مهی و بهی!

(همان، ص ۲۸۰، ب ۶۲۸۰)

کیخسرو در نیایش با یزدان:

نگون کن سر جادوان را ز تخت

مرا دار شادان دل و نیکبخت

(همان، ج ۵، ص ۲۱۳، ب ۵۰۹۴)

آرزوی رسیدن بدی یا ستم به فردی یا گروهی

یکی دیگر از جلوه‌های نفرین و آرزوی عقوبت در این جهان برای فرد یاد گروهی، درخواست رسیدن

بدی یا ستم به آنان است:

کیومرث در نیایش با یزدان برای بدگمانان، بدی را آرزو می‌کند

کی نامور سر سوی آسمان

برآورد و بدخواست بر بدگمان

(همان، ج ۱، ص ۲۶، ب ۲۶۲)

فرنگیس خطاب به سیاوش

ستم باد بر جان او ماه و سال

کجا بر تن تو شود بدسگال

(همان، ص ۹۶، ب ۲۰۸۷)

جاماسب خطاب به گشتاسب

بدو گفت جاماسپ که ای شهریار

به من بر، بگردد بدِ روزگار!

(شاهنامه، ج ۶، ص ۱۴۷، ب ۳۳۳۵)

رستم خطاب به اسفندیار

بماند به گیتی ز من نامِ بد

به گشتاسب بادا سرانجامِ بد!

(همان، ص ۱۸۰، ب ۴۱۱۷)

کیخسرو در نیایش با یزدان

ز نیکی ستمگاره را دور دار

ز بیمش همه ساله رنجور دار

(همان، ج ۵، ص ۱۹۴، ب ۴۶۳۷)

گرگسار در خوان هفتم خطاب به اسفندیار

همه اختر بد به جان تو باد!

بریده به خنجر میان تو باد

(همان، ج ۶، ص ۱۲۶، ب ۲۸۴۵)

درخواست زردی چهره برای فرد یا گروه

یکی از انواع تقاضا در قالب نفرین، درخواست زردی رخ و چهره برای فرد یا افراد است که تعبیر

کنایی، رخ زرد را می‌توان در دو معنای شرمندگی و بیماری در نظر گرفت موارد کاربرد این نفرین عبارتند

از:

رستم خطاب به کیخسرو

از آن کشتگان شاه بی‌درد باد

رخ بدسگالان او زرد باد

(همان، ج ۴، ص ۱۰۵، ب ۲۲۶۹)

نامداران ایران زمین، خطاب به بهرام اورمزد

رخ بدسگالان تو زرد باد

وز آن رفته جان تو بی‌درد باد

(همان، ج ۷، ص ۱۶۲، ب ۳۵۵۱)

آرزوی گرفتاری فرد یا افراد و بندگی آنان

در پاره‌ای از موارد، گوینده‌ی نفرین خطاب به فردی، آرزو می‌کند که دشمن (یا دشمنانش) در بند و کمند او گرفتار آیند، از جمله:

کیخسرو خطاب به رستم

فلک زیر خم کمند تو باد
سر تاجداران به بند تو باد

(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۰۵، ب ۲۲۷۴)

فردوسی در پایان داستان رستم و اسفندیار خطاب به محمود غزنوی

دلش باد شادان و تاجش بلند
به گردن، بداندیش او را کمند

(همان، ج ۶، ص ۲۱۳، ب ۴۹۲۶)

دهقان خطاب به بهرام گور

بدو گفت: شب بر تو فرخنده باد!
همه بدسگالان تو را بنده باد!

۲. آرزوی رنج، سختی و تباهی دنیوی در کوش‌نامه

در کوش‌نامه، نفرینهایی را که رنج و عقوبت این جهانی برای فرد یا افرادی آرزو شده است می‌توان به اشکال ذیل، تقسیم‌بندی نمود:

آرزوی رسیدن غم و بخت بد و از دست دادن شادی

آبتین خطاب به کوش

بر او آبتین آفرین کرد و گفت
که با دشمن تو غمان باد جفت

(کوش‌نامه، ص ۲۳۹، ب ۱۶۵۴)

بهبک خطاب به کوش و ضحاک

بهبک شاه چون نامه بر خواند گفت
که با کوش و ضحاک غم باد جفت

(همان، ص ۱۹۹۳۰۵، ب ۲۹۱۶)

قباد خطاب به لشکر ایران

بکوشید و مردی نمایید، گفت
که با دشمنان بخت بد باد جفت

(همان، ص ۴۸۲، ب ۶۳۲۰)

قباد خطاب به کوش

قباد دلاور چو آن دید گفت

که با دیوزاده غمان باد جفت

(کوش نامه، ص ۴۸۶، ب ۶۴۰۰)

در جایی دیگر هم، قباد نداشتن شادی و فرهی را برای کوش آرزو می‌کند:

بماناد تخت تو از تو تهی
مبادی تو با شادی و فرهی

(همان، ص ۴۷۴، ب ۶۱۶۰)

پر دود بودن دل را نیز می‌توان کنایه از اندوهگین بودن دل و سیاهی ناشی از غم دانست که طیهور شاه خطاب به آبتین برای کوش و ضحاک آرزو می‌کند:

جهان آفرین از تو خشنود باد
دل کوش و ضحاک پر دود باد

(همان، ص ۲۷۷، ب ۲۳۷۶)

ایرانیانی هم که از ظلم ضحاک گریخته و به فریدون پناه می‌برند، این نفرین را در حق بدسگالان فریدون بر زبان جاری می‌سازند:

جهان آفرین از تو خشنود باد
دل بدسگالت پر از دود باد

(همان، ص ۵۹۲، ب ۸۳۴۸)

پیچان بودن دل را نیز می‌توان کنایه‌ای دیگر در راستای معنی استیلای غم بر دل، تعبیر نمود که لشکر ایران خطاب به آبتین، برای شاه چین آرزو می‌کنند:

که پیروز و آباد باد آبتین
همه ساله پیچان دل شاه چین

(همان، ص ۲۵۶، ب ۱۹۹۰)

آرزوی رسیدن بیماری، ضعف و خلل بر جسم و روح

در نمونه‌های یافت‌شده، نفرینهایی دیده می‌شد که گوینده، خواستار نقصانی در تن و وجود فرد یا افرادی شده است، از جمله:

سستی رأی و تن: جلوهای از آرزوی عقوبت این جهانی است که شاه چین برای دشمن و بدخواه کوش، آرزو می‌کند:

تو باید که زی ما رسی تندرست
تن دشمن و رای بدخواه، سست

(همان، ص ۲۳۸، ب ۱۶۴۳)

رنجوی جان و دل

شاعر ضمن بیان داستان، به مدح ممدوحان خود -شاه و وزیر- پرداخته، جان بدخواهان پادشاه را، رنجور آرزو می‌کند:

از او جان بدخواه، رنجور باد وز این چشم بد، سال و مه دور باد

(کوش‌نامه، ص ۴۴۱، ب ۵۵۵۲)

طیهور شاه نیز، خطاب به آبتین می‌گوید:

ز تو چشم بدخواه تو دور باد دل بدسگال تو رنجور باد

(همان، ص ۳۳۳، ب ۳۴۷۳)

فرع نیز، خطاب به طیهور شاه می‌گوید:

لبانت همه ساله پر نوش باد دل بدسگال تو بیهوش باد

(همان، ص ۳۴۷، ب ۳۷۲)

با درد جفت بودن

بیماری و درد جسمانی و نقصان تن آرزویی است که طیهور در حق کوش روا داشته و می‌گوید:

از ایشان چو بشنید طیهور گفت که این بد گهر باد با درد جفت

جلوه‌های دیگر نفرین دنیایی

دل دشمن از تو به فریاد باد:

شاه چین خطاب به پسرش:

بدو گفت رای تو آباد باد دل دشمن از تو به فریاد باد

(همان، ص ۲۴۴، ب ۱۷۶۱)

سپهر از تو مهر ببرد

آبتین خطاب به کوش:

زهی پیل دندان وارونه چهر! سپهر از تو یکسر ببرد مهر

(همان، ص ۲۴۹، ب ۱۸۶۲)

خشم خدای بر او باد

فریدون در حق کوش نفرین کرده و می‌گوید:

نماند همی خوی بد را بجای
بر او باد همواره خشم خدای

(کوش‌نامه، ص ۵۶۸، ب ۷۹۴۲)

زبان آنان کوتاه باد

ایرانیان خطاب به فریدون:

همه ساله بخت تو همراه باد
زبان بدان از تو کوتاه باد

(همان، ص ۵۹۲، ب ۸۳۴۲)

نفرین بد، جفت جانت باد

قارن خطاب به کوش می‌گوید:

چه بشنید قارن برآشفتم و گفتم
که نفرین بد باد بر جانت جفتم

(همان، ص ۶۲۶، ب ۹۰۲۱)

۳. آرزوی رنج، سختی و تباهی دنیوی در گرشاسب‌نامه

آن‌گونه که پیش‌تر هم گفته شد، بسامد نفرین در گرشاسب‌نامه بسیار اندک است و به همین خاطر نفرینهای آرزوکننده‌ی عقوبت دنیوی، شامل مورد زیر می‌گردد:

شب آنها بی‌روز باد

مهرج خطاب به گرشاسب می‌گوید:

به هر جنگ بخت تو پیروز باد
شب دشمنان تو بی‌روز باد

(گرشاسب‌نامه، ص ۱۰۳، ب ۱۲۷)

بیچاره باد

مهرج در جایی دیگر در حق کسانی که غم و رنج گرشاسب را می‌خواهند نفرین کرده و آرزو می‌کند که همچون بهو (یکی از دشمنان گرشاسب که خفت‌بار و ذلیلانه، شکست می‌خورد) - بیچاره شوند.

هر آنکس غم و رنج تو آرزوست
چنان باد بیچاره کاکنون بهوست

(همان، ص ۱۲۱، ب ۷۵)

نفرینهای شاهِ روم در حقّ دختر خویش است که خواستار ازدواج با گرشاسب می‌باشد:

ز پس آتش و باد و در پیش چاه

برو کت شب تیره گم باد راه

(گرشاسبنامه، ص ۲۱۲، ب ۵۹)

چشم آنها کور باد

فریدون خطاب به گرشاسب:

که چشم بداندیش تو باد کور

بدو گفت شاه ای یل پیل زور

(همان، ص ۲۹۷، ب ۹۱)



بخش چهارم: نفرین به خود یا خویشتن

در این مبحث قصد بر این است تا گویندگانی را که بنا بر عوامل و دلایلی خاص، اقدام به نفرین خویشتن یا یکی از خویشاوندان و وابستگان خود نموده‌اند، معرفی نموده، با اشکال مختلف و علت‌های وقوع چنین حالاتی، بیشتر آشنایی حاصل آید.

الف- نفرین به خویشتن (خود)

افرادی که در شاهنامه‌ی فردوسی، خویشتن را نفرین نموده‌اند، عبارتند از:

رستم

عامل و دلیلی که رستم را به نفرین خود وامی‌دارد، کشتن فرزندش سهراب است که پس از آن واقعه‌ی دردناک که تقدیر و سرنوشت بر سر راه پهلوان ایرانی قرار داده است، چندین بار تکرار می‌گردد. کشتن فرزند، پدر را به جایی می‌رساند، که جز نفرین و بد خواستن بر خود، تسکینی بر این درد نمی‌یابد. او که مهر پدری ذره‌ای در وجودش به جوش نیامده تا منجر به شناخت فرزند گردد، در حالی که به اقرار سراینده‌ی داستان، ستور و ماهی و گور، به گاه برخورد با فرزند، توان تمیز او را پیدا می‌کند، به جهت تسکین آمال و دردهای درون، مرگ و تباهی و عقوبت و عذاب را در قالب نفرین برای خود آرزو می‌کند. اولین بار، زمانی است که رستم، سینه‌ی فرزند جوان خود را دریده و او را به خاک و خون غلطانیده و سهراب به او می‌گوید، که یک نفر از این میان، خبر کشته شدن من را برای پدرم رستم خواهد برد، رستم نیز با شنیدن این سخن بر خود لرزیده و از هوش رفته و پس از به هوش آمدن، نفرین کنان بر خود از سهراب می‌پرسد: تو چگونه رستم را می‌شناسی؟

بدو گفت با ناله و با خروش

بپرسید از آن پس که آمد به هوش

که کم باد نامش ز گردنکشان

که اکنون چه داری ز رستم نشان!

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۴۹، ابیات ۹۴ و ۳۱۹۳)

رستم زمانی هم که گودرز را برای ستاندن نوش دارو به سوی کاووس روانه می‌کند، در توصیف این

عمل ناخواسته‌ی خود، با نفرینی مرگ خویشتن را طلب می‌کند:

کز ایدر برو زود روشن‌روان

به گودرز گفت آن زمان پهلوان

بگویش که ما را چه آمد به سر

پیامی ز من سوی کاووس بر

به دشنه، جگرگاه پور دلیر دریدم که دستم مماناد دیر

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۵۱، ابیات ۵۱-۳۲۴۹)

آن‌گاه نیز که همه‌ی تلاشها بی‌فایده می‌مانند و سهراب می‌میرد، رستم بر جنازه‌ی او مویه‌کنان خود را نفرین کرده و می‌گوید:

بریدن دو دستم را سزاوار هست جز از خاک تیره مبادم نشست!

(همان، ص ۱۵۲، ب ۳۲۷۷)

او به نیکی می‌داند که هرکس این ماجرا را بشنود، او را نفرین خواهند کرد:

بر این تخمه‌ی سام نفرین کنند همه نام من نیز بی‌دین کنند

(همان، ص ۱۵۲، ب ۳۲۸۱)

سیاوش

زمانی که سیاوش بر سر دو راهی برگزیدن جوانمردی یا آلوده کردن دست به خون گروگانان بی‌گناه به فرمان کاووس قرار می‌گیرد، آرزو می‌کند که کاش هرگز از مادر زاده نشیده‌ده بود و این صحنه را نمی‌دید:

نزادی مرا کاشکی مادرم وگر زاد، مرگ آمدی بر سرم

(همان، ج ۳، ص ۵۳، ب ۱۰۳۴)

کیخسرو

کیخسرو در مقابل گنگ‌دژ، پس از کسب پیروزیهای متعدد در جنگ با افراسیاب، می‌گوید اگر به خاطر این پیروزیها شکرگزار درگاه خداوند نباشد، سزاوار مرگ است و آرزو می‌کند در صورتی که این‌گونه خصلتی را نداشت، شب را به صبح نرساند:

بر این گر ندارم ز یزدان سپاس مبادا که شب زنده مانم، سه پاس!

(همان، ج ۵، ص ۲۰۵، ب ۴۸۹۱)

اسفندیار

اسفندیار که برای نجات خواهران با جامه‌ی بازارگانان به روئین‌دژ وارد شده است، هنگام برخورد با خواهران که از او می‌پرسند تو اسفندیار هستی؟ برای فاش نشدن نقشه‌اش و ناشناس باقی ماندن، با نفرینی مصلحتی می‌گوید:

که: اسفندیار، از بُنه خود مباد! مَه آن کس به گیتی کز او کرد یاد

(همان، ج ۶، ص ۱۳۱، ب ۲۹۷۰)

جاماسب

جاماسب به گاه پیش‌بینی و آگاهی از مرگ اسفندیار، از شراکت در قتل این جوان، ناراحت و اندوهگین است و چون در مقابل قدرت گشتاسب، قدرتی برای کتمان حقایق ندارد، با نفرین به خود، آرزو می‌کند که ای کاش مرده بود و چنین پیش‌گویی بر زبانش جاری نمی‌شد:

همی گفت بد روز و بد احترام
بد آید ز دانش همی بر سرم
مرا کاشکی پیش فرخ زریز
زمانه فگندی به چنگال شیر

(شاهنامه، ج ۶، ص ۱۴۷، ابیات ۲۵ و ۳۲۲۴)

و زمانی که گشتاسب از او می‌خواهد که پاسخ دهد مرگ اسفندیار به دست چه کسی صورت می‌پذیرد، آرزو می‌کند که ای کاش بدیهای روزگار به او باز می‌گشت:

بدو گفت جاماسب که ای شهریار
به من بر، بگردد بدِ روزگار

(همان، ص ۱۴۷، ب ۳۳۳۵)

بهرام گور

این پادشاه نیز دو بار خود را نفرین گفته و سزاوار مرگ می‌داند:
یک بار پس از یافتن گنج جمشید، اعلام می‌کند برترین گنج برای پادشاه آن است که زبردستان از عدل و داد و انصاف او خشنود باشند و می‌گویند:

هر آن گه که از زبردستانِ ما
بنالد یکی کهتر از رنجِ من
ز دهقان و از در پرستانِ ما
مبادا سر و افسر و گنجِ من

(همان، ج ۷، ص ۲۵۷، ابیات ۹۴ و ۵۶۹۳)

در جای دیگری هم در نیایش با خداوند از او درخواست می‌کند که اگر لحظه‌ای از عدالت دوری نمود، او را از تخت شاهی نگون سازد:

به یزدان چنین گفت کای کامگار
اگر تاب گیرد دل من ز داد
توانا و دارنده‌ی روزگار
ازین پس مرا تختِ شاهی مباد!

(همان، ص ۲۶۳، ابیات ۴۷ و ۵۸۴۶)

مرد دهقان

دهقانِ میزبانِ بهرامِ گور، از این که او را نشناخته و چون همتایان و هم رتبان با او بر سر سفره

نشسته، ناراحت است و به خود نفرین می کند:

که اندر تنم خُرد باد استخوان

به سان همالان نشستم به خوان

(شاهنامه، ج ۷، ص ۲۷۶، ب ۶۱۸۴)



بخش پنجم: نفرین به خویشان

در آثار حماسی مورد بررسی قرار داده شده، مواردی از نفرین استخراج گردید که طی آن، گویندگان، یکی از خویشاوندان و وابستگان خود را مخاطب نفرین قرار داده و عاقبتی زیان‌بار یا مرگ‌آور را برای آنان طلب نموده‌اند.

نفرین به خویشان در آثار حماسی یاد شده، شامل انواع زیر است:

الف- نفرین به فرزند ب- نفرین به پدر ج- نفرین به همسر.

شواهد و نمونه‌های انواع ذکرشده‌ی نفرین بدین قرار می‌باشد:

الف- نفرین به فرزند

بیشترین و بالاترین بسامد نفرین به خویشان و افراد خانواده، نفرین در حق فرزند است که با بررسی نمونه‌های این‌گونه از موارد، نکات ذیل به دست آمد:

۱. تمامی موارد شامل نفرین پدر خطاب به فرزند دختر است.

۲. در تمامی موارد، دخترهای مورد خطاب نفرین از سوی پدر، دختران غیر ایرانی هستند که عاشق و خاطرخواه مردان ایرانی گشته و بدین سبب مورد نفرین پدر قرار گرفته‌اند.

۳. دختران غیر ایرانی در شاهنامه که دل‌باخته‌ی مردان ایرانی شده و مورد نفرین قرار گرفته‌اند،

عبارتند از: رودابه دختر مهرباب کابلی به سبب عشق ورزیدن به زال، منیژه به سبب عشق به بیژن.

۴. در گرشاسب‌نامه، نیز شاه روم، دخترش را به سبب عشق ورزیدن به پهلوان ایرانی جمشید، نفرین

می‌گوید و پادشاه روم نیز دخترش را به سبب دل‌باختن به گرشاسب، نفرین کرده است.

۵. در کوش‌نامه هم، طیهور زمانی که متوجه می‌شود دخترش فرانک، به آبتین عشق می‌ورزد، او را

نفرین می‌کند.

موارد مذکور عبارتند از:

مهرباب کابلی خطاب به رودابه

رودابه، زمانی که دل‌باخته‌ی زال می‌گردد، پدر او را نفرین کرده و می‌گوید:

بدو گفت: کای شسته مغز از خرد

ز بر گوهران این کی اندر خورد

که با اهرمن جفت گردد پری؟

که مه‌تاج بادت، مه انگشتری!

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۹، ابیات ۷۵-۲۹۷۴)

افراسیاب خطاب به منیژه

افراسیاب پس از اطلاع از ماجرای بیژن و منیژه به گرسیوز فرمان می‌دهد که بیژن را در چاه زندانی کرده و سنگ اکوان دیو را بر سر چاه بگذارد و بعد به سراغ منیژه رفته و به او بگوید:

وز آنجا به ایوان آن بی‌هنر
منیژه کز او ننگ یابد گهر
برو با سواران و تاراج کن
نگونبخت را بی‌سر و تاج کن
بگوی: ای بنفرین شوریده بخت
که بر تو نزیبد همی تاج و تخت

(شاهنامه، ج ۵، ص ۱۷، ابیات ۹۸-۳۹۶)

شاه چین خطاب به دخترش

در گرشاسب‌نامه، دختر شاه چین دلباخته‌ی جمشید می‌گردد و پدر با آگاهی از کار او دختر را نفرین می‌کند:

چنین گفت دانا که دختر مباد
چو باشد به جز خاکش افسر مباد
(گرشاسب‌نامه، ص ۶۰، ب ۱۶)

پادشاه روم خطاب به دختر

گرشاسب با حضور در درگاه شاه روم و به جای آوردن شرط او، شرایط ازدواج با دختر او را به دست می‌آورد شاه روم بدان امید که دختر براساس خواسته‌ی او به گرشاسب جواب ردّ بدهد، ازدواج را در گروهی پاسخ مثبت دختر قرار می‌دهد و وقتی متوجه می‌شود دختر دلباخته‌ی گرشاسب است و به ازدواج با او تمایل دارد، رو به او نموده و می‌گوید:

گمان نام بر دمت ننگ آمدی
گهر داشتم طمع سنگ آمدی
برو کت شب تیره گم باد راه
ز پس آتش و باد و در پیش چاه!

(همان، ص ۲۱۲، ابیات ۶۰ و ۵۹)

طیهور خطاب به دخترش فرانک

فرانک، دختر طیهورشاه، دختر غیر ایرانی است که در کوش‌نامه، دل در گروهی عشق آبتین ایرانی

می‌نهد و بدین خاطر، نفرین پدر متوجه او می‌گردد:

چو بشنید طیهور برگشت زرد
بپیچید و از غم دلش کرد درد
اگر هرچه فرزند من بود گفت
شدی او هم امروز با خاک جفت!

(کوش‌نامه، ص ۳۴۷، ابیات ۳۲ و ۳۷۳۱)

ب- نفرین به پدر

موارد نفرین در سه اثر حماسی مورد بررسی، فقط منحصر به شاهنامه و محدود به سه مورد ذیل

می‌باشد:

نفرین سلم و تور به فریدون

سلم و تور در پی تقسیم سرزمینهای تحت پادشاهی فریدون در بین سه پسر و سپردن ایران به پسر

کوچکتر ایرج، به نشانه‌ی اعتراض بر عدالت پدر نفرین می‌فرستند و می‌گویند:

ایا دادگر شهریار زمین
بر این داد هرگز مباد آفرین!

(شاهنامه، ج ۱، ص ۷۰، ب ۱۴۰۳)

نفرین فرنگیس به افراسیاب

فرنگیس در پی ناجوانمردانه کشته شدن همسرش سیاوش، دو بار پدر را مخاطب نفرینهای خود قرار

می‌دهد:

بار اول پس از شنیدن خبر کشته شدن سیاوش است که گیسوان خود را بریده و شروع به نفرین پدر

می‌کند:

همه بندگان موی کنند باز	فرنگیس مشکین کمند دراز
برید و میان را به گیسو بست	به فندق، گل و ارغوان را بخت
سر ماهرویان گسسته کمند	خراشیده روی و بمانده نژند
به آواز بر جان افراسیاب	بنفرید با نرگس و گل پر آب

(همان، ج ۳، ص ۱۰۵-۱۰۴، ابیات ۹۷-۲۲۹۴)

دیگر جا زمانی است که گیو، فرنگیس و کیخسرو را در حالی می‌یابد که فرنگیس زبان به نفرین

افراسیاب می‌گشاید:

فرنگیس را دید دیده پر آب
زبان پر ز نفرین افراسیاب

(همان، ص ۱۴۴، ب ۳۳۰۰)

بخش ششم: علت، سبب و عامل نفرین

شاهنامه

در این فصل قصد به این است تا در نمونه‌ها و شواهد استخراج‌شده‌ی نفرین در دو اثر حماسی، شاهنامه و کوش‌نامه، دلایل و عواملی را که باعث شده تا گوینده (یا گویندگان) به نفرین دست یازیده و زبان به بدخواستن بر دیگران بگشایند، شناسایی و در گروه‌های خاصی دسته‌بندی گردند. با دقت در این شواهد، ضمن بررسی نمونه‌های یادشده، مشخص گردید که عمده‌ی دلایلی که گویندگان را به نفرین متوسل می‌گرداند، عواملی است همچون: قتل و کشتار ناجوانمردانه، ظلم و ستم، خشم، انتقام، گرفتن تاج و تخت، پیروی از اهریمن، کشتن زن باردار، تاج و تخت و... که در ادامه شواهد آنها معرفی خواهند شد.

اصلی‌ترین عوامل منجر به نفرین در این دو اثر حماسی عبارتند از:

الف - قتل یا کشتن ناجوانمردانه‌ی فردی

به تبعیت از اندیشه‌های اجتماعی و ارزشهای اخلاقی حاکم بر فضای داستانهای اسطوره‌ای و حماسی و به طور کلی در جامعه‌ی انسانی، هرگاه فرد یا افرادی، در عین مردانگی و عظوفت و جوانمردی، تحت تأثیر دسیسه‌های ناجوانمردانه‌ی شخص یا اشخاصی به قتل برسند، هنگام سخن رفتن از ماجرا، اغلب گویندگانی که به نحوی اشاره‌ای به واقعه نموده و یادی از آن رویداد بنمایند، زبان به لعن و نفرین قاتل یا قاتلان می‌گشایند و بنا بر جایگاه اجتماعی مقتول، دامنه و بسامد این‌گونه از نفرینها، گستره‌ی زمانی و مکانی متفاوتی پیدا می‌کند.

یکی از پر دامنه‌ترین قتلهایی که بسامد بالایی از نفرین به پیروی از آن واقعه، در شاهنامه‌ی فردوسی،

نمود پیدا می‌کند؛ قتل ناجوانمردانه‌ی سیاوش است که افراد زیادی به گاه یاد و ذکر این رویداد، عامل یا عاملان این اقدام ناجوانمردانه و غیر انسانی را -زمانی با ذکر اسم خاص و زمانی هم در قالب عام و حکم کلی- مورد نفرین قرار می‌دهند.

نفرینهایی که علت و هدف و سبب بیان آنها، قتل ناجوانمردانه‌ی سیاوش می‌باشد، در شاهنامه‌ی

فردوسی عبارتند از:

سپاهیان و افراد افراسیاب، زمانی که گروهی زره اقدام به بریدن سر سیاوش می‌کند و در آن زمان باد

شدیدی می‌وزید درمی‌آید و گرد سیاهی، آسمان را تیره می‌گرداند، زبان به نفرین گروهی زره می‌گشایند.

یکی باد با تیره گردی سیاه
کسی یکدیگر را ندیدند روی
برآمد، بپوشید خورشید و ماه
گرفتند نفرین همی بر گروهی

(شاهنامه، ج ۳، ص ۱۰۴، ابیات ۸۴ و ۲۲۸۳)

در همان زمان، وقتی که این خبر به فرنگیس می‌رسد، او نیز پس از بریدن گیسوان و خراشیدن روی و چهره‌ی خود، افراسیاب را مورد نفرین قرار می‌دهد:

سر ماهرویان گسسته کمند
به آواز بر جان افراسیاب
خراشیده روی و بمانده نژند
بنفرید با نرگس و گل پر آب

(همان، ص ۱۰۵، ابیات ۹۷ و ۲۲۹۶)

مرگ سیاوش تا بدان جا ناجوانمردانه و غیر انسانی است که حتی پیران و پسه، وزیر افراسیاب نیز، او را به خاطر این عمل ننگین مورد نفرین قرار می‌دهد:

ز بهر سیاوش دو دیده پر آب
همی کرد نفرین بر افراسیاب

(همان، ص ۱۰۸، ب ۲۳۸۱)

سرخه، فرزند افراسیاب نیز به گاه سخن با توس، زبان به نفرین گروهی زره می‌گشاید و ادعا می‌کند که او همواره در حال نفرین کردن بر کسی است که سر از تن سیاوش جدا کرده است:

مرا دیده پر آب بُد، روز و شب
بر آن کس که آن تشت و خنجر گرفت
همیشه به نفرین گشاده دو لب
بر آن کس که آن شاه را سر گرفت

(همان، ص ۱۲۱، ابیات ۲۷۰۰-۲۶۹۹)

از دیگر نفرینهای قتل سیاوش، بد خواستن آرزوی رستم برای افراسیاب می‌باشد:

همیشه دل و جان افراسیاب
پر از درد باد و دو دیده پر آب

(همان، ص ۱۲۱، ب ۲۷۰۴)

گودرز گشوادگان نیز از افرادی است که به دلیل قتل سیاوش، زبان به نفرین افراسیاب گشوده

است:

ز بهر سیاوش ببارید آب
همی کرد نفرین بر افراسیاب

(همان، ص ۱۵۱، ب ۳۴۴۱)

جریره دخت پیران ویسه، دیگر همسر سیاوش و مادر فرود - قتل سیاوش را چنان ننگین می‌داند که شایسته است مرغان آسمانی و ماهیان دریا نیز، زبان به نفرین افراسیاب بکشایند:

که زبید کز این غم بنالد پلنگ
وگر مرغ با ماهیان، اندر آب
ز دریا، خروشان برآید نهنگ
بخوانند نفرین بر افراسیاب

(شاهنامه، ج ۴، ص ۲۹، ابیات ۴۵ و ۴۴)

[گر= در معنای یا]

فریبرز، زمانی که به گودرز می‌رسد، برای تسلی خاطر که به دنبال درگیریهایی به وجود آمده در اثر کین‌خواهی سیاوش، افراد زیادی از بستگان او نیز کشته شده‌اند، زبان به نفرین دشمن می‌گشاید:

فریبرز گفت ای سپهدار پیر
ز کین سیاوش، تو داری زبان
همیشه به جنگ اندری ناگزیر
از ایشان تو را مزد بسیار باد
دریغ آن سواران گوردریان
سر بخت دشمن نگونسار باد

(همان، ص ۱۱۷، ابیات ۶۷-۶۸)

رستم همچنین در جایی دیگر، به هومان ویسه که به صورت ناشناس به نزد او رفته، و از علت سفر او جويا شده است، می‌گوید: من به دنبال یافتن قاتلان سیاوش هستم پس از نفرین کردن بر آنها، نامشان را یک به یک بر هومان ویسه برمی‌شمارد و گروهی زره را نیز به صورت خاص مورد نفرین قرار می‌دهد:

به تو برشمارم کنون نامشان
سر کین ز گرسیوز آمد نخست
که مه نامشان باد و مه کامشان
کسی را که دانی تو از تخم کور
که درد دل و رنج ایران بجست
گروهی زره، و آنکه از وی بزاد
که بر خیره کردند این آب شور
نژادی که هرگز مباد آن نژاد

(همان، ص ۱۴۱، ابیات ۶۰-۶۱)

بیژن نیز در داستان دوازده رخ، پس از کشتن هومان، اعلام می‌کند که او را به کین سیاوش کشته است و زبان به نفرین او می‌گشاید:

به کین سیاوش، بریدمش سر
روانش، روان ورا بنده باد
به هفتاد خون برادر پدر
به چنگال شیران، تنش کنده باد!

(شاهنامه، ج ۵، ص ۸۸، ابیات ۹۸-۹۷)

از دیگر مرگهای جانسوز و ناراحت‌کننده‌ی شاهنامه، کشته شدن فرود بی‌گناه به دست توس است که علی‌رغم توصیه‌های مکرر کیخسرو که فرمان داده، سپاه را از مسیری که فرود در آن راه منزل دارد نگذارند و توس بی‌مغز با ارتکاب اشتباه، خون فرودِ مظلوم را بر زمین جاری می‌گرداند و جریره و دیگر بانوان حرم نیز پس از کشته شدن او، اقدام به خودکشی دسته‌جمعی می‌نمایند.

این عمل توس، خیال، روح و روان کیخسرو را آزرده می‌سازد که گاه و بی‌گاه به خاطر آن، زبان به نفرین توس سبک‌سر می‌گشاید و می‌توان علت جاری شدن این نفرینها را، سیاوش منظور کرد. یکی از این موارد، زمانی است که برای اولین بار پس از این واقعه، کیخسرو با توس ملاقات می‌کند و به دشنام و نفرین با او چنین می‌گوید:

بر آن انجمن توس را کرد خوار	به دشنام بگشاد لب شهریار
که کم بادت ز گردنکشان!	وزان پس بدو گفت کای بدنشان
ز گردان نیاید تو را شرم و باک؟	نترسی همی از جهاندار پاک؟
بر فتنی و دادی مرا دل به غم	بگفتم مرو سوی راه جرم

(همان، ج ۴، ص ۶۱، ابیات ۲۲-۱۲۱۹)

در دیگر جای نیز کیخسرو از غم مرگ برادر با جان دردمند، زبان به نفرین توس می‌گشاید:

بر آن درد بر، درد لشکر فزود	ز کار برادر، پر از درد بود
شب تیره تا گاه بانگ خروس	زبان کرد گویا به نفرین توس

(همان، ص ۵۹، ابیات ۷۲-۱۱۷۱)

در آغاز داستان رزم کاموس کشانی نیز، بار دیگر کیخسرو به یاد سرپیچی توس از فرمان او و بردن

لشکر به سوی حصار فرود بر توس و جاه و مال و مقام او نفرین می‌کند:

چرا برد لشکر به سوی حصار؟	دمان توسی نامرد ناهوشیار
ز توس وز لشکر ببرید مهر	کنون لاجرم کردگار سپهر
که نفرین بر او باد و بر پیل و کوس	بد آمد به گودرزیان بر، ز توس

(همان، ص ۷۹، ابیات ۴۰-۱۶۳۸)

ب- ظلم و ستم

ظلم و ستم از دیگر عواملی است که در شاهنامه، منجر به نفرین گردیده و گاه، مظلومان در حق ظالمان، نفرین بر زبان می‌آورند و گاه گوینده‌ای در هنگام سخن گفتن از فردی غایب، دلیل فراوانی نفرین علیه او را، شدت ظلمها و ستمهای او می‌دانند.

این موارد عبارتند از:

سلم و تور، پس از تقسیم اراضی ممالک تحت فرمانروایی فریدون در بین فرزندان و پسران، دادن ایران زمین را به ایرج -فرزند کهن- نشانه‌ی ظلم بر خود دانسته و بر عدالت پدر نفرین می‌کنند:

ایا دادگر شهریار زمین
بر این داد هرگز مباد آفرین!

(شاهنامه، ج ۱، ص ۷۰، ب ۱۴۰۳)

کیخسرو پس از رسیدن به پادشاهی در راز و نیازی با خداوند به او می‌گوید که افراسیاب، ظالم و ستمگری است که نه پرهیز می‌شناسد و نه از گناه می‌ترسد و به واسطه‌ی ظلمها و ستمهایش، در هر ویرانه و هر مکان آبادی همگان لب به نفرین او گشوده‌اند:

تو دانی که سالار توران سپاه
نه پرهیز داند نه ترس از گناه
به ویران و آباد، نفرین اوست
دل بیگناهان پر از کین اوست

(همان، ج ۴، ص ۱۵، ابیات ۱۰۶ و ۱۰۵)

ج- خشم و عصبانیت

از دیگر عواملی که گوینده متوسل به نفرین، می‌گردد. خشم و عصبانیت اوست که در پاره‌ای از اوقات نفرین و دشنام به هم درمی‌آمیزد.

از جمله شواهد این موارد، زمانی است که سهراب برای شناسایی رستم، از هجیر سؤالات متعددی می‌پرسد ولی هجیر از پاسخ دادن به او و معرفی رستم، طفره می‌رود و ادعا می‌کند که رستم در میان لشکر کی‌کاووس حاضر نمی‌باشد، و در این زمان است که سهراب خشمگین گشته و زبان به نفرین خاندان هجیر می‌گشاید:

بدو گفت سهراب از آزادگان
نگون باد گودرز گشوادگان
که او چون تو دارد به گیتی پسر
بدین رای و این دانش و این هنر

(همان، ج ۲، ص ۱۳۷، ابیات ۱۲-۲۹۱۱)

زمانی هم که زواره، یکی از ترکان را گروگان گرفته تا راهنمای او باشد و آن ترک در سرزمین توران، جایگاه و نخجیرگاه سیاوش را به او نشان می‌دهد، غم سراسر وجود زواره را در بر گرفته و بیهوش از اسب بر زمین می‌افتد، یاران لشکر زمانی که به آنها می‌رسند از این واقعه، خشمناک گشته، ضمن نفرین بر آن راهنما، به زخم شمشیر او را از پای درمی‌آورند:

زواره چو بشنید از او این سخن	بر او تازه شد روزگار کهن
چو گفتار آن ترکش آمد به گوش	ز اسب اندر افتاد و زو رفت هوش
رسیدند یاران لشکر بدوی	غمی یافتندش پر از آب، روی
گرفتند نفرین بر آن رهنمای	به زخمش فگندند هر یک ز پای

(شاهنامه، ج ۳، صص ۲۹-۱۲۸، ابیات ۸۲-۲۸۸۰)

در جایی دیگر از ادامه‌ی همین ماجرا، زمانی که توس، فریبرز را شایسته‌ی جانشینی کاوس می‌خواند، گیو به نزد گودرز گشواد می‌رود و از این سخن توس او را مطلع می‌گرداند، گودرز نیز خشمگین شده، توس را به خاطر این بی‌عقلی نفرین می‌کند:

دژم گیو برخاست از پیشِ اوی	که خام آمدش دانش و کیشِ اوی
بیامد به گودرز گشواد گفت	که: فرّ و خرد نیست با توس جفت
دو چشمش تو گویی نبیند همی	فریبرز را برگزیند همی!
برآسفت گودرز و گفت از مهان	تنِ توس کم باد اندر جهان

(همان، ص ۱۵۵، ابیات ۲۴-۳۵۲۱)

لازم به ذکر است، علت یکی از نفرینهای کیخسرو در حق توس را که پیش‌تر با دلیل دیگری مورد استناد قرار گرفت می‌توان در زیرمجموعه‌ی عاملِ خشم نیز، مورد استفاده قرار داد و علت بیان نفرین کیخسرو را خشم فراوان او نسبت به توس دانست:

بد آمد به گودرزیان بر، ز توس	که نفرین بر او باد و بر پیل و کوس
------------------------------	-----------------------------------

(همان، ج ۴، ص ۷۹، ب ۱۶۴۰)

اندر داستان رزم کاموس کشانی، زمانی هم که هومان در وسط میدان جنگ مشغول سخن گفتن با توس است، گیو از این کار توس، متعجب شده و از او می‌خواهد که در میان میدان نبرد

دست از سخن گفتن بردارد و به زبان تیغ، او را پاسخ دهد که این، هومان را خشمگین نموده و می‌گوید:

چو بشنید هومان برآشفت سخت
چنین گفت با گویو بیدار بخت
که ای گم شده بختِ آزادگان
که کم باد گودرز گشوادگان

(شاهنامه، ج ۴، ص ۸۷، ابیات ۳۹ و ۱۸۳۸)

افراسیاب نیز در داستان رزم کاموس کشانی، از شکستهای متعدّد و فرار و گریز در مقابل ایرانیان به خشم آمده، ضمن تهدید به ویران نمودن ایران، زبان به نفرین آنها می‌گشاید:

زن و کودک خرد و پیر و جوان
نمانم که ماند تنی با روان
بر و بوم ایران نمانم به جای
که مه دست بادا از ایشان مه پای!

(همان، ص ۱۰۹، ابیات ۷۸-۲۳۷۷)

در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، زمانی که افراسیاب با فرستادن پیامی برای کیخسرو سعی در برانگیختن ترحم خویشاوندی او می‌نماید تا جنگ را به پایان برساند، اما کیخسرو از این حيله‌ی افراسیاب آن هم پس از کشتن افراد زیادی از سپاه ایران به دست او و سربازانش از دیرباز تا کنون، به خشم آمده و ضمن ردّ خواسته‌ی او با عصبانیت، زبان به نفرین او می‌گشاید:

شنیدی که بر ایرج نیکبخت
چه آمد ز تور، از پی تاج و تخت
به نوذر چه آمد از افراسیاب
که هرگز مبیناد شادی به خواب

(همان، ج ۵، ص ۱۸۱، ابیات ۲۱ و ۴۳۲۰)

در داستان بیژن و منیژه نیز، زمانی که بیژن به هوش می‌آید و خود را در دربار و کاخ افراسیاب می‌بیند، از خشم بر خود می‌پیچد و با نالیدن به درگاه خود بر مسبب اصلی این واقعه، یعنی گرگین، نفرین می‌فرستد:

بیچید بر خویشتن بیژنا
به یزدان بنالید ز اهریمن
چنین گفت که ای کردگار ار مرا
رهایي نخواهد بدن ز ایدرا
ز گرگین تو خواهی مگر کین من
بر او بشنوی درد و نفرین من

(همان، ص ۱۰، ابیات ۲۸-۲۲۶)

د- گرفتن تخت و تاج از پادشاه موجب نفرین می‌شود:

سیاوش خطاب به گروهی زره، به او یادآوری می‌کند که کشتن کسی چون او که پادشاهی لایق تخت و تاج است، برای او نفرین به دنبال خواهد آورد:

همی شهریاری ربایی ز گاه که نفرین کند بر تو تخت و کلاه

(شاهنامه، ج ۳، ص ۱۰۳، ب ۲۲۵۶)

ه- پیروی از اهریمن موجب نفرین است:

پیران پس از شنیدن خبر کشته شدن سیاوش، ناراحت و درمانده خود را به افراسیاب می‌رساند و می‌گوید، اهریمنی که موجب جدایی تو از راه راست گردد، نفرین در پی خواهد آورد:

بر آن اهرمن نیز نفرین سزد که پیچید رایت سوی راه بد

(همان، ص ۱۰۷، ب ۲۳۴۷)

و- کشتن دختر باردار موجب نفرین است:

پیران ویسه در ادامه‌ی نصایح خود به افراسیاب از او می‌خواهد که با آلودن دستانش به خون فرنگیس باردار، نفرین را متوجه خود نسازد:

به فرزند با کودکی در نهان درفشی مکن خویشان در جهان
که تا زنده‌ای بر تو نفرین بود پس از زندگی، دوزخ آیین بود

(همان، ص ۱۰۷، ابیات ۵۴ و ۲۳۵۳)

در همین ماجرا، زمانی هم که افراسیاب وقیحانه، ابتدا فرمان قتل فرنگیس باردار را صادر می‌نماید، نامداران همراه و حاضر در کنار او، زبان به نفرینش می‌گشایند:

همه نامداران آن انجمن گرفتند نفرین بر او، تن به تن

(همان، ص ۱۰۵، ب ۲۳۰۴)

ز- زمینه‌ی کشته شدن فرزند را فراهم آوردن برای حفظ تخت و تاج، سبب نفرین می‌گردد:

گشتاسب که با نقشه‌ای پلیدانه و مزورانه، با فرستادن اسفندیار به سرزمین رستم برای دست بسته آوردن او به دربار و درگاه، زمینه‌ی مرگ او را فراهم می‌آورد تا رقیب پادشاهی را از سر راه بردارد، با این کار خود گرفتار نفرین می‌گردد.

پسر را به خون دادی از بهر تخت

که مه تخت بیناد چشمت، مه بخت

(شاهنامه، ج ۳، ص ۲۰۹، ب ۴۸۲۳)

علت، هدف و سبب نفرین در کوش نامه و گرشاسبنامه

با بررسی شواهد و نمونه‌های نفرین در کوش‌نامه، می‌توان گفت جدا از مواردی که دعای در حق دوست با نفرین در حق دشمن توأم با یکدیگر در بیتی ذکر می‌شوند و از بسامد بالایی نیز برخوردارند، در سایر موارد می‌توان عمده‌ی دلایل توسل به نفرین را محدود و منحصر به موارد ذیل دانست:

ادعای خدایی نمودن سبب نفرین می‌گردد

سراینده‌ی کوش‌نامه، ضمن معرفی کوش، از ازدواج او با دختری به نام نوشان سخن می‌گوید که حاصل این ازدواج، تولد فرزند پسری به نام کنعان است و در ادامه یادآوری می‌نماید که نمرود ستمگر، فرزند همین کنعان بوده که ادعای خدایی کرده است و یادآوری این ادعا باعث می‌گردد که گوینده در هنگام سخن گفتن از او با نفرینی، نابودی آنانی را که ادعای خدایی می‌کنند، مسألت نماید:

سر سال فرزندش آمد پدید که فرزند از او ز شتر کس ندید...

... مر او را پدر نام کنعان نهاد به دیدار او روز و شب بود شاد

پدر بود نمرود را او درست که او خواند خود را خدای از نخست

چنان تخته اندر جهان خود مباد که نام خدایی به خود بر نهاد

(کوش‌نامه، ص ۴۰۶، ابیات ۱۴-۴۸۱۰)

در دیگر جای نیز که کوش ادعای خدایی می‌کند، سراینده از داستان گریز زده و کسی را که گوهر خویش را نشناخته و ادعای خدایی می‌کند، مورد نفرین قرار می‌دهد:

مر او را همی خواندندی خدای همی داشت گیتی به نیرنگ ورای

پر از خاک بادا مر او را دهن که شناسد او گوهر خویشتن

(همان، ص ۶۶۳، ابیات ۹۰-۹۶۸۹)

موجبات هلاک لشکریان را فراهم آوردن و دیگران را به کشتن دادن، سبب نفرین می‌گردد:

کوش با بی‌لیاقتی باعث می‌گردد که بسیاری از لشکریانش در پی حمله‌ای ناموفق، کشته شوند:

پس از درد دل حمله آورد کوش تبه کرد بسیار پولادپوش

(همان، ص ۴۷۴، ب ۶۱۵۶)

قباد که این ستیزه‌جویی بی‌خردانه را که باعث کشته شدن و به هلاکت رسیدن عده‌ی زیادی از لشکریان گردیده است می‌بیند، با تاختن بر سر کوش، او را به خاطر این عمل نابخردانه‌اش، نفرین می‌کند:

چو از کوش دید آن ستیزه قباد
بدو تاخت و گفت ای بد دیوزاد
سپه را کشیدی به دام هلاک
کنونت نه شرم است از ایزد نه باک
بماناد تخت تو از تو تهی!
مبادی تو با شادی و فرهی

(کوش‌نامه، ص ۴۷۴، ابیات ۵۹-۶۱۵۷)

رجزخوانی، عامل و سبب نفرین می‌گردد:

در پاره‌ای از موارد و شواهد، دیده می‌شد که گاه پهلوانی از لشکر ایرانیان، به گاه یورش به لشکر دشمن به جهت روحیه بخشیدن به لشکر خودی و تضعیف سپاهیان خصم، در مقام رجزخوانی به نفرین متوسل شده و عاقبت شوم یا مرگ و نابودی را برای دشمن، مسألت می‌نماید.

از جمله‌ی این موارد در کوش‌نامه، زمانی است که قباد در پاسخ به عملیات دشمن، با نفرینی، خود و لشکریانش را برای حمله به سپاه خصم، روحیه می‌بخشد:

سپهد چو پاسخ چنین یافت گفت:
که با دیوزاده غمان باد جفت!
بزد خویشان بر سواران چین
ز خون لاله‌گون کرد روی زمین

(همان، ص ۴۷۹، ابیات ۷۱-۶۲۷۰)

قباد در جایی دیگر از داستان رزم با کوش و سپاهیان‌ش با انتخاب پهلوانان برگزیده‌ی سپاه خود، آماده‌ی یورش سخت به دشمن می‌گردد و باز هم در مقام رجزخوانی روحیه‌بخشی به یاران، از نفرین بهره می‌برد:

هر آن کس که بود از سپه زورمند
به مردی شده نام ایشان بلند
فرستادشان پیش دشمن به جنگ
گرفته همه تیغ و زوبین به چنگ
بکوشید و مردی نمایید، گفت
که با دشمنان بخت بد باد جفت

(همان، ص ۴۸۲، ابیات ۲۰-۶۳۱۸)

خشم و عصبانیت، سبب نفرین می‌گردد:

در یک قسمت از داستان نبرد قباد با کوش، عده‌ی زیادی از پهلوانان سپاه قباد، درون چاهایی افتند که کوش بر سر راه آنان حفر نموده و با نیزه و تیغ زهردار سراسر چاه را پوشانیده بود. قباد با دیدن این منظره، خشمناک و عصبانی گشته و کوش را نفرین می‌کند.

از ایرانیان هرکه بر پی برفت
... قباد دلاور چو آن دید گفت

بدان چاهها اندر افتاد تفت...
که با دیوزاده غمان باد جفت!

(کوش نامه، ص ۴۸۶، ابیات ۶۴ و ۶۳۹۵)

ناسپاسی، سبب نفرین می‌گردد:

فریدون با آگاهی از ناسپاسی کوش، خطاب به قارن می‌گوید:

فریدون بدو گفت کین دیوزاد
ز تخمی ست کان تخم هرگز مباد

(همان، ص ۵۸۳، ب ۸۱۹۰)

از راه یزدان خارج شدن و بدکنشی و مردم را از ره به در کردن، موجب نفرین می‌گردد:

فریدون پس از این که خبردار می‌شود که کوش مردم را به بت پرستی می‌خواند، ضمن توصیف کردار

کوش، او را به خاطر صفات ناپسندش نفرین می‌کند:

فریدون چو آگاه شد زین سخن
بخندید و گفت این سترگ پلید
همانا که مردم ز ره دور کرد
بدان بدکنش بر مباد آفرین
بدو تازه شد رنجهای کهن
سر از راه یزدان به یک سو کشید
دل من دگر باره رنجور کرد
تهی باد از آن دیو روی زمین!

(همان، ص ۵۹۸، ابیات ۶۷-۸۴۶۴)

جواب خوبی را با بدی دادن، سزاوار نفرین است:

قارن، در مقابل کوش، او را به خاطر این که جواب نیکیهای فریدون را با بدی داده است، نفرین می‌کند:

چو نزدیک شد، گفتش ای دیوزاد
که نفرین بر آن مام بادا ز بخت
سزای فریدون ندادی به داد
که زاید چو تو بد رگ شوربخت

(همان، ص ۶۲۵، ابیات ۹۸-۸۹۹۷)

ظلم و بیداد، سزاوار نفرین است:

قارن، نستوه را نصیحت کرده و می‌گوید:

به نستوه داد آنگهی جای کوش
که فرجام بیدادِ مرد این بود
مکن بد، بدو گفت، برداد کوش
که در هر دو عالم بنفرین بود

(همان، ص ۵۳۲، ابیات ۸۴ و ۷۲۸۳)

کشتن کسی به نامردی، سبب نفرین است:

پس از آن که کوش در حالت مستی با قساوت و سنگدلی با ضربه‌ی شمشیر، سر قراطوس را از گردن جدا می‌کند، حاضران در مجلس همه او را نفرین می‌گویند:

برآوردی در سر کوش جوش	بزد تیغ و انداختش سر ز دوش
دل مردم نزم از آن زخم تیغ	رمید و گرفتند راه گریغ
همی هر کسی گفت از این دو سپاه	که این دیو گم باد از تخت و گاه

(کوش‌نامه، ص ۵۶۷، ابیات ۲۱-۷۹۱۹)

فریدون نیز با شنیدن خبر کشته شدن قراطوس، آرزوی مرگ کوش را بیان می‌کند:

دژم گشت و از غم نخندید و گفت	که آن دیو را خاک بادا نهفت
------------------------------	----------------------------

(همان، ص ۵۶۸، ب ۷۹۳۹)

و در ادامه می‌گوید:

نه فرخ نمایند کشتن اسیر	پس از جنبش و کشتن و دار و گیر
نماند همی خوی بد را به جای	بر او باد همواره خشم خدای!

(همان، ص ۵۶۸، ابیات ۴۲-۷۹۴۱)

در گرشاسب‌نامه، زمانی هم که شاه زابل تصمیم به قتل جمشید می‌گیرد، دخترش به او نصیحت می‌کند که با کشتن این فرد، نفرین همگان را شامل خود نگرداند:

مشو گفت در خون شاهی چنین	که بدنام گردی برآبی ز دین
هم از خونش تا جاودان کین بود	هم از هر کسی بر تو نفرین بود

(گرشاسب‌نامه، ص ۶۱، ابیات ۳۱ و ۳۰)

فصل چہارم: نتیجہ گیری

دانشگاه آزاد اسلامی

نتیجه‌گیری

پس از بررسی شواهد و نمونه‌های نفرین در کلام و گفتار شخصیت‌های سه اثر حماسی مورد نظر یعنی شاهنامه، کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه، نتایج ذیل به دست آمد:

۱. نفرین در آثار حماسی مورد بررسی، به ترتیب در شاهنامه‌ی فردوسی، کوش‌نامه‌ی حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر و گرشاسب‌نامه، کاربرد بیشتری دارد و شخصیت‌های شاهنامه در گفتار خود بیشتر از شخصیت‌های دو اثر دیگر به نفرین متوسل شده‌اند.

۲. برخلاف تصوّر عامه که نفرین را حربه‌ی زنانه معرفی نموده‌اند، مشخص گردید که مردان در هر سه اثر حماسی، بیشتر از زنان از نفرین در کلام خود بهره برده‌اند.

این امر در فصل گویندگان نفرین و در تقسیم‌بندی آنها به دو دسته‌ی مردان نفرین‌گوی و زنان نفرین‌گوی، به دقت و با ارائه‌ی شواهد و نمونه‌های نفرین در کلام هر دو دسته، مورد بررسی قرار گرفته و به طور کامل معرفی شده است.

۳. در میان مردان نفرین‌گو، در فصل گویندگان نفرین پس از جدا کردن آنها از لحاظ منصب و شغل و تقسیم‌بندی گویندگان به سه دسته‌ی: الف- شاهان نفرین‌گوی؛ ب- پهلوانان و سرداران سپاه نفرین‌گوی؛ ج- سایر اقشار، مشخص گردید که بسامد استفاده از نفرین در هر سه اثر حماسی، بیشتر در میان پهلوانان و سرداران سپاه، نمود داشته و پس از آن در میان پادشاهان و سایر اقشار به ترتیب از بسامد بالاتری برخوردار می‌باشد.

۴. در فصل گویندگان نفرین، مشخص گردید که گوینده‌ی نفرین، هم به صورت فردی و هم به صورت گروهی، از شواهد و نمونه‌هایی برخوردارند، بدین معنا که گوینده‌ی نفرین گاه یک نفر است و زمانی هم، گروه یا جمعیت و افرادی با همدیگر زبان به نفرین گشوده‌اند، برای مثال در برخی از رویدادها و پس از اتّفاقی، تمامی لشکریان یک کشور یا تمامی جمع پهلوانان و یا تمامی مردم یک کشور در گفتار خود از نفرین بهره برده‌اند.

زیرمجموعه‌ی گویندگان گروهی، نمونه‌هایی نیز معرفی شده‌اند که نفرین به صورت گروه به گروه یا گروه به فرد بیان شده است.

۵. در بحث گویندگان نفرین همچنین مشخص گردید که بنا بر عوامل و دلایلی، فرد گوینده، زبان به نفرین خویشتن گشوده و به خاطر ارتکاب عملی ناپسند، خویشتن را سزاوار و شایسته‌ی عقوبت و عذاب دانسته است؛ از جمله‌ی این گویندگان می‌توان به رستم اشاره نمود که بعد از کشتن ناآگاهانه‌ی سهراب، بارها زبان به نفرین خود گشوده است.

۶. دیگر نتیجه‌ای که از بررسی شواهد و نمونه‌ها به دست آمد، این بود که در برخی از موارد، گوینده‌ای بنا بر دلایلی خاص، یکی از افراد خانواده، اعم از فرزند، پدر یا ... مورد نفرین قرار داده است. نتیجه‌ی قابل ذکر در این مبحث آن است که بیشترین بسامد نفرین به خویشان، مخصوص نفرین به فرزند است که تمامی این موارد از نفرین، مختص به داستان دلباختن دختران غیر ایرانی به مردان و پهلوانان ایرانی است که نفرین پدران آنان را در پی داشته است؛ از جمله نفرین پدر رودابه یا افراسیاب به خاطر دلباختن رودابه به زال و منیژه به بیژن در شاهنامه یا نفرین طیهور به دخترش فرانک به خاطر دل دادن به آبتین در کوش‌نامه یا نفرین شاه روم به دخترش به خاطر دلباختگی به گرشاسب در گرشاسب‌نامه.

۷. در زمینه‌ی مخاطبان نفرین یا به عبارت دیگر مفاهیمی که مورد نفرین قرار می‌گیرند، نتایج ذیل حاصل آمد:

الف- به طور کلی مفاهیمی که مورد نفرین قرار می‌گیرند و مخاطب گوینده واقع می‌شوند، شامل دو دسته‌ی کلی انسان و غیر انسان می‌باشد.

ب- در بخش انسانهایی که مخاطب نفرین واقع می‌شوند، می‌توان مخاطبان را به دو دسته تقسیم نمود؛ یکی اشخاص خاصی به صورت فردی مورد نفرین قرار می‌گیرند و یکی هم، اشخاص عامی که به صورت کلی مخاطب نفرین می‌باشند که از این جمله می‌توان به بدسگالان، دشمنان، بدخواهان، ستمکاران، بدگمانان، یا... اشاره کرد.

ج- در بخش مفاهیم غیر انسانی که مورد نفرین قرار می‌گیرند نیز می‌توان به مفاهیمی همچون: تاج و تخت، کوس، بخت، حیوانات از جمله اسب و کرم، روز، گنج، اماکن و سرزمینهایی مانند: روم و چین، هندوستان، توران زمین و... اشاره کرد.

۸. در مورد خواسته‌های گوینده در قالب جملات نفرینی، مشخص گردید که می‌توان به طور کلی، آرزوهای بد و نفرینها را شامل دو بخش دانست.

الف- درخواست مرگ و عقوبت اخروی

که در این بخش آرزوی مرگ یا به صورت جملات صریحی که مرگ مخاطب را خواستار می‌گردد بیان می‌گردند یا با تعبیری کنایی، آرزوی مرگ در قالب جمله‌ی نفرینی بازگو می‌شود: از جمله تغییرات کنایی: به رفتن پی اخترت گرم باد، نام او از میان بزرگان کم باد، نام او از جهان کم باد و...

ب- درخواست مجازات و عقوبت دنیوی

در این نوع از جملات نفرینی، گوینده خواستار مجازات و عذابی در این جهان برای مخاطب می‌گردد، همچون: سربخت او نگونسار باد، دل او گرفتار غم و اندوه باد، چشم او کور باد، رخ او زرد باد، هرگز شادی به خواب هم نبیند و...

۹. در زمینه‌ی عواملی که سبب دست یازیدن گوینده و توسل او به نفرین می‌گردد، نیز مشخص گردید که عوامل مختلفی می‌تواند، سبب استفاده از نفرین در گفتار گردد که از جمله‌ی این عوامل می‌توان به دلایلی همچون: ظلم، قتل، بی‌عدالتی، ادعای خدایی نمودن، وقاحت در حق فرزند، گرفتن تاج و تخت، کشتن فرزند باردار، جواب خوبی را با بدی دادن و... اشاره کرد.

منابع و مأخذ:

۱. عروضی سمرقندی، نظامی. **کلیات چهار مقاله**، (۱۳۲۷)، با تصحیح و مقدمه‌ی عبدالوهاب قزوینی، انتشارات اشراقی، چاپ اول.
۲. ابی‌الخیر، ایرانشان. **بهمن‌نامه**، (۱۳۶۴)، به تصحیح دکتر رحیم عفیفی، چاپ اول.
۳. _____ . **کوش‌نامه**، (۱۳۷۷)، به کوشش جلال متینی، انتشارات علمی، چاپ اول.
۴. اصفهانی، راغب. **مفردات الفاظ و قرآن**، (۱۳۷۶)، تحقیق صفوان عدنان داوودی، انتشارات سعید بن جبیر (قم)، چاپ اول.
۵. افشار، ایرج. **سخنواره**، (۱۳۷۶)، انتشارات توس، چاپ اول.
۶. بهار، مهرداد. **دیوان اشعار محمدتقی بهار**، (۱۳۶۸)، انتشارات توس، چاپ اول.
۷. ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد. **شاهنامه‌ی ثعالبی**، (۱۳۸۵)، ترجمه‌ی محمود هدایت، انتشارات اساطیر، چاپ اول.
۸. جرّ، خلیل. **فرهنگ المعجم العربی الحدیث**، (۱۳۶۳)، ترجمه‌ی سید حمید طیبیان، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
۹. چوبینه، سجّاد. **حکمت نظری و عملی در شاهنامه‌ی فردوسی**، (۱۳۷۷)، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول.
۱۰. حجتی، محمدباقر. **اسباب نزول**، (۱۳۶۵)، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۱۱. حریری، ناصر. **مرگ در شاهنامه**، (۱۳۷۷)، مقاله‌ی فلسفه‌ی فردوسی، نشر آویشن، چاپ اول.
۱۲. حمیدی، بهمن، **فرهنگ زنان شاهنامه**، نشر پژواک، چاپ ۱ و ۸۵۵.
۱۳. دبیرسیاقی، محمد. **نامورنامه‌ی باستان**، (۱۳۷۰)، انتشارات قطره، چاپ اول.
۱۴. رستگار فسایی، منصور. **انواع شعر فارسی**، (۱۳۷۳)، انتشارات نوید شیراز، چاپ دوم.
۱۵. سرامی، قدمعلی. **از رنگ گل تا رنج خار**، (۱۳۶۸)، انتشارات علمی و فرهنگی تهران، چاپ اول.
۱۶. سمرقندی، دولت‌شاه. **تذکره‌الشعرا**، (۱۳۳۸)، تصحیح محمد رضانی، انتشارات کلاله‌ی خاور، چاپ اول.
۱۷. سیدی، مهدی. **پنج گفتار در زمان زندگی فردوسی**، (۱۳۸۰)، انتشارات جامی، چاپ اول.

۱۸. صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران، (۱۳۷۳)، انتشارات فردوس، انتشارات مجید، چاپ سیزدهم.
۱۹. حماسه‌سرایی در ایران، (۱۳۶۹)، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
۲۰. طوسی، اسدی. گرشاسب‌نامه، (۱۳۸۶)، تصحیح حبیب یغمایی، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول.
۲۱. فروزانفر، بدیع‌الزمان. دیوان کبیر مولوی، (۱۳۷۸)، چاپ چهارم.
۲۲. فره‌وشی، بهرام. جهان فروری، (۱۳۶۴)، انتشارات کاویان، چاپ اول.
۲۳. کریتیس، وستا سرخوش. اسطوره‌های ایرانی، (۱۳۸۶)، ترجمه‌ی عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ ششم.
۲۴. ماسینیون، لویی. قوس زندگی منصور حلاج، (۱۳۷۴)، ترجمه‌ی عبدالغفور روان فرهادی، انتشارات منوچهری، چاپ دوم.
۲۵. مرتضوی، منوچهر. فردوسی و شاهنامه (۱۳۶۹)، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
۲۶. مظلومی، رجبعلی. پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الهی (۱۳۶۰)، انتشارات آفاق و کوکب، چاپ اول.
۲۷. میبدی، رشیدالدین ابوالفضل. کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، (۱۳۷۱)، تصحیح علی‌اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
۲۸. مینویی، مجتبی. فردوسی و شعرا، (۱۳۶۴)، انتشارات آثار ملی، چاپ اول.
۲۹. ناتل خانلری، پرویز. دیوان حافظ، (۱۳۶۲)، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
۳۰. نیشابوری، عطار. اسرارنامه‌ی منطق‌الطیر، (۱۳۶۱)، تصحیح سید صادق گوهری، انتشارات زوآر، چاپ دوم.
۳۱. همایی، جلال‌الدین. شاهکار سخنوری و سخنرانی، نشر هما- بی‌تا.

مجموعه‌ی مقالات

۳۲. مجله‌ی ارمغان، شماره‌ی دهم، دی ماه ۱۳۴۹ [سال پنجاه و دوم، دوره‌ی سی و نهم، شماره‌ی ۱۰].
۳۳. مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره‌های ۳ و ۴، پاییز زمستان ۱۳۶۹ [شماره‌ی پایانی ۱۱۶ و ۱۱۵].
۳۴. مقاله‌ی راستی و یکتاپرستی، رادی و جوانمردی، مهر و پاکیزه‌خویی در شاهنامه‌ی فردوسی، نوشته‌ی پرویز البرز.

Abstracts:

One of the research topics in epic literature is the discussion on different forms and varieties of speech among which those containing the Curse are notable.

The aim of this thesis is to present a systematic method of argument and research in identifying and study the curse with its varieties by lingual, verbal, social and emotional aspects in the three works of Shahnameh of Ferdowsi, Koushname of Hakim Iranshan Benabi-l Khair and Garshasebnameh of Asadi Tousi. We tried to extract the samples and examples of the curse cases from these texts and then sort and categorize in a special way. We have analyzed and discussed the curse-tellers, the teller's purposes, the accursed people as well as its causes and reasons. A summary of the stories has also been included.

The investigations show that the curse has been a kind of state in the epic works formed by different factors such as oppression, murder, struggle for power and so on. The frequency of usage in Shahnameh of Ferdowsi is more than the two other text books and also in Garshasebname is the lowest. In all the three works, men have been anathematized more than women and the curse-teller has wished various consequences for the accursed in both worlds. In some cases and by some reasons the teller has made a self-damn and has anathematized himself. Also in some stories the teller has done such against his family and relatives. All such cases have been studied in this paper.

Key words: Curse; epic; curse-teller; accursed; self-damn and family-damn; curse by purpose; reason of curse



Islamic Azad University of Sanandaj

*Thesis submitted in fulfillment of the requirements of
master of art degree (M.A.) in Persian Language and literature*

Title:

Curse epic literature. (Ferdowsi's book shahname, Asaditusi's
Garshasbname, Iranshahebne abilkheir koushname)

Academic adviser:

Dr. Sharareh Elhami

Professor adviser:

Reza Borzooi

By:

Sayedeh Golaleh Adnani

Writethed:

Winter 2010